

اول سموئیل

شروع حکومت
داوران
۱۳۷۵ ق.م.

ولادت سموئیل
۱۱۰۵ ق.م.

ولادت شائول
۱۰۸۰ ق.م.

آمار حیاتی:

هدف:

ثبت زندگی سموئیل، آخرین داور قوم اسرائیل؛ سلطنت و سقوط شائول، اولین پادشاه؛ و انتخاب و آماده شده داود، بزرگترین پادشاه اسرائیل

نویسنده:

احتمالاً سموئیل، اما نوشته‌هایی از ناتان و جاد نبی را هم شامل است (اول تواریخ ۲۹:۲۹)

زمان وقوع رویدادها:

کتاب از زمان داوران شروع می‌شود و انتقال حکومت قوم اسرائیل از خداسالاری را به پادشاهی تشریح می‌کند.

آیات کلیدی:

«خداوند در پاسخ سموئیل فرمود: «طبق درخواست آنها عمل کن، زیرا آنها مراد کرده‌اند نه تو را. آنها دیگر نمی‌خواهند من پادشاه ایشان باشم... اما به ایشان هشدار بده که داشتن پادشاه چه عواقبی دارد!» (۹و۷:۸).

شخصیت‌های مهم:

عیلی، حنا، سموئیل، شائول، یوناتان، داود



در مسابقات، مرحله آغاز مهم است؛ اما مهم‌تر از آن، مرحله پایانی می‌باشد. ورزشکاری که در آغاز از همه جلوتر است، اغلب در نیمه‌های کار نیروی خود را از دست می‌دهد و از دور خارج می‌شود. چقدر جای تأسف است که ورزشکاری که در شروع برای مدتی با سرعت به پیش می‌تاخت، حتی به پایان خط نیز نمی‌رسد. او درمانده و خسته یا مصدوم، مسابقه را رها می‌کند.

اول سموئیل کتاب آغازهای بزرگ و پایانهای غم‌انگیز

است. کتاب با ماجرای عیلی در مقام کاهن اعظم طی دوره داوران شروع می‌شود. قطعاً عیلی به‌عنوان رهبری مذهبی، زندگی‌اش را با رابطه‌ای نزدیک با خدا شروع کرده بود. او در رابطه‌اش با حنا، و تعلیم و تربیت پسر او سموئیل، نشان داد که درک روشنی از اهداف و دعوت خدا دارد (فصل‌های ۱ و ۳). اما زندگی‌اش با رسوایی به پایان رسید، زیرا خدا پسران او را که به مقدسات توهین می‌کردند، مجازات نمود و صندوق مقدس عهد به دست دشمن افتاد (فصل ۴). مرگ عیلی آغازگر افول نفوذ کاهنان و طلوع دوره انبیا در سرزمین اسرائیل بود.

مادر سموئیل، حنا، او را وقف خدمت خدا کرد. او یکی از بزرگترین انبیای بنی اسرائیل شد. او مردی بود اهل دعا که به کار داوران خاتمه داد، مکتب انبیا را بنیان نهاد، و اولین پادشاه قوم اسرائیل را مسح نمود. اما حتی سموئیل نیز از مشکلات مصون نبود. پسران سموئیل، مانند خانواده عیلی، از خدا دور شدند؛ آنها رشوه می‌گرفتند و به‌هنگام داوری مردم، عدالت و انصاف را جاری نمی‌کردند. مردم حاکمیت داوران و کاهنان را رد کردند و با هیاهو خواستند که «مانند سایر قوم‌ها پادشاهی داشته باشند» (۵:۸).

خدا شائول را انتخاب کرد تا اولین پادشاه اسرائیل شود (۲۴:۱۰). مشخصه حکومت او در ابتدا، توانایی رهبری (فصل ۱۱) و شجاعت (۴۸:۴۶:۱۴) بود. اما او از خدا ناطاعتی کرد (فصل ۱۵) و دچار حسادت و سوءظن گردید (فصل ۱۸ و ۱۹). به‌همین سبب، خدا سرانجام حکومت را از او باز ستاند (فصل ۱۶). زندگی شائول دائماً سیر نزولی را طی کرد. او که تنها مشغله فکری‌اش کشتن داود بود (فصل‌های ۲۰-۳۰)، با جادوگری مشورت کرد (فصل ۲۸)، و سرانجام دست به خودکشی زد (فصل ۳۱).

وقتی اول سموئیل را می‌خوانید، به تغییر شیوه حکومت از خداسالاری به نظام پادشاهی دقت کنید، و از ماجراهای زیبایی همچون ماجراهای معروف داود و یوناتان، داود و جلیات، داود و یوناتان، داود و ابیجایل لذت ببرید، و به طلوع نفوذ انبیا توجه کنید. اما به‌هنگام خواندن این ماجراها، تصمیم بگیرید که در مسابقه روحانی خود از شروع تا پایان خط بدوید.

سامسون رهبر می شود ۱۰۷۵ ق.م.	شائول پادشاه می شود ۱۰۵۰ ق.م.	ولادت داود ۱۰۴۰ ق.م.	داود مسح می شود؛ جلیات کشته می شود ۱۰۲۵ ق.م.	داود پادشاه یهودا می شود ۱۰۱۰ ق.م.	داود پادشاه تمام اسرائیل می شود ۱۰۰۳ ق.م.	سلیمان پادشاه می شود ۹۷۰ ق.م.	حکومت تجزیه می شود ۹۳۰ ق.م.
------------------------------------	-------------------------------------	-------------------------	----------------------------------------------------------	------------------------------------------	----------------------------------------------------	-------------------------------------	-----------------------------------

تقسیم بندی کلی:

الف - عیلی و سموئیل (۱:۱ تا ۱۷:۷)

- ۱- ولادت و کودکی سموئیل
- ۲- جنگ با فلسطینی ها

بین سموئیل جوان و پسران عیلی تقابل نمایانی را می بینیم. پسران عیلی خودخواه بودند، اما سموئیل خیرخواه بود. پسران عیلی بر مردم اجحاف می کردند، اما سموئیل عقل و خردش بیشتر می شد و پیغامهایی از خدا برای مردم می آورد. وقتی بزرگ شد، نبی، کاهن، و رهبر قوم اسرائیل گردید. اعمال شخص منعکس کننده شخصیت او است. این در مورد سموئیل و پسران عیلی مصداق داشت. در مورد ما نیز مصداق دارد. سعی کنید مانند سموئیل، قلب خود را در مقابل خدا پاک و منزه نگه دارید.

ب - سموئیل و شائول (۱:۸ تا ۳۵:۱۵)

- ۱- شائول پادشاه اسرائیل می شود
- ۲- خدا شائول را به خاطر ناطاعتی رد می کند

شائول امید را در دل مردم شعله ور ساخت. او قوی، بلندقامت، و متواضع بود. روح خدا بر او آمد و سموئیل مشاور او بود. اما شائول عمداً از خدا ناطاعتی کرد و پادشاه شروری شد. ما نباید امید یا آینده خود را بر مبنای توانایی های خود استوار سازیم، بلکه باید در همه زمینه های زندگی، همیشه از خدا اطاعت کنیم. خدا ما را بر اساس اطاعتمان ارزیابی می کند، نه بر اساس توانایی هایمان.

ج - شائول و داود (۱:۱۶ تا ۱۳:۳۱)

- ۱- سموئیل داود را به پادشاهی تدهین می کند
- ۲- داود و جلیات
- ۳- دوستی داود و یوناتان
- ۴- شائول داود را تعقیب می کند
- ۵- شکست و مرگ شائول

داود جلیات را خیلی سریع کشت، اما در مورد شائول صبر کرد تا خدا بر او داوری کند. با آنکه داود مسح شد تا پادشاه بعدی بنی اسرائیل شود، می بایست سالها منتظر بماند تا این وعده تحقق یابد. شرایط سخت زندگی و دوره های انتظار، اغلب ما را تصفیه می کند، و به ما تعلیم می دهد و ما را برای مسؤولیت هایی که خدا برای آینده ما در نظر دارد، آماده می سازد.

موضوع‌های مهم

موضوع

اهمیت موضوع	توضیحات	موضوع
ایجاد حکومت پادشاهی مشکلات قوم اسرائیل را حل نکرد. چیزی که خدا در آرزوی آن است، وقف حقیقی فکر و قلب تک‌تک افراد به او است. هیچ دولت یا مجموعه قوانین نمی‌تواند جایگزین قانون خدا در قلب و زندگی شما شود.	از آنجا که کاهنان و داورانی فاسد بر قوم اسرائیل سلطه داشتند، مردم خواستار پادشاه شدند. آنها می‌خواستند تشکیلاتی همانند ملل همسایه داشته باشند. خدا پادشاهی برای آنها انتخاب کرد، با اینکه این امر با هدف اولیه مغایر بود.	پادشاه
خدا در این دنیا همیشه مشغول کار است، حتی زمانی که نمی‌توانیم آن را مشاهده کنیم. مهم نیست چه فشارهایی را باید متحمل شویم یا با چه تغییری روبرو گردیم، زیرا خدا در نهایت بر وضع ما کنترل دارد. با اطمینان از حاکمیت خدا، می‌توانیم با شجاعت با موقعیت‌های مشکل زندگی روبرو شویم.	تا وقتی که مردم خدا را پادشاه حقیقی خود می‌دانستند، کامیاب بودند. وقتی رهبران از شریعت خدا منحرف می‌شدند، خدا در زندگی شخصی آنها دخالت می‌کرد و اعمال آنها را تحت کنترل می‌گرفت. و اینچنین، خدا کنترل غایی بر تاریخ بنی اسرائیل را در اختیار می‌داشت.	کنترل خدا
وقتی عیلی، سموئیل، شائول، و داود از خدا ناطاعتی کردند، با عواقب غم‌انگیزی روبرو شدند. گناه بر هر آنچه که برای خدا کرده بودند و نیز بر نحوه تربیت فرزندانشان، اثر گذاشت. رهبر واقعی بودن به این معناست که اجازه دهید همه جنبه‌های فعالیت‌ها، ارزشها، و اهدافتان، از جمله طریق پرورش فرزندانان را خدا هدایت کند.	خدا با استفاده از اشکال مختلف رهبری، قومش را هدایت می‌کرد، یعنی از طریق داوران، کاهنان، انبیا، و پادشاهان. آنهایی که او برای این سمت‌ها انتخاب می‌کرد، از قبیل عیلی، سموئیل، شائول، و داود، تصویرگر شیوه‌های مختلف رهبری بودند. با وجود این، موفقیت هر یک از این رهبران به وقف آنها به خدا بستگی داشت، نه به سمت، شیوه رهبری، حکمت، سن، یا قدرت آنها.	رهبری
با اینکه ما از نظام قربانی شریعت یهود آزادیم، اما باز ممکن است هنوز به آیین‌های ظاهری متکی باشیم تا بتوانیم آنها را جانشین اعتقادات باطنی کنیم. خدا مشتاق آن است که همه کارها و عبادت‌های ما برانگیخته از وقف واقعی و از ته دل به او باشد.	از نظر خدا، «اطاعت بهتر از قربانی است» (۲۲:۱۵). خدا نمی‌خواست قومش صرفاً از طریق اجرای آداب و رسوم مذهبی، فقط به شکلی سطحی به او وفادار باشند، بلکه می‌خواست ایشان با تمام قلب از او اطاعت کنند، و به او خدمت نمایند و از او پیروی کنند.	اطاعت
از آنجا که خدا وفادار است، می‌توانیم به او امیدوار باشیم و بدانیم که او نسبت به ما رحیم خواهد بود. اما خدا عادل نیز هست و طغیان علیه خود را تحمل نخواهد کرد. وفاداری و محبت ایثارگرانه او باید ما را بر انگیزد تا خود را کاملاً وقف او کنیم. ما هرگز نباید رحمت او را بدیهی بینگاریم.	خدا وفادارانه وعده‌هایی را که به قوم اسرائیل داد، حفظ کرد. او با مهر و رحمت و جاری کردن فوری عدالت، با قوم خود رفتار می‌کرد. با نشان دادن رحمت، وفادارانه بر طریقی عمل می‌کرد که قومش بیشترین نفع را ببرد. با نشان دادن عدالت، به کلامش و ذات مقدسش وفادار می‌ماند.	وفاداری خدا

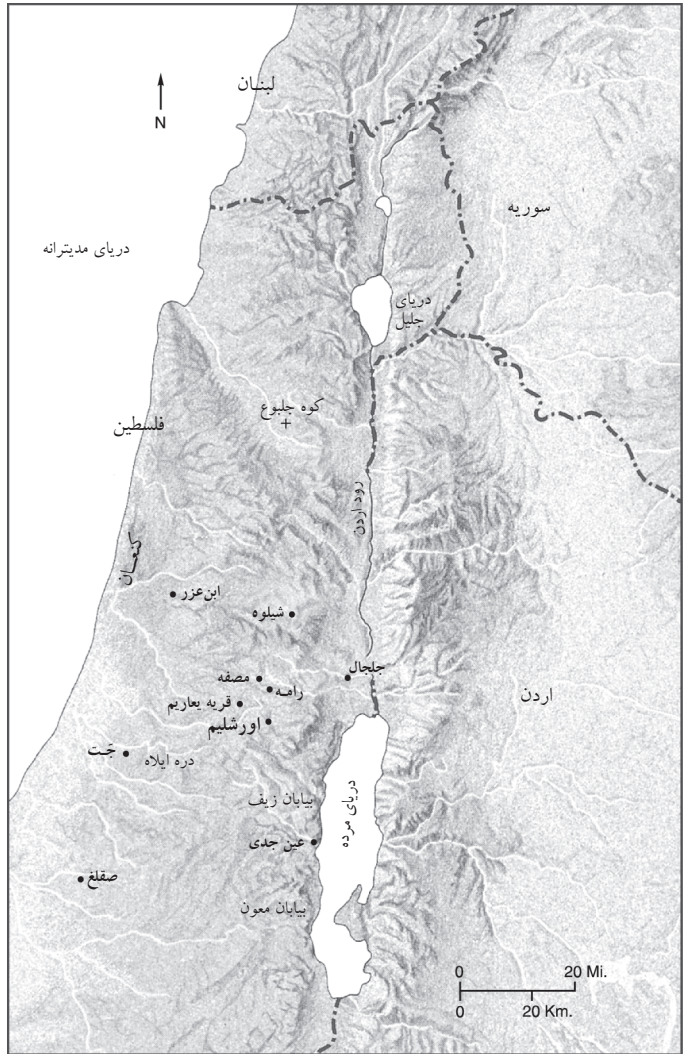
مکان‌های مهم در اول سموئیل

حُفنی و فینحاس صندوق عهد را از شیلو به میدان جنگ آوردند با این باور که صرف حضور صندوق عهد، برای اسرائیلی‌ها پیروزی به ارمغان خواهد آورد. اسرائیلی‌ها در این عزر از فلسطینی‌ها شکست خوردند و صندوق عهد به دست دشمن افتاد. اما چیزی نگذشت که فلسطینی‌ها متوجه شدند که صندوق عهد بر خلاف انتظارشان، تضمین‌کننده پیروزی و موفقیت نیست، چون خدا هر شهر فلسطینی را که صندوق عهد به آنجا برده می‌شد، دچار بلاهای مختلف می‌ساخت. عاقبت، فلسطینی‌ها آن را به قریه یعاریم در سرزمین اسرائیل باز پس فرستادند (۱:۴ تا ۴:۷).

۴- مصفه شکست اسرائیلی‌ها موجب شد که آنها پی ببرند که دیگر مورد برکت و تأیید خدا نیستند. سموئیل مردم را در مصفه گرد آورد و از آنها خواست تا به خاطر گناهانشان روزه بگیرند و با ماتم و اندوه دعا کنند. گرد آمدن بنی اسرائیل در مصفه، فلسطینی‌ها را وسوسه کرد تا بار دیگر به ایشان حمله کنند، چون از پیروزی خود مطمئن بودند؛ پس ایشان به سوی مصفه پیشروی کردند. اما خدا مداخله کرد و سپاه قدرتمند آنان

تار و مار شد. در چنین دورانی بود که سموئیل به امور قوم اسرائیل در سرتاسر سرزمین رسیدگی می‌کرد. اما چون سموئیل سالخورده شد، مردم نزد او به رهامه (محل اقامتش) آمدند و خواهان آن شدند که پادشاهی داشته باشند، تا مانند سایر اقوام شوند. در مصفه، به وسیله قرعه مقدس، شائول انتخاب شد تا اولین پادشاه اسرائیل شود؛ گرچه خدا و سموئیل انتخاب پادشاه را برکت دادند، اما این امر اساساً مورد تأیید ایشان نبود (۷:۱۰ تا ۲۷).

۵- جلجال طی جنگی با عمونی‌ها، قابلیت‌های رهبری شائول برای مردم اسرائیل ثابت شد. او از مردم یابیش جلجامد محافظت کرد و سپاه عمونی‌ها را پراکنده ساخت. سموئیل و قوم در جلجال تاج سلطنت بر سر شائول گذاردند (۱۱:۱۵).



۱- رهامه سموئیل در رهامه متولد شد. پیش از ولادت او، مادرش، حنا، به خدا قول داد که پسرش را وقف خواهد کرد تا در کنار کاهنان در خیمه عبادت در شیلو، به خدا خدمت کند (۱:۱ تا ۱۱:۲).

۲- شیلو مرکز عبادت قوم اسرائیل در شیلو بود، جایی که خیمه عبادت و صندوق عهد قرار داشت. عیلي کاهن اعظم بود، اما پسرانش، حُفنی و فینحاس، مردان شروری بودند و بر مردم ستم می‌راندند. اما سموئیل وفادارانه خدا را خدمت می‌کرد و در حینی که رشد می‌کرد، مورد برکت خدا قرار داشت (۲:۲ تا ۲۱:۳).

۳- قریه یعاریم اسرائیلی‌ها همیشه با فلسطینی‌ها درگیری داشتند؛ و اینک جنگ دگرگی در شرف وقوع بود.

مکان کرد. به این ترتیب شائول از تعقیب او دست کشید. فلسطینی‌ها در ظاهر از این فراری مشهور اسرائیلی استقبال کردند (۴:۲۷-۱).

۹- صقلع داود که در آرزوی آرامش بود، در عوض وفاداری ساختگی‌اش به اخیش پادشاه، شهری از او خواست تا نفرت و خانواده‌اش را در آن اسکان دهد. اخیش صقلع را به او داد. از آنجا داود تاخت و تازهایی را علیه قبایل جشوری و جرزوی و عملیقی رهبری کرد و ترتیبی داد تا کسی باقی نماند که ماجرا را به گوش اخیش برساند (۵:۲۷-۱۲). بعداً داود عملیقی‌ها را پس از آنکه به صقلع شبیخون زدند، شکست داد (۱:۳۰-۳۱).

۱۰- کوه جلبوع دوباره جنگ با فلسطینی‌ها در شمال، نزدیک کوه جلبوع در گرفت. شائول که دیگر به خدا اتکا نداشت، در تلاشی ناامیدانه برای برقراری ارتباط با سموئیل به منظور گرفتن کمک از او، با زن جادوگری مشورت کرد. در این ضمن، فرماندهان فلسطینی داود را دوباره به صقلع بر گرداندند، چون به وفاداری او در جنگ علیه اسرائیل اعتماد نداشتند. فلسطینی‌ها اسرائیلی‌ها را در کوه جلبوع قتل عام کردند، و شائول پادشاه و سه پسرش را کشتند؛ یوناتان، دوست وفادار داود نیز همراه با پسران دیگر شائول کشته شد. زندگی شائول به دور از خدا، بسیار تلخ و دردناک گذشت. عواقب اعمال گناه‌آلود او نه تنها گریبان خودش را گرفت، بلکه به خانواده‌اش و تمامی قوم نیز صدمه زد (۱:۲۸ تا ۱۳:۳۱).

۶- دره ایلاه شائول در جنگهای بسیار دیگری نیز پیروز شد، اما با گذشت زمان او ثابت کرد که متکبر، خطاکار، و سرکش است؛ تا اینکه بالاخره خدا بر آن شد تا او را از پادشاهی برکنار سازد. بدون اطلاع شائول، چوپان و نوازنده جوانی به نام داود مسح شد تا پادشاه بعدی اسرائیل شود. اما سالها طول کشید تا داود بر اریکه سلطنت تکیه بزند. جالب است که شائول داود را استخدام کرد تا در قصرش، چنگ بنوازد. کم‌کم علاقه شائول به داود آنقدر زیاد شد که او را محافظ شخصی خود ساخت. در جنگ خاصی با فلسطینی‌ها در دره ایلاه، داود موفق شد جلیات، قوی‌ترین جنگ‌آور فلسطینی را از پا در آورد. اما این پیروزی نقطه آغازی بود برای پایان علاقه شائول به داود. اسرائیلی‌ها داود را بیش از شائول ستودند و همین سبب شد که شائول به قدری به داود حسادت ورزد که توطئه قتل او را بچیند (۱:۱۲ تا ۲۳:۲۲).

۷- بیابان حتی پادشاهان مسح‌شده نیز از سختیها و مصائب در امان نیستند. داود گریخت تا جانش را از دست شائول پادشاه حفظ کند. او با گروهی از طرفدارانش در بیابان زیف (که مردمش بارها به او خیانت کردند)، در بیابان معون، و غارهای عین جدی مخفی شد. با آنکه داود بارها این فرصت را یافت تا شائول را به قتل برساند، اما از این کار سر باز زد، چرا که شائول، پادشاه مسح‌شده خدا بود (۱:۲۳ تا ۲۵:۲۶).

۸- حجت داود با نفرت و خانواده خود به حجت، شهری فلسطینی که اخیش پادشاه در آنجا زندگی می‌کرد، نقل

الف - عیلی و سموئیل (۱:۱ تا ۱۷:۷)

بیش از ۲۰۰ سال بود که قوم اسرائیل به وسیله داوران اداره می شد. عیلی و سموئیل آخرین آنها بودند. سموئیل در اواخر عمر عیلی به دنیا آمد. او در خیمه عبادت زیر نظر عیلی تعلیم می دید تا کاهن شود؛ او می رفت تا هم به عنوان کاهن و هم به عنوان داور به قوم اسرائیل خدمت کند. با آنکه قوم از خدا دور شده بودند، روشن است که خدا از همان ابتدا سموئیل را آماده می کرد تا ایشان را بار دیگر به زندگی درست هدایت کند. خدا همیشه کنترل را به دست دارد؛ او قادر است قومش را به سوی خود باز گرداند.

۱- ولادت و کودکی سموئیل

خدا دعای حنا را مستجاب می کند و به او پسری می دهد

مردی بود به نام القانه از قبیله افرایم که در رامه تایم صوفیم واقع در کوهستان افرایم زندگی می کرد. نام پدر او یروحام بود. (یروحام پسر الیهو، الیهو پسر توحو، و توحو پسر صوف بود.) القانه دو زن داشت به نامهای حنا و فننه. فننه صاحب اولاد بود، اما حنا فرزندی نداشت. القانه هر سال با خانواده خود به خیمه عبادت واقع در شیلوه می رفت تا

۱:۱	توا ۲۸:۲۲:۶ ؛ ۳۸:۳۳:۶
۲:۱	
۳:۱	پیدا ۳۰:۲۹ ؛ ۳۰:۳۰
	تث ۱۷:۱۵:۲۱
	خرو ۲۳:۲۴:۳۴
	تث ۷:۴:۱۲
	یوش ۲:۱۸
	اسمو ۱:۲:۲ ؛ ۴:۱۱
	لو ۴:۱۱:۲ ؛ ۴۲:۴

مذهبی قوم اسرائیل. همه مردان اسرائیلی ملزم بودند که سه بار در سال در اعیاد مذهبی که در خیمه عبادت برگزار می شد شرکت کنند، یعنی در عید پسخ، عید خیمه ها، و عید هفته ها (تثنیه ۱۶:۱۶). القانه برای اجرای حکم خدا، این زیارت را به طور مرتب انجام می داد (در مورد مقررات مربوط به زیارت، مراجعه کنید به خروج ۱۷:۱۴:۲۳؛ و برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد خیمه عبادت، مراجعه کنید به توضیحات مربوط به خروج ۳۴:۴۰).

۱:۱ کتاب اول سموئیل از زمانی شروع می شود که هنوز امور قوم اسرائیل به دست داوران اداره می شد، یعنی احتمالاً طی واپسین سالهای زندگی سامسون. سموئیل آخرین داور قوم اسرائیل و اولین کاهن و نبی ای بود که در زمان حکومت یک پادشاه خدمت کرد. او بهترین نمونه از یک داور خوب بود؛ او بر اساس کلام خدا بر مردم حکومت می کرد، نه بر اساس هوسهای خودش. سموئیل کسی بود که شائول را به عنوان اولین پادشاه بنی اسرائیل مسح کرد. ۲:۱ اگر چه بسیاری از رهبران بزرگ در عهدعتیق پیش از یک زن داشتند (مثل ابراهیم، یعقوب، و داود)، اما این امر مطابق مقصود اولیه خدا برای ازدواج نبود. پیدایش ۲:۲۴ بیان می دارد که در ازدواج دو نفر یک بدن می شوند. پس چرا چند همسری در بین قوم خدا وجود داشت؟ اول اینکه، چند همسری به منظور ایجاد فرزندان بیشتر برای کمک به مرد خانه در کار و تضمین تداوم خاندان مرد بود. تعدد فرزندان مظهر اعتبار و ثروت بود. دوم اینکه، در جامعه ای که بسیاری از مردان جوان در جنگ کشته می شدند، چند همسری روشی پذیرفته شده برای حمایت از زنانی بود که در غیر این صورت مجرد و، به احتمال زیاد، فقیر می ماندند. مع هذا، چند همسری اغلب موجب مشکلات جدی خانوادگی می شد، همان طور که در داستان حنا و فننه می بینیم. ۳:۱ خیمه عبادت در شیلوه قرار داشت، یعنی در مرکز

سفر به شیلوه
هر سال القانه به همراه
خانواده اش از خانه
خود در رامه به
شیلوه سفر می کرد
تا در آنجا، در
خیمه عبادت خدا را
بیرستند و قربانی به او
تقدیم کنند.



خداوند قادر متعال را عبادت نموده، به او قربانی تقدیم کند. (کاهنانی که در آن موقع انجام وظیفه می نمودند، حُفنی و فینحاس، پسران عیلی بودند.)^۴ القانه روزی که قربانی می کرد به زنش فننه و به فرزندان او هر کدام، یک سهم از گوشت قربانی می داد؛^۵ اما به حنا دو سهم می داد، چون هر چند خداوند رحم او را بسته بود و او بچه ای نداشت، ولی القانه او را خیلی دوست می داشت. فَننه پیوسته به حنا طعنه می زد و او را سخت می رنجاند، برای اینکه حنا نازا بود. ۷هر سال که به شیلوه می رفتند، فننه حنا را می رنجاند، بحدی که حنا از غصه می گریست و چیزی نمی خورد. ^۸شوهرش القانه از او می پرسید: «حنا چه شده؟ چرا گریه می کنی؟ چرا چیزی نمی خوری؟ چرا این قدر غمگین هستی؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟»^۹ وقتی آنها در شیلوه بودند، روزی پس از صرف غذا، حنا برخاست و به خیمه عبادت رفت و با غمی جانکاه به حضور خداوند دعا کرد و به تلخی گریست. (در این موقع، عیلی کاهن کنار در ورودی خیمه عبادت در جای همیشگی خود نشسته بود.)

^{۱۱}حنا نذر کرده، گفت: «ای خداوند قادر متعال، به حال زار من توجه نما.

۵:۱

پیدا ۱۸:۲۰ ؛ ۲:۳۰

۸:۱

روت ۱۵:۴

۱۱:۱

پیدا ۲۹:۳۲

اعد ۱:۶ ؛ ۳۰:۱۱۶

داو ۱۳:۵

لو ۱:۱۵

۸:۱ حنا می دانست که شوهرش او را دوست دارد، اما حتی تشویق های وی نیز نمی توانست او را تسلی دهد. او از ریشخندهای فننه رنجیده خاطر شده بود و به تدریج اعتماد به نفس خود را از دست می داد. اگر چه ما نمی توانیم جلو انتقادهای ناعادلانه دیگران را بگیریم، اما می توانیم نوع واکنش خود را در مقابل انتقاد آنها تعیین کنیم. به جای اینکه در مشکلات خود در جا بزیم، می توانیم از روابط محبت آمیزی که خدا بین ما و دیگران به وجود آورده، لذت ببریم.

۱۰:۱ حنا حق داشت که ناامید باشد. او نمی توانست صاحب فرزند شود؛ و در ضمن، مورد تمسخر هویی خود قرار داشت (۷:۱)؛ شوهر مهربانش نیز نمی توانست قوت قلب زیادی به او بدهد (۸:۱)؛ حتی کاهن اعظم نیز حرکات لب او را اشتباه تعبیر کرد (۱۴:۱). اما حنا به جای تلافی کردن یا از دست دادن امید خود، دعا کرد. او صادقانه مشکلش را به حضور خدا آورد.

همه ما در مواقعی ممکن است دچار احساس «نازایی» گردیم، یعنی احساس کنیم که در کار یا خدمت یا روابطمان چیزی «تولید» نمی کنیم. وقتی احساس بیهودگی می کنیم، دعا کردن با ایمان سخت است. اما همانطور که حنا در یافت، دعا راه را برای خدا باز می کند تا عمل نماید (۱۹:۱ و ۲۰).

۱۱:۱ حنا نذر کرد که اگر صاحب فرزندی شود، او را به خدا وقف کند تا تمام عمرش را صرف خدمت

۶:۱ حنا نمی توانست صاحب فرزند شود. در زمان عهدعتیق، زن نازا را انسانی ناموفق به حساب می آوردند. نازایی او مایه سرافکنندگی شوهرش در اجتماع بود. فرزندان بخش مهمی از ساختار اقتصادی اجتماع بودند. فرزندان منبعی بودند برای انجام کارهای خانواده؛ آنان موظف بودند که از والدین خود در سنین پیری مراقبت کنند. اگر زنی نمی توانست صاحب فرزند شود، بنا بر سنت خاورمیانه در زمان باستان، موظف بود یکی از کنیزانش را به همسرش بدهد تا برایش فرزندی به دنیا بیاورد. با آنکه القانه می توانست حنا را ترک کند (شوهر اجازه داشت زن نازا را طلاق دهد)، اما علی رغم انتقاد اجتماع و حقوقی که او به موجب قوانین مدنی دارا بود، از روی عشق و محبتی که به حنا داشت، به او وفادار ماند.

۷:۱ بخشی از نقشه خدا برای حنا، به تأخیر افتادن بارداری اش بود. در همان حال که فننه و القانه به شرایط ظاهری حنا چشم دوخته بودند، خدا در حال پیش بردن نقشه خود بود. امروز نیز کسانی هستند که با روشی که خدا در زندگی شان کار می کند، در کشمکش و تنش هستند. آیا می توانید بعضی از این دست از اشخاص را به یاد بیاورید که نیاز به کمک و حمایت شما دارند؟ با حمایت از کسانی که در کشمکش و تنش هستند، شاید بتوانید کمک کنید که به خدا وفادار بمانند و از نقشه او در زندگی خود اطمینان حاصل کنند.

کنیز خود را فراموش نکن و دعای او را اجابت فرما. اگر پسری به من عطا کنی، او را به تو تقدیم می‌کنم تا در تمام عمر خود وقف تو باشد و موی سرش هرگز تراشیده نشود.»

۱۳و۱۲ حنا مدت طولانی به دعا ادامه داد. او درد دل خود دعا می‌کرد و صدایش را کسی نمی‌شنید. وقتی عیلی دید حنا لبهایش تکان می‌خورد ولی صدایش شنیده نمی‌شود، گمان برد مست است. ۱۴ پس به وی گفت: «چرا مست به اینجا آمده‌ای؟ این عادت را ترک کن!»

۱۴:۱
اعما ۱۳:۲

۱۵و۱۶ حنا در جواب گفت: «نه ای سرورم، من مست نیستم بلکه زنی دل شکسته‌ام. من دعا می‌کردم و غم خود را با خداوند در میان می‌گذاشتم. گمان نکن که من زنی می‌گسار هستم.»

۱۵:۱
مز ۴:۴۲؛ ۱۴۲:۱و۲
مراثی ۱۹:۲

۱۷ عیلی گفت: «خداى اسرائیل، آنچه را از او خواستی به تو بدهد! حال، به سلامتی برو!»

۱۷:۱
مز ۳:۲۰

۱۸ حنا از عیلی تشکر نمود و با خوشحالی برگشت و غذا خورد و دیگر غمگین نبود.

۱۹ روز بعد، صبح زود تمام اعضای خانواده القانه برخاسته، برای پرستش خداوند به خیمه عبادت رفتند و سپس به خانه خود در راه بازگشتند. وقتی القانه با حنا همبستر شد، خداوند خواسته او را به یاد آورد. ۲۰ پس از چندی حنا حامله شده، پسری زایید و او را سموئیل (یعنی «خواسته شده از خدا») نامید و گفت: «من او را از خداوند درخواست نمودم.»

۱۹:۱
پیدا ۲۱:۲۱؛ ۲۰:۳۰
خرو ۲۴:۲
مز ۴۵:۱۰۶

اگر خدا درخواست مرا مستجاب کند، هر قولی را که به او بدهم، تا به آخر عملی خواهم کرد؟» نادیده گرفتن قول، به‌خصوص قولی که به خدا داده می‌شود، کاری نادرست و خطرناک است.

۱۲:۱-۱۴ وقتی متوجه اشتباه کسی می‌شوید، نخستین عکس‌العملتان چیست؟ عیلی پیش از آنکه همه حقایق را بداند، فوری قضاوت کرد. تعبیر غلط کردن از حرکات و اعمال دیگران آسان است. نسبت به این حقیقت بسیار حساس باشید که ممکن است یکی از اطرافیانمان، مانند حنا تحت فشار شدیدی قرار داشته باشد.

۱۸:۱ پیش از این، حنا آنچنان ناامید بود که از نظر جسمی بیمار شده، قادر به خوردن نبود. در اینجا او را می‌بینیم که خوشحال و سالم به خانه باز می‌گردد. تغییر در وضع او شاید ناشی از سه عامل باشد: (۱) دعای صادقانه‌اش به خدا (۱۸:۱)؛ (۲) حل مشکل از طریق سپردن آن به خدا (۱۸:۱)؛ و (۳) تشویق عیلی. پادزهر ناامیدی این است: بیان احساس واقعی خود به خدا و سپردن مشکلات به او. به حمایت دوستان خوب نیز می‌توانید متکی باشید.

خدا نماید. شاید حنا نذر نذیره را ادا کرد، نذری که والدین می‌توانستند برای فرزندی که هنوز متولد نشده بود، بنمایند. نذر نذیره قولی بود که به موجب آن طفل نذر شده برای خدمتی خاص به خدا تخصیص می‌یافت (مراجعه کنید به توضیحات مربوط به اعداد ۶:۲ و ۱۳:۵). تا وقتی نذر به قوت خود باقی بود، موی شخص نذر شده نباید تراشیده می‌شد. بعضی از نذرهای موقتی بود، اما نذر حنا برای تمام عمر بود.

۱۱:۱ مواظب قول‌هایی که در دعا می‌دهید باشید، چون ممکن است که خدا شما را برای آن، مورد سؤال قرار دهد. حنا به‌فردی خواهان مستجاب شدن دعایش بود که حاضر شد معامله‌ای با خدا کند. خدا قول او را پذیرفت، و حنا این برکت را نصیب خود ساخت که سهم خود را ادا کند، با آنکه این کار حتماً برایش بسیار دردآور بود (۲۷:۱ و ۲۸).

با آنکه ما در مقامی نیستیم که با خدا معامله کنیم، اما شاید او بخواهد دعایی را مستجاب کند که با یک قول همراه باشد. وقتی دعا می‌کنید، از خودتان بپرسید: «آیا

حنا قولی را که به خدا داده بود، عملی می سازد

۲۱:۱ سال بعد طبق معمول، القانه با خانواده خود به عبادتگاه رفت تا قربانی سالیانه
 ۲۲:۲ او را به خداوند تقدیم کند و نذر خود را ادا نماید.^{۲۲} اما حنا همراه آنها نرفت. او به شوهرش گفت: «وقتی بچه از شیر گرفته شد، آنوقت به عبادتگاه خداوند خواهم رفت و او را با خود خواهم برد تا همیشه در آنجا بماند.»
 ۲۳ القانه موافقت کرد و گفت: «آنچه مایل هستی بکن. در خانه بمان تا بچه از شیر گرفته شود. هر چه خواست خداوند است، بشود.» پس حنا در خانه ماند تا بچه از شیر گرفته شد.^{۲۴} آنوقت با اینکه بچه کوچک بود، او را برداشته، همراه با یک گاو نر سه ساله برای قربانی و ده کیلو گرم آرد و یک مشک شراب به خیمه عبادت در شیلوه برد.^{۲۵} بعد از تقدیم قربانی، بچه را پیش عیلی کاهن بردند.
 ۲۶ حنا از عیلی پرسید: «ای سرورم، آیا مرا بخاطر داری؟ من همان زنی هستم که در اینجا ایستاده، به حضور خداوند دعا کردم^{۲۷} و از خدا درخواست نمودم که به من فرزندی بدهد. او دعایم را مستجاب نمود و این پسر را به من بخشید.
 ۲۸ حال، او را به خداوند تقدیم می کنم که تا زنده است خداوند را خدمت نماید.» پس پسرش را در خیمه عبادت گذاشت تا خدمتگزار خداوند باشد.

۲۱:۱
۲۲:۲ لو۲۴:۱
اعد ۱۰:۱۵ و ۹:۱۰

دعای تشکر حنا

حنا اینطور دعا کرد:

۲ «خداوند قلب مرا از شادی لبریز ساخته است، او به من قدرت بخشیده

و مرا تقویت نموده است.

۱:۲

خرو ۱:۱۵ و ۱:۲
نت ۳:۳۲ و ۳:۳۰
اش ۳:۱۲ و ۳:۲
لو ۶۸ و ۴۷:۱

بلکه او را به خدایی باز می گرداند که او را عطا کرده بود. این آیات و ویژگی هدایایی را که ما باید به خدا بدهیم، به ما نشان می دهد. آیا هدایایی که به خدا می دهیم، چیزهایی هستند که برایمان زیاد گران تمام نمی شوند (صبح های یکشنبه، ده یک ساده)؟ یا هدایایی هستند که از روی فداکاری داده می شود؟ آیا برای ظاهر سازی و خودنمایی هدیه می دهید، یا تمام زندگی تان را به او اهدا می کنید؟

۲۸:۱ احتمالاً سموئیل سه ساله بود که مادرش او را به خیمه عبادت برد و در آنجا گذاشت، چون سه سالگی سن معمول برای از شیر گرفتن بود. البته او فرزند دلبندهش را از یاد نبرد. او به طور مرتب از او دیدن می کرد. او هر سال یک ردای کتان، مانند ردای عیلی برای او می آورد (۱۹:۲). سموئیل سالهای واپسین عمر خود را در رامه (۱۷:۱)، زادگاه پدر و مادرش (۱۹:۱ و ۲۰)، سپری کرد.

۱۰-۱:۲ حنا خدا را به خاطر مستجاب کردن دعایش و دادن فرزند به او، شکر کرد. موضوع «دعای شعرگونه» او اطمینان او به حاکمیت خدا و شکرگزاری برای

۲۵ و ۲۴:۱ در هر یک از اعیاد بزرگ سالانه، انواع مختلف قربانی به خدا تقدیم می شد. برخی می بایست برای بخشش گناهان خود حیوانی قربانی می کردند، و برخی دیگر برای سپاس و شکرگزاری لازم بود غذا یا هدایای آردی تقدیم می کردند، و بعضی دیگر برای وقف چیزی به خدا، هدیه ریختنی تقدیم می کردند تا پای قربانگاه ریخته شود. القانه و حنا یک گاو نر، قدری آرد و شراب برای عید سالانه بردند تا انواع قربانی ها را که یکی از آنها برای وقف فرزندشان سموئیل به خدا بود، تقدیم کنند (برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد انواع مختلف قربانی ها، مراجعه کنید به اعداد ۱۵:۱-۱۰).

۲۵ و ۲۴:۱ حنا برای عمل کردن به قولش (۱۱:۱)، از پسرش که بیش از هر چیز دیگر دوست داشت، دست شست و او را به عیلی اهدا کرد تا خدا را در خیمه عبادت خدمت کند. حنا با وقف پسرش به خدا، تمامی زندگی و آینده خود را نیز به خدا وقف می کرد. از آنجا که زندگی سموئیل از خدا بود، حنا در واقع از او دست نمی شست،

بر دشمنانم می‌خندم و خوشحالم، چون خداوند مرا یاری کرده است!

دعای حنا به ما نشان می‌دهد که هر چیزی که داریم یا به دست می‌آوریم، وامی است از جانب خدا. شاید حنا به دلایل بسیار می‌توانست اختیار کامل فرزندش را خودش در دست بگیرد. اما وقتی خدا دعای او را مستجاب کرد، به قول خود مبنی بر وقف سموئیل برای خدمت به خدا عمل نمود. او پی برد که بزرگترین شادی‌اش به‌خاطر داشتن فرزند، این است که او را کاملاً و آزادانه به خدا بازگرداند. او دست به کاری زد که مادر بودن آن را ایجاب می‌کرد، کاری که همه مادران در نهایت باید روزی انجام دهند، یعنی اینکه بگذارند فرزندشان به‌دنبال سرنوشت خود برود. وقتی بچه‌ها متولد می‌شوند، در تمام نیازهای اولیه خود کاملاً به والدینشان وابسته‌اند. این امر سبب می‌شود که بعضی از والدین فراموش کنند که در ظرف چند سال - که بسیار سریع هم می‌گذرد - همین بچه‌ها بزرگ خواهند شد و به سوی استقلال گام بر خواهند داشت. حساس بودن نسبت به مراحل مختلف این روند طبیعی، روابط خانوادگی را بسیار مستحکم خواهد کرد؛ مقاومت یا عدم پذیرش آن درد و رنج زیادی به وجود خواهد آورد. ما باید به‌تدریج فرزندانمان را از حیطه اختیار خود خارج کنیم تا بزرگسالانی بالغ و مستقل شوند.

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * مادر سموئیل، بزرگترین داور اسرائیل، بود.
- * مشتاق عبادت و دعا بود.
- * حاضر بود حتی به قولی که برایش گران تمام می‌شد، عمل کند.

درس‌هایی از زندگی او:

- * خدا دعا را می‌شنود و آن را مستجاب می‌کند.
- * فرزندان ما هدایایی از جانب خدا هستند.
- * خدا به فکر پریشان‌حالان و رنجوران است.

آمار حیاتی:

- * اهل: افرایم
- * شغل: خانه‌دار
- * خویشاوندان: همسر: القانه؛ فرزند: سموئیل. بعداً صاحب سه پسر و دو دختر دیگر هم شد.
- * هم عصر با: عیلی کاهن

آیه کلیدی:

«ای سرورم، آیا مرا به خاطر داری؟ من همان زنی هستم که در اینجا ایستاده، به حضور خداوند دعا کردم و از خدا درخواست نمودم که به من فرزندی بدهد. او دعایم را مستجاب نمود و این پسر را به من بخشید. حال او را به خداوند تقدیم می‌کنم که تا زنده است خداوند را خدمت نماید» (اسموئیل ۱: ۲۸-۲۶).

ماجرای او در ۱ سموئیل فصل‌های ۱ و ۲ نقل شده است.

به‌خاطر راههایی که خدا ما را از طریق آنها برکت داده، شکر گزار باشیم. ما با شکرگزاری از خدا به‌خاطر تمامی هدایای خوبی که به ما داده است، کنترل نهایی او را بر تمامی امور زندگی خود تصدیق می‌کنیم.

برکات او بود. سرود شکرگزاری مریم، مادر عیسی، که "سرود حمد" نامیده می‌شود، مطابق الگوی دعای حنا می‌باشد (لوقا ۱: ۴۶-۵۵). ما باید مانند حنا و مریم، به کنترل نهایی خدا بر وقایع زندگی خود مطمئن باشیم، و

۲ «هیچکس مثل خداوند مقدس نیست،

غیر از او خدایی نیست،

مثل خدای ما پناهگاهی نیست.

۳ «از سخنان و رفتار متکبرانه دست بردارید،

زیرا خداوند همه چیز را می‌داند؛

اوست که کارهای مردم را داوری می‌کند.

۴ کمان جنگاوران شکسته شد،

اما افتادگان قوت یافتند.

۵ آنانی که سیر بودند برای نان، خود را اجیر کردند،

ولی کسانی که گرسنه بودند سیر و راحت شدند.

زن نازا هفت فرزند زاییده است،

اما آنکه فرزندان زیاد داشت، بی‌اولاد شده است.

۶ «خداوند می‌میراند و زنده می‌کند،

به گور فرو می‌برد و بر می‌خیزاند.

۷ خداوند فقیر می‌کند و غنی می‌سازد،

پست می‌کند و بلند می‌گرداند.

۸ فقیر را از خاک بر می‌افرازد،

محتاج را از بدبختی بیرون می‌کشد،

و ایشان را چون شاهزادگان بر تخت عزت می‌نشاند.

ستونهای زمین از آن خداوند است،

او بر آنها زمین را استوار کرده است.

۹ «خدا مقدسین خود را حفظ می‌کند،

اما بدکاران در تاریکی محو می‌شوند؛

انسان با قدرت خود نیست که موفق می‌شود.

۱۰ کسانی که با خداوند مخالفت کنند نابود می‌گردند.

۲:۲

خرو ۱۱:۱۵

تث ۳۵:۴ ؛ ۳۰:۳۲ و ۳۱

اسمو ۲:۲

اسمو ۲۲:۲۲

مز ۲:۱۸

۳:۲

اسمو ۷:۱۶

۱ پاد ۳۹:۸

امت ۱۳:۸ ؛ ۲:۱۶ ؛

۱۲ و ۱۱:۲۹

۴:۲

مز ۱۵:۳۷ ؛ ۹۷:۴۶

۵:۲

روت ۱۵:۴

مز ۹:۱۱۳

ار ۹:۱۵

لو ۵۳:۱

۶:۲

تث ۳۹:۳۲

۷ پاد ۷:۵

امت ۱۷:۱ و ۱۸

۷:۲

تث ۱۷:۸ و ۱۸

ایو ۲۱:۱ ؛ ۵:۵ و ۱۱

جا ۲۶:۲۴ ؛ ۲

یعقو ۱۰:۴

۸:۲

ایو ۷:۳۶ ؛ ۷:۴۳ ؛ ۷:۴۴ ؛ ۱۰:۴۲

مز ۷۶:۷ و ۷

یعقو ۵:۲

۹:۲

مز ۱۷:۱۶ و ۱۷

ار ۲۴ و ۲۳:۹

زکر ۶:۴

متی ۱۲:۸

۱۰:۲

خرو ۱۸:۱۹ ؛ ۶:۱۵

اسمو ۱۰:۷

مز ۱۳:۱۸ ؛ ۷:۱ و ۱۳:۹۶

۲:۲ ۵:۳:۲ به احتمال قوی، حنا در این آیات به تکبر و سرزنشهای فتنه اشاره می‌کند. با وجود این، لازم نمی‌دید از او انتقام بگیرید، چون می‌دانست که خدا دانای مطلق است، و گناه و تکبر را هر چند کاملاً مخفی باشد، مجازات خواهد کرد. هیچ کس نمی‌تواند از مجازات گناه بگریزد. از این رو، حنا خردمندانه مجازات را به خدا واگذار کرد. انتقام گرفتن وسوسه‌ای است که باید در مقابل آن ایستادگی کرد.

۱۰:۲ زندگی کردن در دنیایی که همیشه خطر قتل عام از طریق سلاح‌های هسته‌ای وجود دارد و شرارت فراوان

۲:۲ حنا خدا را می‌ستاید که پناهگاهی مستحکم و استوار و تغییرناپذیر است. در دنیای ما که با سرعت به پیش می‌تازد، دوستان می‌آیند و می‌روند و اوضاع و شرایط تغییر می‌کند. پیدا کردن بنیادی محکم که دستخوش تغییر نشود، مشکل است. کسانی که اتکایشان به دوستی‌ها، امور دنیوی، مال و ثروت، یا چیزهای گذرای دنیا است، عمارت زندگی‌شان را بر شالوده‌ای سست بنا می‌کنند. آرمانها و دارایی‌هایی که ما برای آنها اینقدر سخت تلاش می‌کنیم، همه از بین خواهند رفت. اما خدا همیشه حاضر و آماده است که به ما کمک کند، حتی وقتی که به نظر می‌رسد همه چیز در حال فروپاشی است.

خدا بر آنها از آسمان صاعقه خواهد فرستاد؛ خداوند بر تمام دنیا داوری خواهد کرد. او به پادشاه خود قدرت می‌بخشد، و برگزیده خود را پیروز می‌گرداند.»^{۱۱} آنگاه القانه به خانه خود در راه برگشت، ولی سموئیل در شیلوه ماند و زیر نظر عیلی به خدمت خداوند مشغول شد.

سموئیل به خداوند خدمت می‌کند

^{۱۲} اما پسران خود عیلی بسیار فاسد بودند و برای خداوند احترامی قائل نبودند. ^{۱۳} و وقتی کسی قربانی می‌کرد و گوشت قربانی را در دیگ می‌گذاشت تا بپزد، آنها یکی از نوکران خود را با چنگال سه دندانه‌ای می‌فرستادند تا آن را به داخل دیگ فرو برد و از گوشتی که در حال پختن بود هر قدر بیرون می‌آمد برای ایشان ببرد. پسران عیلی به همین طریق با تمام بنی‌اسرائیل که برای عبادت به شیلوه می‌آمدند، رفتار می‌کردند. ^{۱۵} گاهی نوکر ایشان پیش کسانی که می‌خواستند قربانی کنند می‌آمد و پیش از سوزاندن پیه قربانی، از

۱۲:۲

سمو ۱:۳؛ ۴:۴ و ۱۱
ار ۲:۸؛ ۳:۶

۱۳:۲

لاو ۲۸:۲۰-۲۶

۱۵:۲

لاو ۲:۳؛ ۳:۷

از مقام خود که به‌خاطر آن مورد اعتماد بودند، سوءاستفاده می‌کردند تا عطش شهوت خود را برای برخورداری از قدرت، ثروت و تسلط بر دیگران سیراب سازند. بی‌احترامی پسران عیلی نسبت به مردم و عبادت خدا و تکبر ایشان، اعتبار کل کهانت را به مخاطره انداخت.

عیلی می‌دانست که پسرانش فاسدند، اما حتی وقتی قداس مقدس‌الاقداص مورد تهدید قرار گرفت، کاری برای اصلاح آنها یا متوقف ساختن ایشان نکرد. عیلی در مقام کاهن اعظم می‌بایست پسرانش را اعدام می‌کرد (اعداد ۱۵:۲۲-۳۱). تعجبی ندارد که چرا عیلی بر آن نشد که با این وضع روبرو شود. عیلی با سر تسلیم فرود آوردن در مقابل اعمال خودخواهانه آنها، اجازه داد تا پسرانش زندگی خود و بسیاری دیگر را تباہ سازند. مواقعی هست که باید با مشکلات جدی رویارویی کرد، هر چند عواقب دردناکی به‌دنبال داشته باشد.

۱۳:۲ و ۱۴ چنگال ایزاری بود که در خیمه عبادت برای برداشتن قربانی‌ها به‌کار می‌رفت. این وسیله مفرغی (خروج ۳:۲۷) معمولاً سه شاخه داشت که برای برداشتن گوشتی که روی قربانگاه تقدیم می‌شد، به‌کار می‌رفت. پسران عیلی از چنگال به جای آنکه مطابق قانون خدا استفاده کنند، آن را برای به دست آوردن گوشت بیشتر از دیگ به‌کار می‌بردند.

۱۳:۲ و ۱۷ پسران عیلی مرتکب چه کار اشتباهی می‌شدند؟ آنها سهم خود را از قربانی‌ها پیش از تقدیم آنها به خدا

است، می‌تواند موجب شود که ما این را فراموش کنیم که خدا بر همه چیز حاکم است. حنا خدا را وجودی می‌دانست که: (۱) پناهگاهی استوار است (۲:۲)؛ (۲) بر همه کارهای ما نظاره می‌کند (۳:۲)؛ (۳) بر همه امور انسان حاکم است (۸:۴)؛ و (۴) داوری برتر است که قضاوت را به بهترین نحو به اجرا در می‌آورد (۱۰:۲).

۱۱:۲ وظایف سموئیل به‌عنوان دستیار عیلی، اینها بود: باز کردن درهای خیمه عبادت هر روز صبح (۱۵:۳)، تمیز کردن وسایل خیمه عبادت، و جارو کردن کف خیمه. سموئیل وقتی بزرگ‌تر شد، در تقدیم قربانی به عیلی کمک می‌کرد. این حقیقت که او ایفود کتانی می‌پوشید (جامه‌ای که فقط کاهنان به تن می‌کردند)، نشان می‌دهد که او کاهنی بود که دوره آموزشی را می‌گذراند (۱۸:۲). چون سموئیل دستیار عیلی بود، کتاب مقدس می‌گوید که او دستیار خدا نیز بود. وقتی به دیگران خدمت می‌کنید، در واقع به خدا خدمت می‌کنید، حتی اگر کاری که می‌کنید بسیار عادی و معمولی باشد. به خاطر داشتن این واقعیت که در نهایت به خدا خدمت می‌کنیم، به هر کاری که انجام می‌دهیم، اعتبار می‌بخشد.

۱۲:۲ در شریعت قید شده بود که نیازهای همه لایه‌ها باید از طریق ده یک مردم تأمین شود (اعداد ۱۸:۲۰-۲۴)؛ یوشع ۱۳:۱۳ و ۳۳). از آنجا که پسران عیلی کاهن بودند، آنها نیز باید از همین طریق تأمین می‌شدند. اما پسران عیلی

آنها گوشت مطالبه می کرد؛ او بجای گوشت پخته، گوشت خام می خواست تا برای پسران عیلی کباب کند.^{۱۶} اگر کسی اعتراض می نمود و می گفت: «اول بگذار پیه آن بر قربانگاه سوزانده شود، بعد هر قدر گوشت می خواهی بردار.» آن نوکر می گفت: «نه، گوشت را حالا به من بده، و گرنه خودم به زور می گیرم.»

۱۷:۲
ملا ۹:۲-۷

^{۱۷} گناه پسران عیلی در نظر خداوند بسیار عظیم بود، زیرا به قربانی هایی که مردم به خداوند تقدیم می کردند، بی احترامی می نمودند.

۱۹:۲
اسمو ۳:۱

^{۱۸} سموئیل هر چند بچه ای بیش نبود، ولی جلیقه مخصوص کاهنان را می پوشید و خداوند را خدمت می نمود.^{۱۹} مادرش هر سال یک ردای کوچک برای سموئیل می دوخت و هنگامی که با شوهرش برای قربانی کردن می آمد، آن را به سموئیل می داد.^{۲۰} پیش از مراجعت، عیلی کاهن، پدر و مادر سموئیل را برکت می داد و برای ایشان دعا می کرد که خداوند فرزندان دیگر نیز به آنها بدهد تا جای سموئیل را که در خدمت خداوند بود، بگیرند.^{۲۱} پس خداوند سه پسر و دو دختر دیگر به حنا بخشید. در ضمن، سموئیل در خدمت خداوند رشد می کرد.

۲۱:۲
پیدا ۱:۲۱
اسمو ۲۱:۳-۱۹
لو ۴:۲

^{۲۲} عیلی خیلی پیر شده بود. او از رفتار پسرانش با قوم اسرائیل اطلاع داشت و می دانست که پسرانش با زنانی که کنار در ورودی خیمه عبادت خدمت

۱۸:۲ سموئیل جلیقه ای کتانی به تن می کرد به نام ایفود. ایفود جلیقه ای بلند از کتان ساده بود که همه کاهنان می پوشیدند. ایفود کاهن اعظم حائز اهمیت خاصی بود. این ایفود با چندین رنگ روشن گلدوزی شده بود. در قسمت جلو، سینه بندی به آن وصل بود؛ این سینه بند شبیه به پیشبند بود که با نوارهایی از طلا روی سرشانه های آن گلدوزی شده بود. دوازده جواهر گرانبه به این سینه بند وصل بود؛ هر جواهر نمایانگر یکی از قبایل اسرائیل بود. کیسه ای به ایفود وصل بود که در آن اوریم و تُمیم قرار داشت، یعنی دو شیء کوچک که از آنها برای مشخص شدن اراده خدا در برخی از مسائل ملی استفاده می شد.

۲۱:۲ خدا به خواسته حنای وفادار حرمت گذارد. ما دیگر چیزی در باره فننه و فرزندانش نمی شنویم، فقط می خوانیم که خدا سموئیل را با قدرت به کار گرفت. خدا علاوه بر سموئیل، پنج فرزند دیگر هم به حنا داد. خدا اغلب ما را به طرقی برکت می دهد که انتظارش را نداریم. حنا هرگز در آن سن و سال انتظار نداشت که بچه دار شود، چه رسد به شش فرزند! برکات خدا فوری جاری نمی شود، بلکه اگر به کلام خدا وفادار باشیم، این برکات شامل حال ما خواهد شد.

روی قربانگاه، بر می داشتند. علاوه بر این، آنها گوشت را قبل از سوزانده شدن پیه آن می خوردند. این بر خلاف شریعت خدا بود (لاویان ۳:۵-۳). در حقیقت، پسران عیلی به قربانی هایی که به خدا تقدیم می شد، بی احترامی می کردند. قربانی ها ضمن اینکه برای به دست آوردن بخشش گناهان انجام می شد، برای نشان دادن عزت و احترام به خدا نیز بود. اما پسران عیلی ضمن اینکه کار تقدیم قربانی ها را انجام می دادند، عملاً گناه نیز می کردند، که نشانگر بی حرمتی نسبت به خدا بود. آنها با هم خواب شدن با زنان جوان در خیمه عبادت، به گناهان خود افزودند (۲۲:۲).

امروز عده ای، مانند پسران عیلی، به ایمانی که دیگران به خدا دارند و هدایایی که به خدا تقدیم می کنند، بی احترامی می نمایند. خدا کسانی را که مردم را گمراه می سازند یا مقدسات را خوار می شمارند، به سختی مجازات خواهد کرد (اعداد ۱۸:۳۲).

۱۸:۲ سموئیل طفلی خردسال بود، با این حال «خداوند را خدمت می نمود.» کودکان اغلب می توانند درست به اندازه بزرگسالان به نحو مؤثری خدمت کنند. خدا هر کسی را که بخواهد از او تعلیم بگیرد و به او خدمت کند، به کار می گیرد. برای خدا محدودیت سنی وجود ندارد. ایمان بچه ها را نادیده نگیرید یا اجازه ندهید سن شما مانع خدمت شما به خدا شود.

می کنند هم خواب می شوند. ^{۲۳} پس به پسرانش گفت: «چرا چنین می کنید؟ درباره کارهای بد شما از تمام قوم می شنوم. ^{۲۴} ای پسرانم، از این کارها دست بردارید. آنچه از قوم خداوند درباره شما می شنوم، وحشتناک است! ^{۲۵} اگر کسی نسبت به همنوع خود گناه ورزد، خدا ممکن است برای او شفاعت کند، اما برای شما که برضد خود خداوند گناه ورزیده اید، کیست که بتواند شفاعت نماید؟» ولی آنها به سخنان پدر خود گوش ندادند، زیرا خداوند می خواست آنها را هلاک کند.

^{۲۶} اما سموئیل کوچک رشد می کرد و خداوند و مردم او را دوست می داشتند.

۲۳:۲

اعد ۳۰:۱۵

تث ۱۷:۱

۲۶:۲

لو ۸:۱۰؛ ۲۴:۴۰ و ۵۲

یک نبی عیلی را توییح می کند

^{۲۷} روزی یک نبی نزد عیلی آمد و از طرف خداوند برای او این پیغام را آورد: «آیا زمانی که اجداد تو در مصر برده فرعون بودند، قدرت خود را به آنها نشان ندادم؟ ^{۲۸} آیا جد تو لاوی را از میان برادرانش انتخاب نکردم تا کاهن من باشد و بر قربانگاه من قربانی کند و بخور بسوزاند و لباس کاهنی را در حضورم بپوشد؟ آیا تمام هدایایی را که قوم اسرائیل بر آتش تقدیم می کنند، برای شما کاهنان تعیین نکردم؟ ^{۲۹} پس چرا اینقدر حریص هستید و می خواهید قربانی ها و هدایایی را نیز که برای من می آورند، تصاحب نمایید؟ چرا پسران خود را بیش از من احترام می کنی؟ تو و پسرانت با خوردن بهترین قسمت هدایای قوم من، خود را چاق و فربه ساخته اید. ^{۳۰} بنابراین، من

۲۷:۲

خرو ۱۶:۱۳

تث ۲۱:۶

یوش ۱۰:۲

داو ۸:۶

۲۸:۲

خرو ۷:۳۰؛ ۴:۱:۲۸ و ۷:۳۰

تث ۹:۱۰

۲۹:۲

متی ۳۷:۱۰

۳۰:۲

اعد ۱۳ و ۱۲:۲۵

مز ۲۳:۵۰

ملا ۹:۷:۲

خود را از روی آنها کنار کشید و پسران فاسد عیلی کشته شدند.

۲۹:۲ عیلی وقت زیادی برای تعلیم و تربیت بچه هایش اختصاص نداد. ظاهراً وقتی او از خطاهای پسرانش مطلع شد، هیچ اقدام شدیدی برای تأدیب آنان به عمل نیاورد. اما عیلی در مقام پدر، نه تنها تلاشی برای مقابله با پسران عاصی خود نکرد، بلکه در مقام کاهن اعظم نیز نسبت به گناهان کاهنان تحت اختیار خود بی توجه بود. در نتیجه، **خداوند** اقدام لازم برای تنبیه آنها را به عمل آورد، اقدامی که عیلی نکرد.

عیلی به پسرانش اجازه داد که در گناه بمانند، و با این کار، خود مرتکب این گناه شد که به پسرانش بیش از خدا احترام بگذارد. آیا چیزی در زندگی، خانواده، یا کارتان وجود دارد که علیرغم آنکه می دانید خطا است، اجازه می دهید باقی بماند؟ اگر چنین است، به اندازه کسانی که در انجام کار خطا دخالت دارند، خطا کار می شوید. به خدا خیلی بیشتر از هر چیز دیگر احترام بگذارید، و منتظر نشوید که خدا مداخله کند تا شما به خود بیایید.

۲۵:۲۳:۲ پسران عیلی بهتر از پدرشان از وضع خود آگاه بودند، اما عمداً با تقلب، گمراه کردن زنان، و چاپیدن مردم، به ناطاعتی از خدا و سرکشی از او ادامه دادند. بنابراین خدا در صدد بر آمد که آنها را از میان بر دارد. هر گناهی خطا است، اما گناهی که عمداً و با نیرنگ صورت گیرد، خیلی بدتر است. حتی وقتی ما از روی نادانی گناه می کنیم، باید انتظار مجازات را داشته باشیم. اما وقتی عمداً گناه کنیم، عواقب آن بدتر خواهد بود. به هشدارهای خدا درباره گناه بی اعتنائی نکنید.

۲۵:۲ آیا واقعاً خدای با محبت می خواست مردم را بکشد؟ وضع خیمه عبادت را مشاهده کنید. مردم قربانی تقدیم می کردند تا گناهانشان بخشیده شود، و پسران عیلی این قربانی ها را می دزدیدند و وانمود می کردند که افرادی هستند بری از گناه. خدا به خاطر محبتی که به قوم اسرائیل داشت، نمی توانست بگذارد این وضع ادامه یابد. خدا اجازه داد تا آنها در نتیجه گستاخی و غرور خود بمیرند. آنها صندوق عهد را با خود به میدان جنگ بردند، با این فکر که از آنها محافظت خواهد کرد. اما خدا چتر محافظت

که خداوند، خدای اسرائیل هستم اعلان می‌کنم که اگر چه گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت برای همیشه کاهنان من خواهند بود، اما شما را از این خدمت برکنار می‌کنم. هر که مرا احترام کند، او را احترام خواهم نمود و هر که مرا تحقیر کند او را تحقیر خواهم کرد.^{۳۱} زمانی می‌رسد که خاندان تو را برخواهم انداخت بطوری که افراد خانه‌ات همه جوانمرگ شده، به سن پیری نخواهند رسید^{۳۲} و چشمان تو مصیبتی را که دامنگیر عبادتگاه من می‌شود خواهد دید. من به بنی اسرائیل برکت خواهم داد، اما در خاندان تو هیچکس به سن پیری نخواهد رسید.^{۳۳} آنانی نیز که از خاندان تو باقی بمانند، باعث غم و رنج تو خواهند شد و تمام نسل تو در جوانی خواهند مرد.^{۳۴} برای اینکه ثابت شود هر آنچه به تو گفتم واقع خواهد شد، بدان که دو پسر ت حُفنی و فینحاس در یک روز خواهند مرد!

^{۳۵} «سپس کاهن امینی روی کار خواهم آورد که مطابق میل من خدمت کند و هر آنچه را که به او دستور دهم انجام دهد. به او فرزندان خواهم بخشید و آنها برای پادشاه برگزیده من تا ابد کاهن خواهند شد.^{۳۶} آنگاه هر که از خاندان تو باقی مانده باشد برای پول و نان در برابر او زانو زده، تعظیم خواهد کرد و خواهد گفت: التماس می‌کنم در میان کاهنان خود به من کاری بدهید تا شکم خود را سیر کنم.»

خدا سموئیل را دعوت می‌کند تا او را خدمت نماید

۳ در آن روزهایی که سموئیل کوچک زیر نظر عیلی، خداوند را خدمت می‌کرد، از جانب خداوند به ندرت پیغامی می‌رسید.

۱:۳

اسمو ۲۱:۳

اش ۱:۱

ار ۱:۱

حز ۱۷:۱۳

کاهن بود؛ و بعد در زمان حکومت سلیمان کاهن اعظم بود. خاندان صادق احتمالاً تا زمان عزرا پا بر جا بود.

۲۵:۲ خدا به دنبال وفاداری است. او برای انجام کارش به ما **احتیاج** ندارد؛ او فقط وفاداری ما را می‌خواهد. عیلی و پسرانش وفادار نبودند، از این رو خدا گفت که کسی دیگر را بر خواهد گزید که وفادار باشد. وقتی خدا کاری به شما می‌دهد، چه این کار در خانواده، چه در کلیسا، چه در جامعه، و چه مربوط به شغلان باشد، آن را با وفاداری انجام دهید، و گرنه خدا شاید کسی دیگر را پیدا کند تا به جای شما آن کار را انجام دهد.

۵-۱:۳ با آنکه در این دوره خدا هنوز پیغامهای مستقیم و قابل شنیدن به قومش می‌داد، اما در زمان کهانت عیلی این گونه پیغامها بسیار به ندرت اعطا می‌شد. چرا؟ به وضع پسران عیلی توجه کنید. آنها یا از گوش کردن به خدا امتناع می‌ورزیدند یا اجازه می‌دادند حرص و طمع جای هر ارتباطی با خدا را بگیرد.

۲۴-۳۱:۲ خدا عادل است و حساب همه گناهان را دارد. گناه پسران عیلی این بود که خدا را حقیر شمردند، و گناه عیلی این بود که اجازه داد آنها در گناه خود باقی بمانند. آنها شاید فکر می‌کردند که به خاطر موقعیت خود در مقام رهبران مذهبی قوم، مجازات نخواهند شد، یا خدا گناهشان را نادیده خواهد گرفت؛ اما خدا مجازات را اعمال کرد. اگر شما در مقام مرجعیت قرار دارید، برای طفره رفتن از معیارهای خدا برای درست زندگی کردن، دلیل تراشی نکنید. خدا از رهبران انتظار دارد که منصفانه رهبری کنند و اعمال کثیف را از میان ببرند. خدا به کسانی که گناه می‌کنند یا گناه را نادیده می‌گیرند، بی‌توجه نیست.

۳۶-۳۵ و ۳۱:۲ در مورد تحقق این پیشگویی، مراجعه کنید به اول پادشاهان ۲۶:۲ و ۲۷، آنجا که سلیمان پادشاه، ایباتار را از سمتش برکنار می‌کند. برکناری ایباتار به کاهن بودن خاندان عیلی خاتمه داد. خدا کاهنی مؤمن را مبعوث کرد به نام صادق. او در زمان حکومت داود،

۲ و عیسی، چشمانش بسبب پیری تار شده بود. یک شب وقتی او در جای خود و سموئیل هم در خیمهٔ عبادت که صندوق عهد خدا در آن قرار داشت، خوابیده بودند، نزدیک سحر،^۴ خداوند سموئیل را خواند و سموئیل در جواب گفت: «بلی، آقا!» و از جا برخاسته، نزد عیسی شتافت و گفت: «چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضرم.»

عیسی گفت: «من تو را نخواندم؛ برو بخواب!» او رفت و خوابید. بار دیگر خداوند سموئیل را خواند. این دفعه نیز او برخاست و نزد عیسی شتافت و باز گفت: «چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضرم.» عیسی گفت: «پسرم، من تو را نخواندم؛ برو بخواب!»^۷ سموئیل نمی‌دانست که این خداوند است که او را می‌خواند چون تا آن موقع، خداوند با او سخن نگفته بود.^۸ خداوند برای سومین بار سموئیل را خواند و او چون دفعات پیش برخاسته، نزد عیسی رفت و باز گفت: «چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضرم.» آنگاه عیسی دریافت که این خداوند است که سموئیل را می‌خواند.^۹ پس به او گفت: «برو بخواب! اگر این بار تو را بخواند بگو: خداوند! بفرما، خدمتگزاریت گوش به فرمان تو است.» پس سموئیل رفت و خوابید.

^{۱۰} باز خداوند سموئیل را مانند دفعات پیش خواند: «سموئیل! سموئیل!» و سموئیل گفت: «بفرما، خدمتگزاریت گوش به فرمان تو است.»

^{۱۱} خداوند به او فرمود: «من در اسرائیل کاری انجام خواهم داد که مردم از شنیدنش به خود بلرزند.^{۱۲} آن بلاهایی را که دربارهٔ خاندان عیسی گفتم بر او نازل خواهم کرد.^{۱۳} به او گفته‌ام که تا ابد خانوادهٔ او را مجازات می‌کنم،

۴:۳
اش ۸:۶

۱۱:۳
تث ۲۱:۳۱
۲ پاد ۱۲:۲۱
اش ۱۴:۲۹
۳:۱۹

۳:۹ و ۸: به‌طور طبیعی انتظار می‌رفت که پیغام قابل شنیدن از جانب خدا به عیسی کاهن داده شود، نه به سموئیل کوچک. عیسی بزرگتر و با تجربه‌تر بود، و مقامش مناسب گرفتن پیغام خدا بود. اما خدا با اشخاص بر اساس ایمانشان سخن می‌گوید، نه مقام یا سسنان. خدا برای پیدا کردن پیروان وفادار، ممکن است از راههای غیر منتظره استفاده کند. خود را برای خدا آماده سازید تا در هر جا، هر زمان، و از طریق هر کس که او انتخاب می‌کند، عمل نمایید.

۱۳:۳ عیسی تمام عمر خود را در خدمت به خدا گذرانده بود. او رسالت و مسؤولیت بزرگ نظارت بر امور عبادتی در میان قوم اسرائیل را بر عهده داشت. اما او در ضمن انجام این رسالت، مسؤولیت‌های خود را در خانواده‌اش نادیده می‌گرفت. نگذارید میل به انجام کار خدا موجب شود که به اراده خدا در خانواده‌تان بی‌توجه شوید. اگر چنین شود، رسالتان شاید تبدیل شود به راهی برای کسب شهرت؛ آنگاه خانواده‌تان متحمل عواقب بی‌توجهی شما خواهند شد.

در ارتباط با خدا شنیدن و جواب دادن حیاتی است. اگر چه شاید امروز خدا از صدای انسان استفاده نکنند، اما درست به همان وضوح از طریق کلامش سخن می‌گوید. برای اینکه پیغامهای او را دریافت کنیم، باید حاضر باشیم هر چیزی که به ما می‌گوید بشنویم و به آن عمل کنیم. وقتی خدا شما را به عمل کردن دعوت می‌کند، مانند سموئیل آماده باشید که بگویید: «در خدمتگزاری حاضرم.»

۳:۳ و ۲: صندوق عهد در قدس الاقداس یعنی مقدس‌ترین و داخلی‌ترین جایگاه خیمه عبادت قرار داشت؛ فقط کاهن اعظم اجازه داشت که سالی یک بار وارد آنجا شود. مجاور قدس الاقداس، قدس بود، اتفاقی که سایر اسباب مقدس خیمه عبادت در آن قرار داشت (قربانگاه بخور، میز نان مقدس، چراغدان). درست بیرون قدس حیاطی قرار داشت با اتاقهای کوچک که کاهنان باید آنجا می‌ماندند. احتمالاً سموئیل با سایر کاهنان اینجا می‌خوابید که فقط چند متر از صندوق عهد فاصله داشت.

چونکه پسرانش نسبت به من گناه می‌ورزند و او با اینکه از گناه ایشان آگاه است آنها را از این کار باز نمی‌دارد. ^{۱۴} پس به تأکید اعلام داشتم که حتی قربانی و هدیه نمی‌تواند گناه خاندان عیلی را کفاره کند.»

^{۱۵} سموئیل تا صبح خوابید. بعد برخاسته، طبق معمول درهای خانه خداوند را باز کرد. او می‌ترسید آنچه را که خداوند به وی گفته بود، برای عیلی بازگو نماید. ^{۱۶} اما عیلی او را خوانده، گفت: «پسرم، خداوند به تو چه گفت؟ همه چیز را برای من تعریف کن. اگر چیزی از من پنهان کنی خدا تو را تنبیه نماید!» ^{۱۸} پس سموئیل تمام آنچه را که خداوند به او گفته بود، برای عیلی بیان کرد. عیلی گفت: «این خواست خداوند است. بگذار آنچه در نظر وی پسند آید انجام دهد.»

^{۱۹} سموئیل بزرگ می‌شد و خداوند با او بود و تمام سخنان او را به انجام می‌رساند. ^{۲۰} همهٔ مردم اسرائیل از دان تا بئر شبع می‌دانستند که سموئیل از جانب خداوند برگزیده شده است تا نبی او باشد. ^{۲۱} خداوند در خیمهٔ عبادت واقع در شیلو به سموئیل پیغام می‌داد و او نیز آن را برای قوم اسرائیل بازگو می‌کرد.

۲- جنگ با فلسطینی‌ها

فلسطینی‌ها صندوق عهد را می‌گیرند

در آن زمان بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها جنگ در گرفته بود. لشکر اسرائیلی‌ها نزدیک ابن‌عزر و لشکر فلسطینی‌ها در افیق اردو زده بودند. ^۲ فلسطینی‌ها، اسرائیلی‌ها را شکست داده، چهار هزار نفر از آنها را کشتند. ^۳ وقتی اسرائیلی‌ها به اردوگاه خود باز می‌گشتند، رهبران آنها از یکدیگر می‌پرسیدند که چرا خداوند اجازه داده است فلسطینی‌ها آنها را شکست دهند.

۱۴:۳

لاو ۳۱:۱۵

اسمو ۲۵:۲

مز ۵۱:۱۷ و ۱۷

اش ۱۴:۲۲

ار ۱۶:۷

۱۵:۳

ار ۸:۱

۱۸:۳

اسمو ۱۰:۱۶

ایو ۲:۱۰

مز ۹:۳۹

اش ۸:۳۹

۱۹:۳

پیدا ۲۲:۲۱

داو ۲۴:۱۳

لو ۱۰:۱، ۸:۰، ۲:۴ و ۵۲

۲۰:۳

داو ۱:۲۰

اسمو ۳:۱۰ و ۱۱:۱۷

۱:۴

یوش ۷:۲، ۱۳

داو ۱:۱۳

اسمو ۱:۲۹

۲:۴

یوش ۱۲ و ۵۷

مز ۱۰:۴۴ و ۱۰

۳:۴

اعد ۱۰:۳۵ و ۳:۳۱

یوش ۷:۷

اسمو ۱۸:۱۴

عطا فرموده بود. صندوق باید در قدس‌الاقداص یعنی مقدس‌ترین جایگاه خیمه عبادت نگه داشته می‌شد، جایی که رئیس کاهنان فقط سالی یک بار می‌توانست به آن وارد شود. حفنی و فینحاس با ورود غیر مجاز به آنجا و بر داشتن صندوق، آن مکان را بی‌حرمت کردند.

اسرائیلی‌ها تقدس بسیار زیاد صندوق عهد را به درستی تشخیص داده بودند، اما آنها فکر کردند که خود صندوق، یعنی آن جعبه چوبی و فلزی، منبع قدرت آنهاست. اسرائیلی‌ها بر آن شدند که از آن به‌عنوان طلسم خوشبختی استفاده کنند و توقع داشتند که از آنها در مقابل دشمنانشان محافظت کند. نگرش آنها نسبت به صندوق عهد به‌طرز وحشتناکی به بت‌پرستی نزدیک بود. وقتی دشمنانشان صندوق عهد را گرفتند، آنها فکر کردند که جلال قوم اسرائیل از بین رفته (۲۲-۱۹:۴) و خدا آنها را ترک کرده است (۷:۲).

^{۲۰:۳} دان یکی از شمالی‌ترین شهرها و بئر شبع یکی از جنوبی‌ترین شهرهای سرزمین اسرائیل بود. در این آیه‌ها، اشاره به «از دان تا بئر شبع» طریقی برای تأکید بر این امر است که هر کسی در سرزمین اسرائیل مطلع شد که سموئیل برگزیده شده تا نبی باشد.

^{۱۹:۴} فلسطینی‌ها، فرزندان حام، پسر نوح بودند که در امتداد ساحل جنوب شرقی دریای مدیترانه، بین مصر و غزه مستقر شده بودند. آنها در ابتدا «مردم دریا» خوانده می‌شدند، چون با کشتی از آن سوی دریای مدیترانه به خاورمیانه مهاجرت کرده بودند. در زمان سموئیل، این مردمان جنگجو کاملاً در قسمت جنوب غربی کنعان مستقر شده و دائماً بر اسرائیلیان در درون مرزهایشان فشار وارد می‌کردند. در سرتاسر این کتاب، فلسطینی‌ها دشمن بزرگ قوم اسرائیل بودند.

^{۳:۴} صندوق عهد حاوی ده فرمان بود که خدا به موسی

سپس گفتند: «بیاید صندوق عهد را از شیلوه به اینجا بیاوریم. اگر آن را با خود به میدان جنگ ببریم، خداوند در میان ما خواهد بود و ما را از چنگ دشمنان نجات می دهد.»

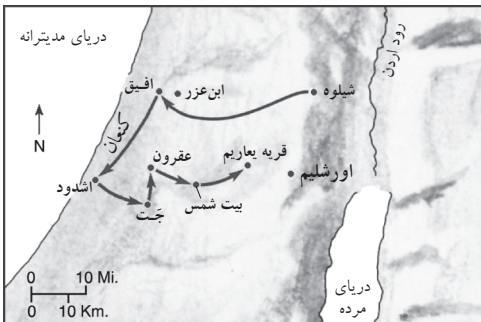
۴:۴ به همین جهت آنها افرادی فرستادند تا صندوق عهد را که نشانه تخت پرشکوه خداوند قادر متعال است، بیاورند. حنفی و فینحاس، پسران عیلی همراه صندوق عهد به میدان جنگ آمدند. اسرائیلی ها وقتی صندوق عهد را در میان خود دیدند، چنان فریاد بلندی برآوردند که زمین زیر پایشان لرزید!

۵:۴ فلسطینیها گفتند: «در اردوی عبرانیها چه خبر است که چنین فریاد می زنند؟» وقتی فهمیدند که اسرائیلی ها صندوق عهد خداوند را به اردوگاه آورده اند، بسیار ترسیدند و گفتند: «خدا به اردوگاه آنها آمده است. وای بر ما! تا بحال چنین اتفاقی نیفتاده است. کیست که بتواند ما را از دست این خدایان قدرتمند برهاند؟ آنها همان خدایانی هستند که مصریها را در بیابان با بلایا نابود کردند. ای فلسطینیها با تمام نیرو بجنگید و گرنه اسیر این عبرانیها خواهیم شد، همانگونه که آنها اسیر ما بودند.»

۶:۴ پس فلسطینیها جنگیدند و اسرائیل بار دیگر شکست خورد. در آن روز، سی هزار نفر از مردان اسرائیلی کشته شدند و بقیه به خیمه های خود گریختند. ۷:۸ صندوق عهد خدا به دست فلسطینیها افتاد و حنفی و فینحاس، پسران عیلی نیز کشته شدند.

۴:۴
اسمو ۳:۱؛ ۱۱:۴
۲ سمو ۶
۲ پاد ۱۹؛ ۱۵
مز ۱۸۰
۵:۴
یوش ۵:۶
۷:۴
خرو ۱۴:۱۴؛ ۲۵:۱۵
۹:۴
داو ۱:۱۳
۲ سمو ۱۰:۱۲
۱۰:۴
تث ۲۸؛ ۱۵؛ ۲۵
مز ۷۸:۹
۱۱:۴
اسمو ۲:۳۴
مز ۷۸:۶۰؛ ۶۱

شده بود که پسران عیلی، حنفی و فینحاس، «در یک روز خواهند مرد.»



سفرهای صندوق عهد

پسران عیلی صندوق عهد را از شیلوه به میدان جنگ، واقع در دشتهای سفلاهی ابن عزر و افئق بردند. فلسطینیها صندوق عهد را گرفتند و به اشدود، جت، و عقرون بردند. بلاهای الهی فلسطینیها را مجبور کرد که صندوق عهد را به سرزمین اسرائیل بازگردانند. بالاخره صندوق عهد را روی عرابه ای که دو گاو شیرده آن را به جلو می رانند گذاشتند؛ عرابه در مسیر بیت شمس به حرکت در آمد و آن را به خانه العازار در قریه یعاریم آورد.

۴:۴ این آیه در ترجمه قدیمی چنین آمده است: «تابوت عهد یهوه صباپوت را که در میان کروبیان ساکن است...» این اشاره ای است به اینکه حضور خدا بین دو فرشته طلایی (یا کروبی) که به سرپوش صندوق عهد وصل بودند، قرار داشت. مردم معتقد بودند که اگر حنفی و فینحاس حضور خدای قادر مطلق را به میدان جنگ ببرند، پیروزی نصیبشان خواهد شد.

۵:۴ فلسطینیها وقتی به یاد آوردند که چطور در گذشته خدا قوم اسرائیل را پیروزمندانه از مصر بیرون آورده بود، بسیار ترسیدند. اما اکنون قوم اسرائیل از خدا رو بر گردانده و فقط در ظاهر خداپرست بودند.

مردم، کلیساها، و سازمانهای مسیحی اغلب می کوشند خاطرات برکات خدا را زنده نگاه دارند. مردم اسرائیل به اشتباه تصور می کردند که چون خدا در گذشته به آنها پیروزی داده است، اکنون نیز به ایشان پیروزی خواهد بخشید، حتی اگر از او دور شده باشند. پیروزی روحانی زمانی به دست می آید که رابطه مان را با خدا تجدید و احیا کنیم. به گذشته متکی نباشید. رابطه تان را با خدا تازه و با طراوت نگاه دارید.

۱۱:۴ این، تحقق پیشگویی ۲:۳۴ است که در آنجا بیان

<p>۱۲:۴ یوش ۶:۷ ۲ سمو ۱: ۲۱؛ ۱۹: ۱۳ نخ ۱: ۹</p>	<p>۱۲ همان روز، مردی از قبیله بنیامین از میدان جنگ گریخت و در حالیکه لباس خود را پاره نموده و خاک بر سرش ریخته بود، به شیلوه آمد. ۱۳ عیسی کنار راه نشسته، منتظر شنیدن خبر جنگ بود، زیرا برای صندوق عهد خدا نگران بود. چون قاصد، خبر جنگ را آورد و گفت که چه اتفاقی افتاده است ناگهان صدای شیون و زاری در شهر بلند شد.</p>
<p>۱۴:۴ ۲ سمو ۱: ۴ ۱۵:۴ پیدا ۱: ۲۷ ۲ سمو ۲: ۳</p>	<p>۱۴ وقتی عیسی صدای شیون را شنید، گفت: «چه خبر است؟» قاصد بطرف عیسی شتافت و آنچه را که اتفاق افتاده بود برایش تعریف کرد. ۱۵ (در این وقت، عیسی ۹۸ ساله و کور بود.)</p>
<p>۱۷:۴ ۲ سمو ۲: ۳۴؛ ۱۱: ۴</p>	<p>۱۶ او به عیسی گفت: «من امروز از میدان جنگ فرار کرده، به اینجا آمده‌ام.» عیسی پرسید: «پسرم، چه اتفاقی افتاده است؟» ۱۷ او گفت: «اسرائیلی‌ها از فلسطینی‌ها شکست خورده‌اند و هزاران نفر از مردان جنگی ما کشته شده‌اند. دو پسر تو، حفنی و فینحاس مرده‌اند و صندوق عهد خدا نیز به دست فلسطینیها افتاده است.»</p>
<p>۲۰:۴ پیدا ۱۷: ۳۵ و ۱۸</p>	<p>۱۸ عیسی وقتی شنید که صندوق عهد به دست فلسطینیها افتاده، از روی صندلی خود که در کنار دروازه بود، به پشت افتاد و چون پیر و چاق بود گردش شکست و مرد. او چهل سال رهبر اسرائیل بود.</p>
<p>۲۱:۴ ۳ سمو ۱: ۴ مز ۷۸: ۶؛ ۱۰۶: ۱۹ و ۲۰</p>	<p>۱۹ وقتی عروس عیسی، زن فینحاس، که حامله و نزدیک به زاییدن بود، شنید که صندوق عهد خدا گرفته شده و شوهر و پدر شوهرش نیز مرده‌اند، درد زایمانش شروع شد و زایید. ۲۰ زرنانی که دور او بودند، گفتند: «تاراحت نباش پسر زاییدی.» اما او که در حال مرگ بود هیچ جوابی نداد و اعتنا نمود. ۲۱ و ۲۲ فقط گفت: «نام او را ایخابد بگذارید، زیرا شکوه و عظمت اسرائیل از بین رفته است.» (ایخابد به معنی «بدون جلال» می‌باشد. او این نام را برگزید زیرا صندوق عهد خدا گرفته شده و شوهر و پدر شوهرش مرده بودند.)</p>

۱۲:۴ در این زمان، شهر شیلوه مرکز مذهبی قوم اسرائیل بود (یوشع ۱: ۱۸؛ سموئیل ۳: ۴). خیمه عبادت به‌طور دائم در آنجا قرار داشت. از آنجا که سرزمین اسرائیل پایتخت غیرمذهبی یا سیاسی نداشت، طبیعتاً شیلوه جایی بود که بیکها می‌توانستند خبرهای ناگوار جنگ را به آن برسانند. بسیاری از محققین معتقدند که در طی این جنگ بود که شیلوه نابود شد (ارمیا ۷: ۱۲؛ ۲: ۲۶-۶؛ همچنین نگاه کنید به توضیحات مربوط به ۱: ۷).

۱۸:۴ عیسی، داور و کاهن اعظم قوم اسرائیل بود. مرگ او پایان دوره تاریک داوران بود، دوره‌ای که طی آن، قوم اکثراً به خدا بی‌اعتنا بودند. با آنکه سموئیل نیز داور بود، اما دوره خدمت او شاهد انتقال حکومت قوم اسرائیل از نظام داوران به نظام سلطنتی بود. او آغازگر

بیداری روحانی بزرگی بود که در طول قرن بعدی بر بنی اسرائیل حکمفرما بود. کتاب مقدس نمی‌گوید که چه کسی در این زمان به مقام ریاست کاهنان رسید (سموئیل واجد شرایط نبود چون او به‌طور مستقیم از نسل هارون نبود)، اما در این موقع سموئیل با تقدیم قربانی‌های مهم در سرتاسر سرزمین اسرائیل، نقش کاهن اعظم را ایفا می‌کرد.

۲۲-۱۹:۴ این واقعه حاکی از تاریکی و سقوط روحانی قوم اسرائیل می‌باشد. قرار بود این پسر نوزاد روزی به‌جای پدرش، فینحاس کاهن شود، اما پدرش کشته شده بود، چون او مرد فاسدی بود که خیمه اجتماع را بی‌حرمت ساخته بود. وحشت از اینکه خدا قومش را ترک کرده باشد، شادی وضع حمل را تحت الشعاع قرار داد.

خدا فلسطینی‌ها را تنبیه می‌کند

فلسطینی‌ها صندوق عهد خدا را از ابن‌عزر به معبد بت خویش داجون، در شهر اشدود آوردند و آن را نزدیک داجون گذاشتند. ^۵ اما صبح روز بعد، هنگامی که مردم شهر برای دیدن صندوق عهد خداوند رفتند، دیدند که داجون در مقابل آن، رو به زمین افتاده است. آنها داجون را برداشته، دوباره سرجایش گذاشتند. ^۶ اولی صبح روز بعد، باز همان اتفاق افتاد: آن بت در حضور صندوق عهد خداوند رو به زمین افتاده بود. این بار سر داجون و دو دستش قطع شده و در آستانه در بتکده افتاده بود، فقط تنه آن سالم مانده بود. ^۷ (به همین سبب است که تا به امروز، کاهنان داجون و پرستندگان به آستانه در بتخانه داجون در اشدود پا نمی‌گذارند.)

خداوند اهالی اشدود و آبادیهای اطراف آن را سخت مجازات کرد و بلای دمل به جان آنها فرستاد. ^۸ وقتی مردم دریافتند که چه اتفاقی افتاده، گفتند: «دیگر نمی‌توانیم صندوق عهد را بیش از این در اینجا نگاه داریم، زیرا خدای اسرائیل همه ما را با خدایمان داجون هلاک خواهد کرد.» ^۹ پس آنها قاصدانی فرستاده، تمام رهبران فلسطینی را جمع کردند و گفتند: «با صندوق عهد خدای اسرائیل چه کنیم؟» آنها جواب دادند: «آن را به جت ببرید.» پس صندوق عهد را به جت بردند. اما وقتی صندوق به جت رسید، خداوند اهالی آنجا را نیز از پیر و جوان به بلای دمل دچار کرد. ترس و اضطراب همه اهالی شهر را فرا گرفت. ^{۱۰} پس آنها صندوق عهد خدا را به عقرون فرستادند، اما چون اهالی عقرون دیدند که صندوق عهد به نزد آنها آورده می‌شود فریاد برآوردند: «آنها صندوق عهد خدای اسرائیل را به اینجا می‌آورند تا ما را نیز نابود کنند.»

۱:۵
یوش ۳:۱۳
داو ۳۰:۲۳؛ ۱۶
اسمو ۱۱:۴
اتوا ۱۰:۸
مز ۶۱:۷۸
۳:۵
اش ۱:۱۹؛ ۴۶؛ ۷۰؛ ۷۲

۶:۵
خرو ۳:۹
تت ۲۷:۲۸
اسمو ۴:۶
۷:۵
خرو ۸:۸؛ ۱۲:۳۳
اسمو ۲:۶

۹:۵
اسمو ۷:۱۳؛ ۱۲:۱۵
۱۰:۵
یوش ۱۵:۴۵
داو ۱۸:۱
۲:۱؛ ۲۰

بودند، عمل نکردند. به همین شکل، بسیاری از مردم تا شخصاً متحمل درد و رنج نشوند، به حقیقت انجیل پاسخ نمی‌گویند. آیا شما دوست دارید به خاطر حقیقت به خدا گوش دهید، یا فقط وقتی شخصاً دچار درد و رنج می‌شوید، رو به سوی او می‌گردانید؟

۷:۵ فلسطینی‌ها فکر کردند که چون جنگ را از قوم اسرائیل برده‌اند و صندوق عهد را گرفته‌اند، خدای ایشان را شکست داده‌اند. اما کمی بعد پی بردند که کسی نمی‌تواند خدای ایشان را شکست دهد. وقتی خدا شروع کرد به نابود کردن آنها با بلا، پیروزی شیرین آنها به تلخی تبدیل شد. **۸:۵** سرزمین فلسطین به وسیله پنج حاکم اداره می‌شد. هر حاکم بر شهر خود فرمان می‌راند. این پنج شهر عبارت بودند از جت، عقرون، اشدود، اشقلون، غزه. صندوق عهد را به سه شهر از این پنج شهر اصلی بردند، اما در هر مورد، صندوق عهد مشکل بزرگی برای اهالی آنها به بار آورد.

۱۵:۵ داجون، خدای اصلی فلسطینی‌ها بود. ایشان معتقد بودند که داجون خدای باران و حاصلخیزی است. اما فلسطینی‌ها، مانند بسیاری از همسایگان بت پرست خود، خدایان متعددی را می‌پرستیدند. هر چه بت‌هایشان بیشتر بود، بیشتر احساس امنیت می‌کردند. به همین دلیل می‌خواستند صندوق عهد را نیز در اختیار داشته باشند. آنها فکر می‌کردند که اگر این صندوق به اسرائیلی‌ها کمک می‌کند، به ایشان نیز کمک خواهد کرد. اما وقتی مردمی که در مجاورت آن زندگی می‌کردند دچار بلاها و مصائب شدند، فلسطینی‌ها دریافتند که این صندوق برای آنان خوش‌یمن نیست. صندوق عهد منبع قدرتی بس فراتر از آن چیزی بود که تا به حال دیده بودند، قدرتی که قادر به کنترلش نبودند.

۱۶:۵ با آنکه فلسطینی‌ها به تازگی شاهد پیروزی عظیم خدای قوم اسرائیل بر خدای خود، داجون بودند، اما تا شخصاً به دمل دچار نشدند، مطابق شناختی که پیدا کرده

۱۱ اهالی عقرون، رهبران فلسطینی را احضار کرده گفتند: «صندوق عهد خدای اسرائیل را به جای خود برگردانید و گرنه همه ما را از بین می برد.» ترس و اضطراب تمام شهر را فرا گرفته بود، زیرا خدا آنها را هلاک می کرد. ۱۲ آنانی هم که نمرده بودند به دمل مبتلا شدند. فریاد مردم شهر تا به آسمان بالا رفت.

فلسطینی ها صندوق عهد را باز می گردانند

صندوق عهد، مدت هفت ماه در فلسطین ماند. ۱ فلسطینیها کاهنان و جادوگران خود را فراخواندند و از آنها پرسیدند: «با صندوق عهد خداوند چه کنیم؟ وقتی آن را به مکان اصلی اش بر می گردانیم، باید چه نوع هدیه ای با آن بفرستیم؟»

۳ آنها جواب دادند: «اگر می خواهید صندوق عهد خدای اسرائیل را پس بفرستید، آن را دست خالی نفرستید، بلکه هدیه ای نیز همراه آن بفرستید تا او بلا را متوقف کند. اگر بلا متوقف نشد، آنوقت معلوم می شود که این بلا از جانب خدا بر شما نازل نشده است.»

۴ مردم پرسیدند: «چه نوع هدیه ای بفرستیم؟»

آنها گفتند: «به تعداد رهبران فلسطینی ها، پنج شیء از طلا به شکل دمل و پنج شیء از طلا بشکل موش که تمام سرزمین ما را ویران کرده اند، درست کنید و به احترام خدای اسرائیل، آنها را بفرستید تا شاید بلا را از شما و خدایان و سرزمین شما دور کند. ۶ مانند فرعون و مصریها سرسختی نکنید. آنها اجازه ندادند اسرائیلیها از مصر خارج شوند، تا اینکه خدا بلاهای هولناکی بر آنها نازل کرد. ۷ پس الان عرابه ای تازه بسازید و دو گاو شیرده که یوغ برگردن

۱:۶

اسمو ۵:۱

۲:۶

پیدا ۸:۴۱

دان ۱:۲؛ ۷:۵

۳:۶

لاو ۱۵:۱۶ و ۱۷:۷-۱

اسمو ۹:۶

۶:۶

خرو ۱۵۸ و ۳۱ و ۳۲؛ ۳۱:۱۲

۷:۶

تث ۳:۲۱

اسمو ۳:۶

شده بود (لاویان ۵:۱۴-۷:۶؛ ۱۰:۷-۱۰). چقدر آسان است که به جای وقف خود به خدمت خدا به طریقی که او می خواهد، روشهای خود را برای سپاسگزاری از او پیاده کنیم.

۱۲-۷:۶ کاهنان و جادوگران فلسطینی آزمایشی ترتیب دادند تا به آن وسیله پی ببرند که آیا واقعاً مسبب همه مشکلات اخیر آنها خدای اسرائیل بوده یا نه. دو گاو ماده را که تازه گوساله به دنیا آورده بودند، به عرابه ای بستند و آن را که حامل صندوق عهد بود به طرف مرز سرزمین اسرائیل روانه کردند. برای اینکه ماده گاوی گوساله هایش را ترک کند، باید خلاف غرایز مادری عمل نماید. فقط خدا که بر نظام طبیعت حاکمیت دارد، می توانست این امر را میسر سازد. خدا ماده گاوها را به سرزمین اسرائیل فرستاد، نه برای قبول شدن در امتحان فلسطینیها، بلکه برای نشان دادن قدرت عظیمش به ایشان.

۲:۶ فلسطینیها دلایل زیادی داشتند که باور کنند که خدای قوم اسرائیل از همه خدایان بزرگتر است. رهبران آنها چند هدیه ناچیز به خدای بنی اسرائیل دادند، نه از روی عبادت، بلکه تا بلا رفع شود. ما باید هدایایی واقعی و از ته قلب به خدا بدهیم، نه هدایایی ظاهری.

۳:۶ این هدیه گناه قرار بود چه کاری صورت دهد؟ این واکنش عادی بت پرستان نسبت به مشکل بود. فلسطینیها فکر می کردند که به خاطر خشم یکی از خدایان، مشکلاتی عارض می شود. آنها گناه خود را در گرفتن صندوق عهد قبول کردند و حالا می کوشیدند هر کاری که می توانند برای فروکش کردن خشم خدای اسرائیل انجام دهند. احتمالاً جادوگران (۲:۶) به انتخاب هدیه ای که فکر می کردند خشم یهوه را فرو خواهد نشاند، کمک کردند. اما هدیه شامل تمثالهایی از دمل و موش بود، نه از نوع قربانیهای گناه که در شریعت خدا تشریح

عیلی یکی از مردان خدا در عهدعتیق بود، اما مشکلش بسیار مدرن به نظر می‌رسد. شهرت و احترامی که او در بین مردم به دست آورده بود، در اثر نحوه حل مشکلات زندگی شخصی‌اش نبود. گرچه او شاید کاهنی برجسته بود، اما در مقام پدر، شخصی بی‌کفایت بود. پسرانش برایش غم و تباهی به‌همراه آوردند. او فاقد دو ویژگی مهم بود که برای تربیت فرزندان در همه والدین مورد نیاز است: عزم راسخ و روشهای تأدیب و اصلاح.

عیلی به‌جای حل مشکلات، صرفاً نسبت به آنها واکنش نشان می‌داد. اما حتی واکنشهایش نیز ضعیف بود. خدا اشتباهات پسرانش را به او خاطر نشان ساخت، اما او کار چندانی برای اصلاح آنها نکرد. فرق بین برخورد خدا با عیلی و برخورد عیلی با پسرانش روشن است. خدا اخطار داد و عواقب ناطاعتی را تشریح کرد، و بعد عمل نمود؛ اما عیلی فقط اخطار داد. لازم است که فرزندان بدانند که حرف و عمل والدینشان یکی است. محبت و انضباط را باید هم بیان کرد و هم مورد اجرا قرار داد. اما عیلی مشکل دیگری داشت. او به نمادهای مذهبی بیشتر علاقه داشت تا به خدایی که نمادها نمایانگر آن بودند. برای عیلی صندوق عهد یادگاری بود که باید از آن محافظت می‌شد تا یادگار خودِ خدای حافظ. ایمان او به‌جای معطوف شدن به خالق، به مخلوق معطوف شده بود.

شاید پرستش چیزهایی که می‌بینیم، نظیر ساختمان، افراد، یا حتی خود کتاب مقدس آسانتر باشد، اما این قبیل چیزهای عینی به‌خودی خود قدرت ندارند. این کتابی که در دست دارید، یا فقط یادگار مذهبی معتبری است، یا کلام برنده و مؤثر خدا. نگرش شما نسبت به آن عمدتاً با ارتباط شما با خدایی که این کتاب از او است، شکل می‌گیرد. از یادگاری یا عتیقه باید به دقت محافظت کرد؛ اما از کلام خدا باید استفاده کرد و از آن اطاعت نمود. کدام دیدگاه دقیقاً بیانگر نگرش شما نسبت به کلام خداست؟

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * ۴۰ سال قوم اسرائیل را داوری کرد.
- * با حنا، مادر سموئیل، سخن گفت، و او را از برکت خدا مطمئن ساخت.
- * سموئیل، بزرگترین داور قوم اسرائیل را بزرگ و تربیت کرد.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * وقتی پسرانش گناه کردند، در تنبیه یا اصلاح آنها قصور ورزید.
- * به‌جای برخورد قاطع با مشکلات، بیشتر گرایش داشت نسبت به آنها واکنش نشان دهد.
- * به‌جای آنکه صندوق عهد را نمادی از حضور خدا با قوم اسرائیل بداند، آن را یادگاری می‌دانست که باید عزیز شمرده شود.

درس‌هایی از زندگی او:

- * والدین باید برای تنبیه و اصلاح فرزندانشان احساس مسؤولیت کنند.
- * زندگی چیزی بیش از واکنش نشان دادن است؛ زندگی مستلزم عمل است.

آمار حیاتی:

- * اهل: شیلوله
- * شغل: کاهن اعظم و داور قوم اسرائیل
- * خویشاوندان: فرزندان: حفنی و فینحاس
- * هم‌عصر با: سموئیل

آیه کلیدی:

«خداوند به او فرمود: من در اسرائیل کاری انجام خواهم داد که مردم از شنیدنش به خود بلرزند. آن بلاهایی را که درباره خاندان عیلی گفتم بر او نازل خواهم کرد. به او گفته‌ام که تا ابد خانواده او را مجازات می‌کنم، چونکه پسرانش نسبت به من گناه می‌ورزند و او با اینکه از گناه ایشان آگاه است، آنها را از این کار باز نمی‌دارد. پس به تأکید اعلام داشتم که حتی قربانی و هدیه نمی‌تواند گناه خاندان عیلی را کفاره کند» (اسموئیل ۱۱:۳-۱۴).

ماجرای او در اسموئیل فصل‌های ۱-۴ نقل شده است. از او در پادشاهان ۲:۲۶ و ۲۷ نیز نام برده شده است.



آنها گذاشته نشده باشد بگیرید و آنها را به عرابه ببندید و گوساله‌هایشان را در طویله نگهدارید.^۸ صندوق عهد را بر عرابه قرار دهید و هدایای طلا را که برای عذر خواهی می‌فرستید در صندوقچه‌ای پهلوی آن بگذارید. آنگاه گاوها را رها کنید تا هر جا که می‌خواهند بروند.^۹ اگر آنها از مرز ما عبور کرده، به بیت شمس رفتند، بدانید خداست که این بلاى عظیم را بر سر ما آورده است، اما اگر نرفتند آنوقت خواهیم دانست که این بلاها اتفاقی بوده و دست خدا در آن دخالتی نداشته است.»

۹:۶
یوش ۱۵:۱۱
داو ۱:۳۳
اسمو ۳:۶

^{۱۰} فلسطینی‌ها چنین کردند. دو گاو شیرده را به عرابه بستند و گوساله‌هایشان را در طویله نگهداشتند.^{۱۱} آنگاه صندوق عهد خداوند و صندوقچه محتوی هدایای طلا را بر عرابه گذاشتند.^{۱۲} گاوها یک راست بطرف بیت شمس روانه شدند و همانطور که می‌رفتند صدا می‌کردند. رهبران فلسطینی تا سرحد بیت شمس، بدنال آنها رفتند.

۱۱:۶
اسمو ۳:۶
اتوا ۱۳:۷

^{۱۳} مردم بیت شمس در دره مشغول درو گندم بودند. آنها وقتی صندوق عهد خداوند را دیدند، بسیار شاد شدند.^{۱۴} عرابه وارد مزرعه شخصی به نام یهوشع شد و در کنار تخته سنگ بزرگی ایستاد. مردم چوب عرابه را شکسته، گاوها را بعنوان قربانی سوختی به خداوند تقدیم کردند.^{۱۵} چند نفر از مردان قبیله لاوی، صندوق عهد و صندوقچه محتوی اشیاء طلا را برداشته، روی تخته سنگ گذاشتند. سپس مردان بیت شمس قربانی سوختی و قربانی‌های دیگر به حضور خداوند تقدیم نمودند.

۱۴:۶
داو ۲۶:۶
۱ پاد ۱۸:۳۰
اسمو ۲۴:۲۲
۱۵:۶
یوش ۳:۲-۴

^{۱۶} آن پنج رهبر فلسطینی وقتی این واقعه را دیدند، در همان روز به عقرون برگشتند.^{۱۷} پنج هدیه طلا بشکل دمل که توسط فلسطینی‌ها جهت عذر خواهی، برای خداوند فرستاده شد، از طرف شهرهای اشود، غزه، اشقلون، جت و عقرون بود.^{۱۸} پنج موش طلا نیز به تعداد رهبران فلسطینی بود که بر شهرهای حصاردار و دهات اطرافشان فرمان می‌راندند. آن تخته سنگ بزرگ که صندوق عهد را روی آن گذاشتند تا به امروز در مزرعه یهوشع واقع در

۱۷:۶
اسمو ۴:۵۶

۱۸:۶
اعد ۴:۱۵ و ۲۰
تت ۳:۵
اسمو ۲:۷

۹:۶ فلسطینی‌ها وجود خدای عبرانی‌ها را تصدیق کردند، اما فقط به‌عنوان یکی از خدایان متعددی که در

۱۵:۶ مردان بیت شمس قربانی سوختی به خدا تقدیم کردند. هر جا که در کتاب مقدس قربانی سوختی تقدیم شده، به‌خاطر تجدید رابطه شخص با خدا بوده است. با آنکه بعضی از مردم ریاکار بودند (۱۹:۶)، وقتی مردم بیت شمس قربانی سوختی به خدا تقدیم می‌کردند، بار دیگر زندگی خود را به خدا وقف کردند و نشان دادند که مایلند باز او رهبرشان باشد.

پی‌جلب حمایتش بودند. چنین طرز فکری در مورد خدا سبب شد که بتوانند به‌آسانی اراده او را نادیده بگیرند که طبق آن می‌بایست فقط و فقط او را بپرستند. بسیاری از مردم خدا را به این طریق «می‌پرستند». آنها خدا را فقط یکی از «مواد لازم» می‌شمارند که برای زندگی موفق لازم است. اما خدا فقط «یکی از مواد لازم» نیست، او سرچشمه کل حیات است. آیا شما مانند این

بیت شمس باقی است.^{۱۹} اما خداوند هفتاد نفر از مردان بیت شمس را کشت، زیرا به داخل صندوق عهد نگاه کرده بودند. مردم از این واقعه بشدت غمگین شده،^{۲۰} گفتند: «چه کسی می‌تواند در مقابل خداوند که خدای مقدسی است، بایستد؟ اکنون صندوق عهد را به کجا بفرستیم؟»
^{۲۱} پس قاصدانی را نزد ساکنان قریهٔ یعاریم فرستاده، گفتند: «فلسطینی‌ها صندوق عهد خداوند را برگردانده‌اند. بیایید و آن را ببرید.»

۲۰:۶
لاو ۴:۱۱ و ۴:۵
سمو ۹:۶

۲۱:۶
یوش ۱۵:۹ و ۶۰

مردم قریهٔ یعاریم آمده، صندوق عهد خداوند را به خانهٔ کوهستانی ایناداب بردند و پسرش العازار را برای نگهداری آن تعیین کردند.
^۲ صندوق عهد، مدت بیست سال در آنجا باقی ماند. طی آن مدت، بنی اسرائیل در تنگی بودند، زیرا خداوند ایشان را ترک گفته بود.

۱۰:۷
سمو ۳:۶ و ۳

۲۰:۷
داو ۳:۲

سموئیل داور می‌شود

^۳ سموئیل به بنی اسرائیل گفت: «اگر با تمام دل بسوی خداوند بازگشت نمایید و خدایان بیگانه و عشتاروت را از میان خود دور کنید و تصمیم بگیرید

۳:۷
نت ۱۳:۶ و ۴:۱۳
یوش ۲۴:۱۴ و ۲۳
داو ۱۴:۲۲ و ۱۶:۱۰
۲ تو ۱۳:۱۹
یول ۱۴:۲ و ۱۴-۱۲

آن را در دوره پادشاهی شاول، در نوب (۲۱:۱-۶)، و در دوره پادشاهی داود و سلیمان در جبعون (۱ تواریخ ۱۶:۳۹؛ ۲۱:۲۹ و ۳۰؛ ۲ تواریخ فصل ۱) بر پا داشتند. در هر حال دیگر در کتب تاریخی عهدعتیق نامی از شیله برده نشده است. رانه (۷:۱۷-۱۵؛ ۸:۴)، زادگاه سموئیل، محل اقامت جدید او شد (که مدرک دیگری است دال بر نابودی شیله).

۷:۲۰ و ۲۱ مدت ۲۰ سال مردم اسرائیل در مشقت بودند. صندوق عهد همچون یک شیء اضافی کنار گذاشته شده بود؛ به نظر می‌رسید که خداوند قومش را ترک کرده باشد. سموئیل که اینک مردی بالغ بود، مردم را تشویق کرد که اگر واقعاً پشیمانند، اقدامی بکنند؛ او مردم را ترغیب به عمل کرد. چقدر ساده است که از مشکلاتمان حتی نزد خدای به شکایت بگشاییم، در حالی که از عمل کردن، تغییر یافتن، و انجام کاری که خدا از ما انتظار دارد امتناع می‌ورزیم. ما حتی حاضر نیستیم نصیحت و رهنمود او را به کار بگیریم. آیا هیچ وقت احساس نکرده‌اید که خدا شما را ترک کرده است؟ ببینید آیا چیزی وجود دارد که خدا قبلاً از شما خواسته که انجامش دهید، ولی شما کاری صورت نداده‌اید؟ تا شما به رهنمودهای قبلی خدا عمل نکرده باشید، قادر نخواهید بود هدایت تازه‌ای از او دریافت کنید.

۷:۳ سموئیل به مردم گفت که باید «تصمیم بگیرند که فقط خداوند را اطاعت و عبادت نمایند.» تصمیم گرفتن یعنی عملی کردن فکر. این نوع از تعهد بدین معنا است که شما خود را کنار نمی‌کشید، بلکه برای رسیدن به

۶:۱۹ چرا مردم به خاطر نگاه کردن به داخل صندوق عهد کشته شدند؟ اسرائیلی‌ها از صندوق عهد بت ساخته بودند. آنها سعی کرده بودند قدرت خدا را مهار کنند، و آن را برای اهداف خود به کار بگیرند (پیروزی در جنگ). اما خداوند جهان تحت کنترل انسانها در نمی‌آید. خدا برای محافظت اسرائیلی‌ها از قدرت خود، به آنها اخطار داده بود که حتی به اشیای مقدس قدس‌الاقداص نگاه نکنند و گرنه خواهند مرد (اعداد ۴:۲۰). به خاطر ناطاعتی آنها، خدا مجازاتش را که قبلاً اطلاع داده بود، عملی کرد.

خدا نمی‌توانست اجازه دهد که مردم فکر کنند می‌توانند از قدرت او برای اهداف خود استفاده کنند. او نمی‌توانست به آنها اجازه دهد که به اخطارهای او بی‌احترامی کنند و با سبکی به حضور او داخل شوند. او نمی‌خواست دور باطل بی‌احترامی، ناطاعتی، و شکست از نو شروع شود. خدا مردان بیت شمس را از روی بی‌رحمی نکشت. او آنها را کشت چون نادیده گرفتن گناه و گستاخی آنها، کل قوم اسرائیل را به بی‌توجهی نسبت به خدا می‌کشاند.

۷:۱۰ صندوق عهد را برای محافظت به قریه یعاریم که شهری در نزدیکی میدان جنگ بود، بردند. چرا صندوق عهد را به خیمه عبادت در شیله باز نگردانند؟ احتمالاً فلسطینی‌ها در جنگ قبلی، شیله را (۴:۱۸-۱۸؛ ۲۶:۲۶-۲۵) تسخیر و نابود کرده بودند (۲:۱۲-۱۷)، زیرا اعمال کاهنان آن در نظر خدا فاسد بود. ظاهراً خیمه اجتماع و اسباب آن نگاه داشته شد، چون می‌خوانیم که

که فقط خداوند را اطاعت و عبادت نمایید، آنوقت خدا هم شما را از دست فلسطینیها نجات خواهد داد.»

محل آیات	ملاحظات	برنده	محل جنگ	اسرائیلی‌ها در مقابل فلسطینی‌ها
اسموئیل ۱:۴-۱۱	صندوق عهد گرفته شد و پسران عیلی کشته شدند.	فلسطینی‌ها	افیق تا ابن عزز	اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها
اسموئیل ۷:۷-۱۴	بعد از بر گردانده شدن صندوق عهد، فلسطینی‌ها در صدد حمله دوباره بر آمدند، اما خدا آنها را پریشان ساخت. اسرائیلی‌ها فلسطینی‌ها را تا بیت کار تعقیب کردند.	اسرائیلی‌ها	مصفه	دشمن درجه یک یکدیگر بودند و دائم با هم در حال جنگ به سر می‌بردند. بعضی از درگیری‌های آنها در کتاب اول و دوم سموئیل یافت می‌شود. هر وقت مردم اسرائیل برای پیروزی به خدا اعتماد می‌کردند، پیروز می‌شدند.
اسموئیل ۱۳:۱۳-۴	یک پادگان نابود شد.	اسرائیلی‌ها به فرماندهی یوناتان	جبعه	
اسموئیل ۱۳:۱۳-۱۷	اسرائیلی‌ها روحیه خود را باختند و پنهان شدند.	عقب‌نشینی	جلجال	
اسموئیل ۱۴:۱۴-۲۳	یوناتان و محافظش گفتند که مهم نیست تعداد دشمنان چقدر است. اگر خدا با آنها باشد، پیروز خواهند شد. آنها جنگ را شروع کردند، و سپاه اسرائیلی‌ها آن را به پایان رساند.	اسرائیلی‌ها	مخماس	
اسموئیل ۱۷:۱۷-۵۸	داود و جلیات	اسرائیلی‌ها	ایلاه	
اسموئیل ۱۷:۱۸-۳۰	داود برای به دست آوردن یک همسر، ۲۰۰ فلسطینی را کشت.	اسرائیلی‌ها	؟	
اسموئیل ۲۳:۱-۵	داود خرمن‌ها را از سارقین فلسطینی حفظ کرد.	اسرائیلی‌ها به فرماندهی داود	قعيله	
اسموئیل ۲۹:۱-؛ ۳۱:۱۳	شائول و یوناتان کشته شدند.	فلسطینی‌ها	افیق، یزرعیل، تا کوه جلبوع	
اسموئیل ۵:۱۷-۲۵	فلسطینی‌ها سعی کردند داود پادشاه را دستگیر کنند.	اسرائیلی‌ها	بعل فراصیم	
اسموئیل ۸:۱	بعد از این شکست در بزرگترین شهر فلسطینی‌ها، آزار فلسطینی‌ها بسیار کم شد.	اسرائیلی‌ها	جَت	
اسموئیل ۲۱:۱۵-۱۷	ابیشای داود را از دست یک غول فلسطینی رها کنید.	اسرائیلی‌ها	؟	
اسموئیل ۲۱:۱۸-۲۲	سایر مردان غول‌پیکر از جمله برادر جلیات کشته شدند.	اسرائیلی‌ها	جُب	

۳:۷ سموئیل قوم اسرائیل را ترغیب کرد که خدایان بیگانه و بت‌ها را از میان خود دور سازند. امروز بت‌ها مانند آن زمان به راحتی قابل تشخیص نیستند، اما درست به اندازه آن زمان خطرناکند. هر چیزی که جای اول را

هدفی که تعیین کرده‌اید، تلاش می‌کنید. اگر تصمیم گرفته‌اید که از خدا پیروی کنید، اجازه ندهید که عذر و بهانه‌ها، حواس پرتی‌ها، یا تردیدها شما را از تحقق هدفتان عقب بیندازند.

۴ پس آنها بتهای بعل و عشتاروت را نابود کردند و فقط خداوند را پرستش نمودند. ۵ سپس، سموئیل به ایشان گفت: «همه شما به مصفبه بیاید و من برای شما در حضور خداوند دعا خواهم کرد.»

۶ بنابراین همه آنها در مصفبه جمع شدند. سپس از چاه آب کشیدند و به حضور خداوند ریختند و تمام روز را روزه گرفته، به گناهان خود اعتراف کردند. در این روز، سموئیل در مصفبه به رهبری بنی اسرائیل تعیین شد.

۷ وقتی رهبران فلسطینی شنیدند که بنی اسرائیل در مصفبه گرد آمده‌اند، سپاه خود را آماده جنگ کرده، عازم مصفبه شدند. هنگامی که قوم اسرائیل متوجه شدند که فلسطینی‌ها نزدیک می‌شوند، بسیار ترسیدند. ۸ آنها از سموئیل خواهش نموده، گفتند: «از دعا کردن به درگاه خداوند دست نکش تا او ما را از دست فلسطینی‌ها نجات دهد.»

۹ سموئیل بره شیرخواره‌ای را بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کرد و او درخواست نمود تا اسرائیلی‌ها را برهاند. خداوند دعای او را اجابت فرمود. ۱۰ درست در همان لحظه‌ای که سموئیل مشغول قربانی کردن بود، فلسطینی‌ها وارد جنگ شدند. اما خداوند از آسمان مانند رعد بانگ برآورد و فلسطینی‌ها پریشان شده، از اسرائیلی‌ها شکست خوردند. ۱۱ اسرائیلی‌ها آنها را از مصفبه تا بیت کار تعقیب نموده، در طول راه همه را هلاک کردند. ۱۲ آنگاه سموئیل سنگی گرفته، آن را بین مصفبه و شن برپا داشت و گفت: «تا بحال خداوند

۵:۷
اسمو ۱۲:۱۷-۱۹
یاد ۱۸:۲۴

۶:۷
داو ۱۰:۱۰
نج ۱:۹
مراثی ۱۹:۲

۷:۷
اسمو ۱۳:۶

۸:۷
اسمو ۱۲:۱۹
اش ۳۷:۴

۹:۷
لاو ۲۲:۲۶ و ۲۷
ار ۱:۱۵

۱۰:۷
اسمو ۲:۱۰
اسمو ۲:۱۴
مز ۱۴:۱۸

۱۲:۷
پیدا ۲۸:۱۸ ؛ ۳۵:۱۳-۱۵
یوش ۴:۹ ؛ ۲۴:۲۶

موعود را فتح کرد. برای دستیابی به فهرست اسامی این داوران، به جدول موجود در کتاب داوران مراجعه کنید. داور هم رهبر سیاسی بود و هم رهبر مذهبی. رهبر واقعی قوم اسرائیل خدا بود، در حالی که داور می‌بایست سخنگوی خدا و برقرارکننده عدالت در سرتاسر سرزمین موعود باشد. اگر چه بعضی از داوران قوم اسرائیل بیشتر بر قضاوت خود اتکا کردند تا قضاوت خدا، اما اطاعت سموئیل از خدا و وقف به او، و او را یکی از داوران برجسته تاریخ اسرائیل ساخت (برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد رهبری سموئیل، مراجعه کنید به توضیحات مربوط به ۱۸:۴).

۱۲:۷ اسرائیلی‌ها با فلسطینی‌ها مشکل بزرگی داشتند، اما خدا آنها را رهایی داد. در پاسخ، مردم برای یادآوری رهایی بزرگ خدا، صخره‌ای به‌عنوان یادبود برپا کردند. در سختی‌ها شاید لازم باشد که نقاط عطف و سرنوشت‌ساز گذشته خود را به خاطر بیاوریم تا در مواجهه با دشواری‌های فعلی به ما کمک کند. در عین حال که باید مواظب باشیم یادبودها بت نشوند، اما آنها می‌توانند به ما کمک کنند که پیروزی‌های گذشته خدا را به خاطر بیاوریم و برای حال حاضر جرأت و قدرت کسب کنیم.

در زندگی ما بگیرد یا ما را کنترل کند، بت یا خدای ما می‌شود. پول، موفقیت، مادیات، غرور، یا هر چیز دیگری که جای خدا را در زندگی ما بگیرد، می‌تواند بت باشد. هیچ تفاوتی بین سرسپردگی به این بت‌ها و سرسپردگی به بت‌های ساخته شده از چوب و سنگ وجود ندارد. تنها خداوند سزاوار خدمت و پرستش ما است، و نباید بگذاریم چیزی با او برابری کند. اگر ما «خدایان بیگانه» در زندگی خود داریم، باید از خدا بخواهیم به ما کمک کند که آنها را از زندگی مان کنار بزنیم و خدای حقیقی را در اولویت قرار دهیم.

۵:۷ مصفبه دارای اهمیت خاصی برای قوم اسرائیل بود. در مصفبه بود که اسرائیلی‌ها در گذشته آماده جنگ علیه قبیله بنیامین شدند (داوران ۲۰:۱). در آنجا سموئیل به داوری تعیین شد (۶:۷)، و شائول، اولین پادشاه اسرائیل، در آنجا تاج بر سر گذاشت (۱۷:۱۰).

۶:۷ آب ریختن «به حضور خدا» نشانه‌ای بود از توبه از گناه، پشت کردن به بت‌ها، و تصمیم به اطاعت از خداوند.

۶:۷ سموئیل در سلسله طولانی داوران قوم اسرائیل، آخرین آنها بود؛ این سلسله زمانی آغاز شد که اسرائیل سرزمین

ما را کمک کرده است.» و آن سنگ را ابن عزر (یعنی «سنگ کمک») نامید.^{۱۳} پس فلسطینی‌ها مغلوب شدند و تا زمانی که سموئیل زنده بود دیگر به اسرائیلی‌ها حمله نکردند، زیرا خداوند بصد فلسطینی‌ها عمل می‌کرد.^{۱۴} شهرهای اسرائیلی، واقع در بین عقرون و جت که به دست فلسطینی‌ها افتاده بود، دوباره به تصرف اسرائیل درآمد. در میان اسرائیلی‌ها و اموری‌ها نیز در آن روزها صلح برقرار بود.

^{۱۵} سموئیل تا پایان عمرش رهبر بنی‌اسرائیل باقی ماند.^{۱۶} او هر سال به بیت‌ئیل، جلجال، و مصفه می‌رفت و در آنجا به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد.^{۱۷} بعد به خانه خود در رامه برمی‌گشت و در آنجا نیز به حل مشکلات بنی‌اسرائیل می‌پرداخت. سموئیل در رامه یک قربانگاه برای خداوند بنا کرد.

ب - سموئیل و شائول (۸:۱ تا ۳۵:۱۵)

سموئیل قوم اسرائیل را به خوبی داوری و رهبری کرد و ایشان را از دست فلسطینی‌ها نجات داد و دوباره به سوی خدا هدایت کرد. اما وقتی او از این سمت کناره گرفت، قوم داور دیگری نخواستند، در عوض اصرار ورزیدند که پادشاهی داشته باشند تا مثل قوم‌های پیرامون خود باشند. با آنکه خدا از درخواست آنها خشنود نشد، اما به سموئیل فرمود که شائول را به‌عنوان اولین پادشاه قوم اسرائیل مسح کند. شائول جنگ‌آور ماهری بود که قوم را در بسیاری از جنگ‌ها علیه دشمنانشان رهبری کرد. اما از نظر خدا شائول عیب بزرگی داشت و آن ناطاعتی مکرر او بود؛ او کارها را به میل و طریق خود انجام می‌داد. خدا عاقبت شائول را از مقام پادشاهی رد کرد. بعضی وقت‌ها ما می‌خواهیم به جای در پیش گرفتن راه‌های خدا، به میل خودمان زندگی کنیم. این، همیشه به تباهی ختم می‌شود همان طور که در مورد شائول نیز چنین شد.

۱- شائول پادشاه اسرائیل می‌شود

مردم پادشاه می‌خواهند

وقتی سموئیل پیر شد، پسران خود را به‌عنوان داور بر اسرائیل گماشت. آنان پسر اول، یوئیل و پسر دوم ابیاه بود. ایشان در بثرشبع بر مسند

۱:۸

تث ۱۹:۱۸ و ۱۹

پسران سموئیل بد بودند، اما در مورد پسران عیلی می‌دانیم که مسؤول تباهی ایشان خود او بود (۲۹:۲-۳۴). ما نمی‌توانیم با قطع و یقین بگوییم که سموئیل پدر بدی بود. پسران او بزرگ بودند و مستقل. ما باید مواظب باشیم که خود را به‌خاطر گناه فرزندانمان بی‌سبب سرزنش نکنیم. از طرف دیگر، مسؤولیت پدر و مادر بسیار خطیر است؛ هیچ چیز نباید بیش از شکل دادن به شخصیت فرزندانمان برای ما اولویت داشته باشد.

^{۱۴:۷} در زمان یوشع، اموری‌ها قبیله‌ای قدرتمند بودند که شرق رود اردن، روبروی دریای مرده، در تصرف آنها بود. در متنی که این آیه در آن قرار دارد، «اموری‌ها» نامی عمومی است که همه ساکنان غیر اسرائیلی کنعان را شامل می‌شود.
^{۳-۱:۸} در این زمان، سموئیل دیگر مردی سالخورده بود. او پسرانش را تعیین کرد که به جای او داور اسرائیل شوند، اما آنها افراد فاسدی بودند؛ از این نظر ایشان بسیار به پسران عیلی شباهت داشتند (۲:۱۲). ما نمی‌دانیم چرا

داوری نشستند. ^۳ اما آنها مثل پدر خود رفتار نمی کردند بلکه طمعکار بودند و از مردم رشوه می گرفتند و در قضاوت، عدالت را رعایت نمی کردند.

ما اغلب از کودکی افراد بزرگ حیرت می کنیم. ما از سالهای اولیه زندگی بیشتر اشخاصی که در کتاب مقدس به آنها اشاره شده است، اطلاع چندانی نداریم. سموئیل یک مورد استثنایی جالب و زیبا است؛ او در نتیجه جواب خدا به دعای حنا که برای داشتن فرزند دعا کرده بود متولد شد (در واقع، نام «سموئیل» از عبارت عبری به معنای «خواسته شده از خدا» گرفته شده است). خدا از همان آغاز شخصیت سموئیل را شکل بخشید. سموئیل، مانند موسی، برای انجام وظایف مختلفی خوانده شد: داور، کاهن، نبی، مشاور، و مرد خدا در نقطه عطف تاریخ اسرائیل. خدا از طرق سموئیل عمل کرد، زیرا او به یک چیز اشتیاق فراوان داشت، و آن اینکه خادم خدا باشد.

تجربه سموئیل نشان داد که خدا به کسانی که در امور کوچک امین می یابد، در امور بزرگتر نیز اعتماد خواهد کرد. او بزرگ می شد و در عبادتگاه دستیار کاهن اعظم (عیلی) بود و هر کاری که می توانست کرد تا اینکه خدا او را به مسؤولیت های دیگر هدایت کرد. خدا قادر بود سموئیل را به کار برد، چون او از صمیم قلب وقف خدا بود.

سموئیل پیشرفت کرد چون به رهنمودهای خدا گوش می داد. بسیاری از اوقات ما از خدا می خواهیم که کنترل زندگی مان را به دست گیرد، بدون آنکه از اهداف شخصی خودمان دست بکشیم. ما از خدا می خواهیم که ما را در رسیدن به اهداف «خودمان» یاری دهد. اولین قدم در اصلاح این روش، این است که هم هدف زندگی مان و هم کنترل آن را به دست خدا بسپاریم. دومین قدم، اطاعت از آن چیزی است که می دانیم خدا از ما انتظار دارد. سومین قدم، گوش کردن به سایر رهنمودها از کلام خدا است که همانا نقشه خدا برای زندگی است.

نقاط قوت و موفقیت ها:

- * خدا او را به کار برد تا قوم اسرائیل از قبیله ای با حکومتی ضعیف، تبدیل شود به ملتی با حکومتی مقتدر.
- * دو پادشاه اول اسرائیل را مسح کرد.
- * آخرین و برجسته ترین داور قوم اسرائیل بود.
- * نام او در فهرست مشعل داران ایمان در فصل ۱۱ عبرانیان آمده است.

نقطه ضعف و اشتباه:

- * نتوانست رابطه خود را با خدا به پسرانش منتقل کند.

درس هایی از زندگی او:

- * اهمیت کاری که انسان در زندگی انجام می دهد، مستقیماً ارتباط دارد به رابطه اش با خدا.
- * نوع شخصیت ما مهم تر از هر چیزی است که ممکن است انجام دهیم.

آمار حیاتی:

- * اهل: افرایم
- * شغل: داور، نبی، کاهن
- * خویشاوندان: مادر: حنا؛ پدر: القانه. فرزندان: یوئیل و ابیاه.
- * هم عصر با: عیلی، شائول، داود

آیه کلیدی:

«سموئیل بزرگ می شد و خداوند با او بود و تمام سخنان او را به انجام می رساند. همه مردم اسرائیل از دان تا بفرشع می دانستند که سموئیل از جانب خداوند برگزیده شده است تا نبی او باشد» (۱ سموئیل ۳: ۱۹-۲۰). ماجرای او در ۱ سموئیل فصل های ۲۸:۱ نقل شده است. از او در مزموور ۹۹: ۶؛ ارمیا ۱۵: ۱؛ اعمال ۲۴: ۳؛ ۲۰: ۱۳؛ عبرانیان ۳۲: ۱۱ نیز نام برده شده است.

نظارت شما هستند، توجه داشته باشید که هر کاری که می کنید و هر تعلیمی که می دهید، اثری عمیق بر ایشان خواهد گذاشت و در بقیه عمرشان نیز با آنها خواهد بود.

اگر فرزندان بالغ شما طریق های خدا را دنبال نمی کنند، بدانید که دیگر نمی توانید آنها را کنترل کنید. خود را برای چیزی که دیگر نمی توانید مسؤول آن باشید، سرزنش نکنید. اگر هنوز فرزندان تحت



بِالآخره، رهبران اسرائیل در رومه جمع شدند تا موضوع را با سموئیل در میان بگذارند.^۵ آنها به او گفتند: «تو پیر شده‌ای و پسرانت نیز مانند تو رفتار نمی‌کنند. پس برای ما پادشاهی تعیین کن تا بر ما حکومت کند و ما هم مانند سایر قوم‌ها پادشاهی داشته باشیم.» سموئیل از درخواست آنها بسیار ناراحت شد و برای کسب تکلیف به حضور خداوند رفت.

خداوند در پاسخ سموئیل فرمود: «طبق درخواست آنها عمل کن، زیرا آنها مرا رد کرده‌اند نه تو را. آنها دیگر نمی‌خواهند من پادشاه ایشان باشم. از موقعی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، پیوسته مرا ترک نمود، بدنبال خدایان دیگر رفتند. الان با تو نیز همان رفتار را پیش گرفته‌اند. هر چه می‌گویند بکن، اما به ایشان هشدار بده که داشتن پادشاه چه عواقبی دارد.»

اسموئیل از جانب خداوند به ایشان چنین گفت:^{۱۱} «اگر می‌خواهید پادشاهی داشته باشید، بدانید که او پسران شما را به خدمت خواهد گرفت تا بعضی بر عرابه‌ها و بعضی بر اسبها او را خدمت کنند و بعضی در جلو عرابه‌هایش بدوند.^{۱۲} او بعضی را به فرماندهی سپاه خود خواهد گماشت و بعضی دیگر را به مزارع خود خواهد فرستاد تا زمین را شیار کنند و محصولات او را جمع‌آوری نمایند، و از عده‌ای نیز برای ساختن اسلحه و وسایل عرابه استفاده خواهد کرد.^{۱۳} پادشاه، دختران شما را هم بکار می‌گیرد تا نان بپزند و خوراک تهیه کنند و برایش عطر بسازند.^{۱۴} او بهترین مزارع و تاکستانها و باغهای زیتون را از شما خواهد گرفت و به افراد خود خواهد داد.^{۱۵} از شما ده یک محصولاتتان را مطالبه خواهد نمود و آن را در میان افراد دربار، تقسیم خواهد کرد.^{۱۶} غلامان، کنیزان، رمه‌ها و الاغهای شما را گرفته، برای استفاده شخصی خود بکار خواهد برد.^{۱۷} او ده یک گله‌های شما را خواهد گرفت و شما برده

۴:۸
اسمو ۱۷:۷
۵:۸
تث ۱۷:۱۴ و ۱۵
اسمو ۱۹:۱۲
۶:۸
اسمو ۱۷:۱۲ و ۱۱:۱۵

۷:۸
خرو ۸:۱۶
۸:۸
خرو ۱۱:۱۴ و ۳:۱۶
تث ۲۴:۹
داو ۲:۲
اسمو ۱۸:۱۰ و ۱۹

۱۱:۸
تث ۱۷:۱۴-۲۰
اسمو ۲۴:۱۰ و ۵۲:۱۴
اسمو ۲:۱۵
۱پاد ۵:۱
۱۲:۸
اسمو ۷:۲۲
۱پاد ۷:۴

۱۴:۸
اسمو ۷:۲۲
۱پاد ۷:۲۱
جز ۱۸:۴۶

انسانی به جای خدا بودند. آنها برای اهدافی که رسیدن به آنها از توانایی انسانی خارج بود، به‌دنبال راه حلی انسانی بودند.

۵:۸-۶ دوازده قبیله اسرائیل ضعیف و بی‌نظم بودند. آنها این مشکل را نتیجه نبود سپاهی متحد، پایتخت مرکزی، و قدرت حاکمه می‌دانستند. مردم برای داشتن پادشاه، جنجال به پا کردند با این فکر که نظام جدید حکومتی تغییری در قوم ایجاد خواهد کرد. اما از آنجا که مسأله اصلی آنها ناطاعتی از خدا بود، مشکلاتشان طبعاً در حکومت جدید نیز ادامه می‌یافت.

اگر اسرائیلی‌ها تسلیم رهبری خدا شده بودند، به چیزهای بیش از آرزوهایشان دست می‌یافتند (تثنیه ۱:۲۸). شما نیز می‌توانید رهبرتان را انتخاب کنید، اما باید متحمل عواقب آن هم باشید.

۹-۴:۸ قوم اسرائیل به دلایل متعددی پادشاه می‌خواستند: (۱) پسران عیلی شایسته مقام داوری و رهبری قوم اسرائیل نبودند. (۲) قبیله‌های اسرائیل دائماً در همکاری با یکدیگر مشکل داشتند چون هر قبیله رهبر و قلمرو خود را داشت. انتظار می‌رفت که پادشاه قبایل را متحد سازد و آنها را به یک قوم و یک سپاه تبدیل کند. (۳) مردم می‌خواستند مثل قبایل همسایه باشند. این درست چیزی است که خدا نمی‌خواست. داشتن پادشاه باعث می‌شد ایشان رهبر واقعی خود، خدا را به آسانی فراموش کنند. مردم اسرائیل با طلبیدن پادشاه مرتکب اشتباه نمی‌شدند؛ خدا امکان چنین امری را در تثنیه ۱۷:۱۴-۲۰ متذکر شده بود. اما خدا از کار آنها غمگین شد چون با این کار مردم رهبری او را رد می‌کردند. مردم اسرائیل طالب قوانین و سپاه و پادشاهی

وی خواهید شد.^{۱۸} وقتی آن روز برسد، شما از دست پادشاهی که انتخاب کرده‌اید فریاد برخواید آورد، ولی خداوند به داد شما نخواهد رسید.^{۱۹} اما مردم به نصیحت سموئیل گوش ندادند و به اصرار گفتند: «ما پادشاه می‌خواهیم^{۲۰} تا مانند سایر قوم‌ها باشیم. می‌خواهیم او بر ما سلطنت کند و در جنگ ما را رهبری نماید.»^{۲۱} سموئیل آنچه را که مردم گفتند با خداوند در میان گذاشت،^{۲۲} و خداوند بار دیگر پاسخ داد: «هر چه می‌گویند بکن و پادشاهی برای ایشان تعیین نما.» سموئیل موافقت نمود و مردم را به خانه‌هایشان فرستاد.

۱۸:۸
ابو ۹:۲۷
امت ۲۸:۲۵:۱
اش ۲۱:۸
میکا ۴:۳
۱۹:۸
اسمو ۵:۸

شائول به دنبال الاغهای پدرش می‌گردد

قیس از مردان ثروتمند و متنفذ قبیله بنیامین بود. قیس پسر ابی‌ئیل بود و ابی‌ئیل پسر صرور، صرور پسر بکورت و بکورت پسر افیح.^۹ قیس پسری داشت به نام شائول که خوش‌اندام‌ترین مرد اسرائیل بود. وقتی او در میان مردم می‌ایستاد، از شانه به بالا از همه بلندتر بود.^{۱۰} روزی الاغهای قیس گم شدند، پس او یکی از نوکران خود را همراه شائول

۱:۹
توا ۳۳:۸؛ ۳۹:۳۶:۹
۲:۹
اسمو ۲۵:۱۴
۳:۹
اسمو ۱۴:۲:۱۰

در تضاد با نقشه اولیه خدا بود. اشتباه ایشان این نبود که خواهان پادشاه بودند، بلکه دلایلشان نادرست بود. ما اغلب اجازه می‌دهیم که معیارها و اعمال دیگران، نگرش و رفتار ما را به ما دیکته کند. آیا اتفاق افتاده که به‌خاطر اینکه خواسته‌اید مانند دیگران باشید، انتخاب اشتباهی کرده باشید؟ مواظب باشید که معیارهای دوستان یا «قهرمانانتان» شما را از امور درست الهی منحرف نسازد. اگر قوم خدا بخواهند مثل بی‌ایمانان شود، به‌سوی سقوط روحانی پیش خواهند رفت (۳ بوحنا آیه ۱۱).

۳:۹ پدر شائول او را برای مأموریت مهمی فرستاد و آن پیدا کردن الاغهای گم‌شده‌شان بود. الاغ حیوانی همه‌کاره و «کامیون» زمان قدیم بود. الاغ که برای حمل و نقل، باربری، و کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گرفت، از نیازهای اولیه هر شخص محسوب می‌شد. حتی فقیرترین خانواده نیز یک الاغ داشت. داشتن الاغهای زیاد نشانه ثروت بود و از دست دادن آنها فاجعه. پدر شائول ثروتمند بود (۱:۹). الاغهای زیاد او دال بر ثروت او بود.

۳:۹ ما اغلب فکر می‌کنیم که رویدادها به شکل تصادفی در زندگی ما اتفاق می‌افتند، اما همان‌طور که از این ماجرای شائول می‌آموزیم، خدا اغلب برای هدایت ما به جایی که خودش می‌خواهد، از وقایع معمولی استفاده می‌کند. مهم است که همه اتفاقات زندگی را «ملاقات‌های الهی» بالقوه‌ای بدانیم که برای شکل دادن به زندگی ما

۱۸:۸ سموئیل مردم را مطلع ساخت که از تصمیم خود مبنی بر داشتن پادشاه پشیمان خواهند شد. در مدتی حدود ۴۵۰ سال، ۴۱ پادشاه بر ملت اسرائیل (که بعداً به دو حکومت شمالی و جنوبی تجزیه شد) فرمان راندند. از این تعداد، فقط یازده پادشاه خداترس بودند، و هفت تن از این یازده نفر در سالهای آخر سلطنت خود خدا را فراموش کردند. سرکشی روحانی پادشاهان بود که سبب شد بعدها اسرائیلی‌ها به اسارت اقوام بیگانه در آیند (دوم پادشاهان فصل‌های ۱۷ و ۲۵).

۲۰ و ۱۹:۸ سموئیل همه عواقب منفی نظام سلطنتی را به‌دقت تشریح کرد، اما مردم اسرائیل به این هشدارها توجهی نکردند. وقتی می‌خواهید تصمیم مهمی بگیرید، نکات مثبت و منفی را به‌دقت بسنجید و ملاحظه تمام کسانی را بکنید که انتخاب شما بر آنان تأثیر خواهد گذاشت. وقتی شما چیزی را با تمام وجود می‌خواهید، دیدن عواقب منفی و بالقوه آن مشکل است. اما نکات منفی را کم‌اهمیت نینگارید. عواقب منفی بعداً مشکلات بزرگی برای شما ایجاد خواهند کرد، مگر اینکه طرحی برای مواجهه با هر یک داشته باشید.

۲۰ و ۱۹:۸ قوم اسرائیل فرا خوانده شده بود تا قومی مقدس، جدا از سایر اقوام بوده، در میان ایشان منحصر به فرد باشند (لاویان ۲۶:۲۰). انگیزه اسرائیلی‌ها در طلبیدن پادشاه این بود که مانند اقوام اطراف خود باشند. این کلاً

به جستجوی الاغها فرستاد. آنها تمام کوهستان افرايم، زمين شليشه، نواحی شعلیم و تمام سرزمین بنیامین را گشتند، ولی نتوانستند الاغها را پیدا کنند. ۵ سرانجام پس از جستجوی زیاد وقتی به صوف رسیدند، شائول به نوکرش گفت: «بیا برگردیم، الان پدرمان برای ما بیشتر نگران است تا برای الاغها!» ۶ اما نوکرش گفت: «صبر کن! در این شهر مرد مقدسی زندگی می کند که مردم احترام زیادی برایش قائلند، زیرا هر چه می گوید، درست درمی آید. بیا پیش او برویم شاید به ما بگوید که الاغها کجا هستند.» ۷ شائول جواب داد: «ولی ما چیزی نداریم به او بدهیم، حتی خوراکی هم که داشتیم تمام شده است.» ۸ نوکر گفت: «من یک سکه کوچک نقره دارم. می توانیم آن را به او بدهیم تا ما را راهنمایی کند.»

۹ و شائول موافقت کرد و گفت: «بسیار خوب، برویم.» آنها روانه شهری شدند که آن مرد مقدس در آن زندگی می کرد. درحالیکه از تپه ای که شهر در بالای آن قرار داشت بالا می رفتند، دیدند چند دختر جوان برای کشیدن آب می آیند. از آنها پرسیدند: «آیا رایی در شهر است؟» (در آن زمان به نبی، رایی می گفتند، پس هر که می خواست از خدا سؤال کند، می گفت: «پیش رایی می روم.»)

۱۰ و دخترها گفتند: «بلی! اگر از همین راه بروید به او خواهید رسید. او امروز به شهر آمده تا در مراسم قربانی که در بالای تپه برگزار می شود، شرکت نماید. تا او نیاید و قربانی را برکت ندهد، مردم چیزی نخواهند خورد. پس عجله کنید تا قبل از آنکه به تپه برسد او را ببینید.»

۵:۹
اسمو ۱:۱

۶:۹
تث ۱۸:۲۰ و ۲۱
اسمو ۳:۱۹ و ۲۰
پاد ۲:۸۵

۷:۹
پاد ۱:۱۴
۲ پاد ۱۵:۵، ۱۶:۸ و ۱۷:۸
جز ۱۳:۱۹

۹:۹
خرو ۲:۱۶
اتوا ۲۶:۲۸

۱۲:۹
لو ۱۶:۹
یو ۱۱:۶

روی می دهند. همه اتفاقات خوب و بدی را که اخیراً بر شما تأثیر گذاشته است، در نظر بگیرید. آیا می توانید هدف خدا را در آنها تشخیص دهید؟ شاید او خصوصیت ویژه ای را در زندگی شما شکل می بخشد یا شما را هدایت می کند تا در زمینه جدیدی به او خدمت کنید.

۶:۹ شهری که نوکر شائول گفت که یک نبی در آن زندگی می کند، احتمالاً شهر رامه بود، زیرا سموئیل بعد از جنگ فلسطینی ها در نزدیکی شیلوه (۱۷:۷)، به آنجا نقل مکان کرد. این نکته که شائول سموئیل را نمی شناخت، بی توجهی او را به موضوعات روحانی نشان می دهد، خصوصاً اینکه شائول و سموئیل در یک منطقه، یعنی قلمرو بنیامین، زندگی می کردند.

۲۱-۱۸:۹ شائول به اتفاقاتی که برایش می افتاد با بدبینی نگاه می کرد و به امکاناتی که به کمک خدا در اختیارش



انتخاب شائول به پادشاهی

شائول و نوکرش کوهستان افرايم و سرزمین بنیامین را برای یافتن الاغهای گمشده شان جستجو کردند. آنها به رامه رفتند و از سموئیل نبی کمک خواستند. وقتی شائول در رامه بود، سموئیل به طور غیرمنتظره او را به عنوان اولین پادشاه اسرائیل تاهین کرد. سموئیل تمامی اسرائیلی ها را در مصفه گرد آورد تا به آنها بگوید خدا چه کسی را برای پادشاهی بر آنها انتخاب کرده است.

۱۴ پس آنها وارد شهر شدند و به سموئیل که بطرف تپه می‌رفت برخوردند.
 ۱۵ خداوند روز قبل به سموئیل چنین گفته بود: «فردا همین موقع مردی را
 از سرزمین بنیامین نزد تو خواهم فرستاد. او را بعنوان رهبر قوم من با روغن
 تدهین کن. او ایشان را از دست فلسطینی‌ها خواهد رهانید، زیرا من ناله و
 دعای ایشان را شنیده‌ام.»

۱۵:۹
 ۱ سمو ۱
 اعما ۲۱:۱۳
 ۱۶:۹
 خرو ۹و۷:۳
 مز ۴۴:۱۰۶

۱۷ وقتی سموئیل شائول را دید، خداوند به سموئیل گفت: «این همان مردی است
 که درباره‌اش با تو صحبت کردم. او بر قوم من حکومت خواهد کرد.»
 ۱۸ کنار دروازه شهر، شائول به سموئیل رسید و از او پرسید: «آیا ممکن است
 بگویند که خانه‌ی رایبی کجاست؟»

۱۷:۹
 ۱ سمو ۱:۱۰؛ ۱۳:۱۲؛
 ۱۲:۱۶

۱۹ سموئیل پاسخ داد: «من همان شخص هستم. جلوتر از من به بالای آن تپه
 بروید تا امروز در آنجا با هم غذا بخوریم. فردا صبح آنچه را که می‌خواهی
 بدانی خواهم گفت و شما را مرخص خواهم کرد.»^{۲۰} برای الاغهایی که سه روز
 پیش گم شده‌اند نگران نباش، چون پیدا شده‌اند. در ضمن، بدان که امید تمام
 قوم اسرائیل بر تو و بر خاندان پدرت است.»

۲۰:۹
 ۱ سمو ۹:۶؛ ۱۰:۱۶

مشکلات داشتن پادشاه	هشدارهای سموئیل	محل آیات	تحقق آن
به خدمت گرفتن مردان جوان در سپاه	۱۲ و ۱۱:۸	۵۲:۱۴	«هر گاه شائول شخص قوی یا شجاعی می‌دید، او را به خدمت سپاه خود در می‌آورد.»
مردان جوان در خدمت پادشاه در جلو عرابه‌هایش خواهند دوید	۱۱:۸	۲ سموئیل ۱:۱۵	«بشالوم... پنجاه نفر را استخدام کرد تا گارد محافظ او باشند.»
به بیگاری گرفتن کارگران	۱۷ و ۱۲:۸	۲ تواریخ ۱۷:۲	سلیمان کارگران را برای ساختن معبد به خدمت گرفت.
پادشاه بهترین مزارع و تاکستانها را خواهد گرفت	۱۴:۸	۲ پادشاهان ۵:۲۱	ایزابل تاکستان یزرعیل را غصب کرد.
پادشاه از اموال مردم برای هدف شخصی‌اش استفاده خواهد کرد	۱۶ و ۱۴:۸	۱ پادشاهان ۱۰:۹-۱۵	سلیمان بیست شهر را به حیرام، پادشاه صور بخشید.
پادشاه ده‌یک محصول و گله‌هایتان را از شما خواهد گرفت	۱۷ و ۱۵:۸	۱ پادشاهان ۱۰:۹-۱۹	رحبعام قصد داشت مالیاتی سنگینتر از آنچه که سلیمان تعیین کرده بود، مطالبه کند.

اتکا می‌کنید، خدا به آنچه که در وجودتان نهفته است نگاه می‌کند. نگذارید تجربیات گذشته یا فشارهای حاضر، مانع از این شود که شخصیت و زندگی جدید خود را در پرتو امکانات الهی ببینید.

قرار داشت، واقف نبود. او به قدری به فکر پیدا کردن حیوانات گمشده‌اش بود که پی نبرد که به زودی همه ثروت قوم اسرائیل را به دست خواهد آورد. به خاطر داشته باشید که وقتی برای برخورداری از قدرت به خدا

^{۲۱}شائول گفت: «ولی من از قبیله بنیامین هستم که کوچکترین قبیله اسرائیل است و خاندان من هم کوچکترین خاندان قبیله بنیامین است. چرا این سخنان را به من می‌گویی.»

^{۲۲}سموئیل، شائول و نوکرش را به تالار مراسم قربانی آورد و آنها را بر صدر دعوت شدگان که تقریباً سی نفر بودند، نشاند. ^{۲۳}آنگاه سموئیل به آشپز گفت: «آن قسمت از گوشتی را که به تو گفتم نزد خود نگاه داری، بیاور.» ^{۲۴}آشپز ران را با مخلفاتش آورده، جلو شائول گذاشت. سموئیل گفت: «بخور! این گوشت را برای تو نگاه داشته‌ام تا همراه کسانی که دعوت کرده‌ام از آن بخوری.» پس سموئیل و شائول با هم خوراک خوردند.

^{۲۵}پس از پایان مراسم قربانی، مردم به شهر برگشتند و سموئیل، شائول رابه پشت بام خانه خود برد و با او به گفتگو پرداخت. ^{۲۶}روز بعد، صبح زود سموئیل، شائول را که در پشت‌بام خوابیده بود صدا زد و گفت: «بلند شو، وقت رفتن است!» پس شائول برخاسته، روانه شد و سموئیل تا بیرون شهر، ایشان را بدرقه کرد. ^{۲۷}چون به بیرون شهر رسیدند، سموئیل به شائول گفت: «به نوکررت بگو که جلوتر از ما برود.» نوکر جلوتر رفت. آنوقت سموئیل به شائول گفت: «من از جانب خدا برای تو پیغامی دارم؛ بایست تا آن را به تو بگویم.»

سموئیل شائول را برای پادشاهی تدهین می‌کند

آنگاه سموئیل، ظرفی از روغن زیتون گرفته، بر سر شائول ریخت و صورت او را بوسیده، گفت: «خداوند تو را برگزیده است تا بر

۲۱:۹

داو ۴۸۴:۲۰

اسمو ۱۷:۱۵

۲۳:۹

پیدا ۳۴:۴۳

۲۵:۹

تث ۸:۲۲

یا ۲ ۱۰:۴

نح ۱۶:۸

اعما ۱۰:۹ و ۱۰

۱:۱۰

خرو ۲۵:۲۲:۳۰

لاو ۱۲:۸

اسمو ۱۶:۹؛ ۱۳:۱۶؛ ۹:۲۶

اسمو ۱۴:۱

عدم امنیت، پرخاشگری و تکبر، دمدمی مزاج بودن، و فریبکاری در کشمکش بود. چون شائول توانست اجازه دهد که محبت و دعوت خدا به جانش آرامش و امنیت بخشد، هرگز مرد خدا نشد.

^{۱:۱۰} وقتی پادشاهی در اسرائیل به مقام سلطنت می‌رسید، نه تنها تاجگذاری می‌شد، بلکه مسح نیز می‌گردید. تاجگذاری مراسمی سیاسی بود که پادشاه را در مقام حاکمیت کشور قرار می‌داد، اما تدهین رسمی مذهبی بود که طی آن پادشاه نماینده خدا نزد مردم می‌شد. پادشاه را همیشه کاهن یا نبی تدهین می‌کرد. این روغن تدهین مخصوص، مخلوطی بود از روغن زیتون، مَر، و ادویه‌های گرانبهای دیگر. این مخلوط به نشانه حضور و قدرت روح مقدس خدا در زندگی پادشاه، بر سر او ریخته می‌شد. این مراسم تدهین می‌بایست به پادشاه یادآوری می‌کرد که چه مسؤولیت بزرگی برای رهبری قومش بر دوش دارد، مسؤولیتی که می‌بایست با حکمت خدا انجامش دهد، نه با حکمت خودش.

^{۲۱:۹} «چرا این سخنان را به من می‌گویی!» طغیان ناگهانی احساسات شائول حاکی از مشکلی است که او مکرراً با آن روبرو می‌شود: بی‌ثباتی. شائول مانند برگی که در اثر باد به این سو و آن سو حرکت می‌کند، بین احساسات و اعتقاداتش در نوسان بود. هر چیزی که می‌گفت و هر کاری که می‌کرد برای انگیزه‌های خودخواهانه‌اش بود، چون او برای خودش زندگی می‌کرد. برای مثال شائول گفت که خانواده‌اش «کم‌اهمیت‌ترین» خانواده از «کوچکترین» قبیله اسرائیل است؛ اما در ^{۱:۹} درست عکس این مطلب را می‌بینیم. شائول نمی‌خواست با مسؤولیتی که خدا او را برای آن خوانده بود، روبرو شود. در موقعیتی دیگر، شائول مقداری غنایم جنگی نگه داشت که مجاز نبود؛ سپس کوشید گناه را به گردن سربازانش بیندازد (^{۲۱:۱۵})، در حالی که ادعا می‌کرد آنها این غنائم را واقعاً برای قربانی کردن برای خدا گرفته بودند (^{۱۵:۱۵}). با آنکه خدا شائول را دعوت کرده بود و رسالتی برای زندگی‌اش در نظر داشت، اما دائماً با حسادت، احساس

قوم او پادشاهی کنی. ^۲وقتی امروز از نزد من بروی در سرحد بنیامین، کنار قبر راحیل، در صلّح با دو مرد روبرو خواهی شد. آنها به تو خواهند گفت که پدرت الاغها را پیدا کرده و حالا برای تو نگران است و می گوید: چطور پسرم را پیدا کنم؟ ^۳بعد وقتی به درخت بلوط تابور رسیدی سه نفر را می بینی که به بیت تیل می روند تا خدا را پرستش نمایند. یکی از آنها سه بزغاله، دیگری سه قرص نان و سومی یک مشک شراب همراه دارد. ^۴آنها به تو سلام کرده، دو نان به تو خواهند داد و تو آنها را از دست ایشان می گیری. ^۵بعد از آن به کوه خدا در جبعه خواهی رفت که اردوگاه فلسطینی ها در آنجاست. وقتی به شهر نزدیک شدی با عده ای از انبیا روبرو خواهی شد که از کوه به زیر می آیند و با نغمه چنگ و دف و نی و بربط نوازندگان، نبوت می کنند. ^۶در همان موقع، روح خداوند بر تو خواهد آمد و تو نیز با ایشان نبوت خواهی

۲:۱۰
پیدا ۱۹:۳۵ ؛ ۷:۴۸

۳:۱۰
پیدا ۲۸:۱۶ و ۲۲:۳۵ ؛ ۷:۳۱

۵:۱۰
اسمو ۱۹:۲۰
۲ پاد ۳:۱۵ و ۳:۱۵
۱ توا ۲۵:۱

۶:۱۰
اعد ۲۹ و ۲۵:۱۱
داو ۳:۱۰ ؛ ۶:۱۴
اسمو ۱۳:۱۶ ؛ ۱۹:۳۳ و ۲۴

مراکز مذهبی و سیاسی قوم اسرائیل

جلجال
شیلوه
شکیم
رامه
مصفه
بیت تیل
جبعه
جبعون
اورشليم

یوشع ۱۹:۴ ؛ داوران ۱:۲ ؛ هوشع ۱۵:۴ ؛ میکاه ۵:۶
یوشع ۱۰:۱۸ ؛ ۱۰:۱۹ ؛ ۵۱:۱۸ ؛ داوران ۳۱:۱۸ ؛ اسموئیل ۳:۱ ؛ ارمیا ۱۲:۷-۱۴
یوشع ۱:۲۴
اسموئیل ۱۷:۷ ؛ ۴:۸
داوران ۱۱:۱۱ ؛ ۱:۲۰ ؛ اسموئیل ۱۷:۱۰
داوران ۲۶:۲۰ ؛ ۱۸:۲۶ ؛ اسموئیل ۳:۱۰ ؛ هوشع ۱۵:۴
اسموئیل ۲۶:۱۰
۱ پادشاهان ۴:۳ ؛ ۲ تواریخ ۲:۱ و ۳
۱ پادشاهان ۱:۸ ؛ مزمو ۱:۴۸

طی دوره داوران، سرزمین اسرائیل احتمالاً بیش از یک پایتخت داشته است. شاید این توجیهی باشد بر اینکه چرا در کتاب های کتاب مقدس همزمان به چند شهر اشاره می شود. سموئیل اسرائیلی ها را در مصفه گرد آورد، همان جایی که شائول را به عنوان اولین پادشاه ایشان تدهین کرد. تا این زمان، به نظر می رسد که مقر سیاسی قوم، مرکز مذهبی نیز به شمار می رفت. شهرهای بالا شهرهایی هستند که احتمالاً از زمان یوشع، هم مراکز مذهبی اسرائیل بودند و هم مراکز سیاسی. شاید شائول اولین رهبر اسرائیلی بود که مرکز مذهبی قوم (احتمالاً مصفه) را از مرکز سیاسی آن (جبعه؛ اسموئیل ۴:۱۱ ؛ ۱:۲۶) جدا ساخت. قدرت سیاسی قوم برای مدتی رو به فزونی گذاشت. اما وقتی شائول و خادمینش از اطاعت خدا سر باز زدند، حسادت و نزاع داخلی خیلی زود قوم را از درون تضعیف کرد. وقتی داود پادشاه شد، صندوق عهد را به اورشليم، پایتخت خود، آورد. بعداً سلیمان پادشاه مراکز مذهبی و سیاسی را به طور کامل در اورشليم متمرکز ساخت.

۶:۱۰ چطور ممکن بود شائول اینقدر از روح پر شود و بعد مرتکب چنین اعمال شیرانه ای گردد؟ در سرتاسر عهدعتیق، روح خدا به طور موقت بر شخص «قرار می گرفت» تا خدا بتواند برای انجام اعمال بزرگ از او استفاده کند. هر وقت که خدا داوری را فرا می خواند تا قوم را نجات دهد، این اتفاق به دفعات برای هریک از

کرد و به شخص دیگری تبدیل خواهی شد.^۷ وقتی این علامت‌ها را دیدی، هر چه از دستت برآید انجام بده، زیرا خدا با تو خواهد بود.^۸ بعد به جلجال برو و در آنجا هفت روز منتظر من باش تا بیایم و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی به خدا تقدیم کنم. وقتی بیایم به تو خواهم گفت که چه باید بکنی.»

^۹وقتی شائول از سموئیل جدا شد تا برود، خدا قلب تازه‌ای به او بخشید و همان روز تمام پیشگویی‌های سموئیل به حقیقت پیوست.

^{۱۰}وقتی شائول و نوکرش به جبعه رسیدند، گروهی از انبیا به او برخوردند. ناگهان روح خدا بر شائول آمد و او نیز همراه آنها شروع به نبوت کردن نمود.^{۱۱} کسانی که شائول را می‌شناختند وقتی او را دیدند که نبوت می‌کند متعجب شده، به یکدیگر گفتند: «چه اتفاقی برای پسر قیس افتاده است؟ آیا شائول هم نبی شده است؟»^{۱۲} یک نفر از اهالی آنجا گفت: «مگر نبی بودن به اصل و نسب ربط دارد؟» و این یک ضرب‌المثل شد: «شائول هم نبی شده است.»

^{۱۳}وقتی شائول از نبوت کردن فارغ شد به بالای کوه رفت.

^{۱۴}آنگاه عموی شائول او و نوکرش را دید و پرسید: «کجا رفته بودید؟»

شائول جواب داد: «به جستجوی الاغها رفتیم ولی آنها را پیدا نکردیم، پس نزد سموئیل رفتیم.»

^{۱۵}عمویش پرسید: «او چه گفت؟»

مردم شائول را به عنوان پادشاه می‌پذیرند

^{۱۶}شائول جواب داد: «او گفت که الاغها پیدا شده‌اند.» ولی شائول درباره آنچه سموئیل راجع به پادشاه شدنش گفته بود، چیزی به عموی خود نگفت.

کسی را برای انجام اراده‌اش به کار گیرد، اما فقط در کسانی ساکن می‌شود که به عیسی مسیح ایمان دارند و به قربانی او برای نجات خود مطمئن می‌باشند.

۱۰:۱۰ تا ۱۱:۱۰ نبی کسی است که سخنان خدا را بیان می‌کند. با آنکه خدا به انبیای زیادی می‌گفت که بعضی از وقایع را پیشگویی کنند، اما چیزی که خدا اکثراً از آنها می‌خواست این بود که به مردم تعلیم دهند و آنها را ترغیب کنند تا در زندگی خود به او وفادار باشند. وقتی دوستان شائول سخنان الهامی را از دهان او شنیدند، تعجب کردند و گفتند: «آیا شائول هم نبی شده است؟» سؤال آنها بیانگر تعجب ایشان از این بود که شائول دنیوی، اینک مذهبی شده بود. سؤال آنها معادل است با این سؤال: «آیا او مذهب اختیار کرده است؟»

ایشان می‌افتاد (داوران ۳: ۱۰-۸). این امر اثری دائمی و پایدار نداشت، بلکه تجلی موقت روح القدس بود. این امر از بسیاری از جهات، مطابق است با «پر شدن» از روح القدس در عهدجدید. اما، بعضی اوقات در عهدعتیق، روح حتی بر بی‌ایمانان نیز قرار می‌گرفت تا آنها را به انجام کارهای غیر عادی قادر سازد (اعداد ۲۴؛ ۲ توراخ ۲۲: ۳۶ و ۲۳). شائول در سالهای اولیه پادشاهی‌اش، در نتیجه کار روح القدس، «رفتار جدیدی» داشت (۱۰: ۱-۱۰). اما وقتی قدرتش فزونی یافت، غرورش نیز زیاد شد. پس از مدتی، او از پیروی کامل خدا دست کشید؛ به همین جهت، روح خدا از او دور شد (۱۶: ۱۴)، و رفتار خوب او به تدریج از میان رفت. روح در شخص «ساکن» نمی‌شد، بلکه «کنترل» زندگی‌اش را به دست می‌گرفت. روح القدس می‌تواند هر

۸:۱۰

اسمو ۷:۱۶؛ ۱۱:۱۴ و ۱۵؛
۱۳:۷؛ ۱۵:۲۳

۹:۱۰

اسمو ۱۰:۶

۱۱:۱۰

اسمو ۱۹:۲۴

عا ۷:۱۴ و ۱۵

متی ۱۳:۵۴-۵۷

۱۴:۱۰

اسمو ۹:۳

۱۶:۱۰

اسمو ۹:۲۰

۱۷ سموئیل همهٔ مردم اسرائیل را در مصفه به حضور خداوند جمع کرد،^{۱۸} و از جانب خداوند، خدای اسرائیل این پیغام را به ایشان داد: «من شما را از مصر بیرون آوردم و شما را از دست مصریان و همهٔ قوم‌هایی که بر شما ظلم می‌کردند، نجات دادم. اما شما مرا که خدایتان هستم و شما را از سختیها و مصیبت‌ها رهانیده‌ام، امروز رد نموده، گفتید: ما پادشاهی می‌خواهیم که بر ما حکومت کند. پس حال با قبیله‌ها و خاندانهای خود در حضور خداوند حاضر شوید.»

۲۰ سموئیل قبیله‌ها را به حضور خداوند فراخواند. سپس قرعه انداخته شد و قبیلهٔ بنیامین انتخاب شد.^{۲۱} آنگاه او خاندان‌های قبیلهٔ بنیامین را به حضور خداوند خواند و خاندان مَطری انتخاب گردید و از این خاندان قرعه به نام شائول، پسر قیس درآمد. ولی وقتی شائول را صدا کردند، او در آنجا نبود.^{۲۲} آنها برای یافتن او از خداوند کمک طلبیدند و خداوند به ایشان فرمود که او خود را در میان بار و بنهٔ سفر پنهان کرده است.^{۲۳} پس دویدند و او را از آنجا آوردند. وقتی او در میان مردم ایستاد یک سر و گردن از همه بلندتر بود.

۲۴ آنگاه سموئیل به مردم گفت: «این است آن پادشاهی که خداوند برای شما برگزیده است. در میان قوم اسرائیل نظیر او پیدا نمی‌شود!» مردم فریاد زدند: «زنده باد پادشاه!»

۱۷:۱۰

داور ۱:۲۰

اسمو ۷:۵۵

۱۸:۱۰

یوش ۵:۲۴

داو ۸:۶

اسمو ۸:۷۶

۲۰:۱۰

یوش ۱۶:۷

اسمو ۱:۱۴

اعما ۲۴:۲۵

۲۲:۱۰

اعد ۲۱:۲۷

۲۳:۱۰

اسمو ۲:۹؛ ۷:۱۶

۲۴:۱۰

پاد ۱:۲۵ و ۳۴:۳۹

پاد ۲:۱۱

یا نه بدهد. از متن کتاب مقدس مشخص نیست که در تاجگذاری شائول، آیا سموئیل در مقام کاهن عمل می‌کرد، یا اینکه در این وقت کاهن اعظمی روی کار بود.

۲۲:۱۰ وقتی قرار شد پادشاه انتخاب شود، شائول می‌دانست که او آن کسی است که باید پادشاه شود (۱:۱۰). اما به جای آنکه جلو بیاید، خود را در میان بارهای سفر پنهان کرد. ما اغلب خود را از مسؤولیت‌های مهم پنهان می‌سازیم چون از شکست، از اینکه مردم چه فکری خواهند کرد می‌ترسیم، یا شاید مطمئن نیستیم که چگونه به انجام آن مبادرت ورزیم.

۲۴:۱۰ شائول که کمی قبل کشاورزی بود در جستجوی الاغها، اینک پادشاه بود. اگر چه او بلندقامت، خوش اندام، و ثروتمند بود، اما عجیب به نظر می‌رسد که خدا شخصی چون او را به پادشاهی برگزید، زیرا او فردی روحانی و مذهبی نبود. اما خدا همیشه افراد را مطابق چارچوبهای انسانی انتخاب نمی‌کند. شاید حتی او کسی را انتخاب نکند که بیش از همه استحقاق آن کار را داشته باشد؛ او اکثراً کسی را بر می‌گزیند که هدف غایی او را به بهترین نحو عملی سازد. بعضی اوقات این به معنای انتخاب رهبری ضعیف برای تعلیم درسی ارزشمند به مردم است. شاید خدا بخواهد شما را برای کاری بزرگ به کار برد؛ یا شاید کس دیگری را انتخاب کند که به نظر ناتوان می‌رسد.

۱۹:۱۰ پادشاه حقیقی قوم اسرائیل خدا بود، اما قوم پادشاه دیگری خواستند. یک لحظه فکر کنید! آنها کسی را می‌خواستند که به جای خدا هادی و رهبرشان باشد! انسان در تمام طول تاریخ خدا را رد کرده است و امروز نیز همان کار را می‌کند. آیا شما با پشت کردن به خدا و پذیرفتن افراد یا چیزهای دیگر به عنوان «پادشاه» یا اولویت زندگی خود، او را رد می‌کنید؟ از تعداد دفعاتی که خدا را رد کرده‌اید درس عبرت بگیرید، و به مواقعی که خدا را رد می‌کنید، حساس باشید.

۲۰:۱۰ اسرائیلی‌ها نخستین پادشاه خود را با «قرعه مقدس» انتخاب کردند؛ این قرعه مقدس احتمالاً با استفاده از اوریم و تمیم، یعنی دو سنگ مسطح که کاهن اعظم با خود داشت، انجام می‌شد. این حقیقت که شائول انتخاب شد شاید تصادفی به نظر برسد، اما در واقع عکس این بود، چون خدا به اسرائیلی‌ها دستور داده بود که اوریم و تمیم را بسازند تا در مواقعی مانند این، برای اهدافی خاص از خدا مشورت بگیرند (خروج ۲۸:۳۰ و ۳۱؛ اعداد ۲۷:۱۲-۲۱). اسرائیلی‌ها با استفاده از اوریم و تمیم، تصمیم الهی را با دستهای خود می‌گرفتند و سپس آن را به خدا واگذار می‌کردند.

فقط کاهن اعظم می‌توانست از اوریم و تمیم استفاده کند؛ این دو سنگ طوری طراحی شده بود که فقط جواب بله

۲۵:۱۰
تث ۱۵:۱۷
اسمو ۱۸:۱۱

۲۵ سموئیل بار دیگر، حقوق و وظایف پادشاه را برای قوم توضیح داد و آنها را در کتابی نوشته، در مکانی مخصوص به حضور خداوند نهاد؛ سپس مردم را به خانه‌هایشان فرستاد.

۲۷:۱۰
پاد ۲۴:۱۰
مز ۱۰:۷۲

۲۶ چون شائول به خانه خود در جبعه مراجعت نمود، خدا عده‌ای از مردان نیرومند را برانگیخت تا همراه وی باشند. ^{۲۷} اما بعضی از افراد ولگرد و هرزه فریاد بر آورده، می‌گفتند: «این مرد چطور می‌تواند ما را نجات دهد؟» پس او را تحقیر کرده، برایش هدیه نیاوردند ولی شائول اعتنایی نکرد.

شائول سپاه عمونی‌ها را شکست می‌دهد

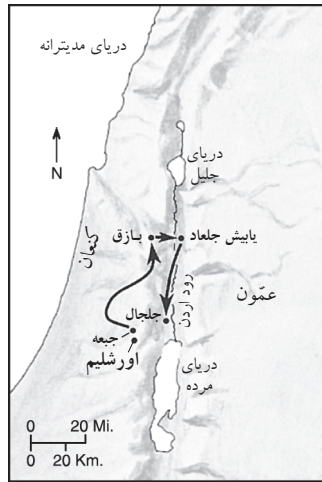
۱:۱۱
داو ۸:۲۱ ؛ ۶:۴:۱۱
اسمو ۱۱:۳۱

۱۱ در این موقع ناحاش، پادشاه عمونی با سپاه خود بسوی شهر یابیش جلعاد که متعلق به اسرائیل بود حرکت کرده، در مقابل آن اردو زد. اما اهالی یابیش به ناحاش گفتند: «با ما پیمان صلح ببند و ما تو را بندگی خواهیم کرد.»

اسرائیل متفاوت از همتایان بت‌پرست خود حکومت خواهد کرد.

۲۶:۱۰ از آنجا که سرزمین اسرائیل در این وقت پایتخت سیاسی نداشت، شائول به زادگاه خود، جبعه که سرانجام اولین پایتخت حکومت شد، باز گشت. با رفتن شائول به جبعه، برای نخستین بار مرکز سیاسی اسرائیل از مرکز مذهبی جدا شد. در این وقت، مرکز مذهبی در رامه بود. ۲۷ و ۲۶:۱۰ بعضی از مردان، ملازمان دائمی شائول شدند، اما بعضی دیگر او را تحقیر کردند. رهبران همیشه مورد انتقاد واقع می‌شوند، چون ایشان در موضعی بسیار آسیب‌پذیر قرار دارند. در این وقت، شائول به کسانی که با او مخالف به نظر می‌رسیدند اعتنایی نکرد، اگر چه بعداً توجه کردن به مخالفت‌ها او را از درون تباه ساخت (۱۶-۱۴:۱۸ ؛ ۱۹-۱:۳ ؛ ۲۶-۱۷:۲۱). اگر در مقام رهبری قرار دارید، به انتقادهای سازنده گوش دهید، اما وقت و نیروی پر بهای خود را صرف خودخوری به‌خاطر کسانی که ممکن است با شما مخالفت ورزند، نکنید. در عوض، توجه خود را معطوف کسانی سازید که آماده و حاضرند به شما کمک کنند.

۱:۱۱ در این موقع، مردم اسرائیل در مقابل تجاوز قبایل غارتگر از قبیل این عمونی‌های شرق رود اردن، بسیار آسیب‌پذیر بودند. رهبری شائول در جنگ علیه این قبيله جنگ‌طلب به اتحاد قوم کمک کرد و ثابت نمود که او فرمانده نظامی قابلی است. پادشاهی شائول با نجات قوم از رسوایی و گذشتن از کشتن کسانی که از او انتقاد کرده بودند، مستحکم شد.



شائول عمونی‌ها را شکست می‌دهد
عمونی‌ها آماده حمله به یابیش جلعاد شدند. مردم یابیش قاصدان نزد شائول در جبعه فرستادند تا از او کمک بخواهند. شائول سپاهی را در بازق بسیج کرد و بعد بر عمونی‌ها تاخت. بعد از جنگ، اسرائیلی‌ها به جلعاد باز گشتند تا شائول را برای پادشاهی تاجگذاری کنند.

۲۵:۱۰ پادشاهان قوم اسرائیل، بر خلاف پادشاهان سایر اقوام، وظایف خاصی داشتند که از پیش برای آنها تأیین شده بود (تثیه ۲۰-۱۴:۱۷). پادشاهان بت‌پرست، خدایان محسوب می‌شدند؛ آنها خودشان قوانین خود را وضع می‌کردند و مسؤولیتی در قبال هیچ کس نداشتند. بر عکس، پادشاه قوم اسرائیل در قبال مرجع بالاتری مسؤول بود، و آن خداوند آسمان و زمین بود. حالا اسرائیلی‌ها همانطور که می‌خواستند، و مانند هر قوم دیگری، پادشاه داشتند. اما خدا که هم نسبت به پادشاه و هم مردم محبت داشت، می‌خواست مطمئن شود که پادشاه قوم

ناحاش گفت: «به یک شرط، و آن اینکه چشم راست همه شما را در بیاورم تا باعث ننگ و رسوایی تمام اسرائیل شود!»

ریش سفیدان یابیش گفتند: «پس هفت روز به ما مهلت دهید تا قاصدانی به سراسر اسرائیل بفرستیم. اگر هیچکدام از برادران ما به کمک ما نیامدند آنوقت شرط شما را می‌پذیریم.»

وقتی قاصدان به شهر جبعه که وطن شائول بود رسیدند و این خبر را به مردم دادند، همه به گریه و زاری افتادند. ^۵در این موقع شائول همراه گاوهایش از مزرعه به شهر برمی‌گشت. او وقتی صدای گریه مردم را شنید، پرسید: «چه شده است؟» آنها خبری را که قاصدان از یابیش آورده بودند، برایش بازگو نمودند. ^۶وقتی شائول این را شنید، روح خدا بر او قرار گرفت و او بسیار خشمگین شد. ^۷پس یک جفت گاو گرفت و آنها را تکه‌تکه کرد و به دست قاصدان داد تا به سراسر اسرائیل ببرند و بگویند هر که همراه شائول و سموئیل به جنگ نرود، گاوهایش این چنین تکه‌تکه خواهند شد. ترس خداوند، بنی اسرائیل را فرا گرفت و همه با هم نزد شائول آمدند. ^۸شائول ایشان را در بازق شمرد. سیصد هزار نفر از اسرائیل و سی هزار نفر از یهودا بودند.

^۹آنگاه شائول قاصدان را با این پیغام به یابیش جلعاد فرستاد: «ما فردا پیش از ظهر، شما را نجات خواهیم داد.» وقتی قاصدان برگشتند و پیغام را رساندند، همه اهالی شهر خوشحال شدند. ^{۱۰}آنها به دشمنان خود گفتند: «فردا تسلیم شما خواهیم شد تا هر طوری که می‌خواهید با ما رفتار کنید.»

^{۱۱}فردای آن روز، صبح زود شائول با سپاه خود که به سه دسته تقسیم کرده بود بر عمونیها حمله برد و تا ظهر به کشتار آنها پرداخت. بقیه سپاه، دشمن چنان متواری و پراکنده شدند که حتی دو نفرشان در یکجا نماندند.

۴:۱۱

اسمو ۱۰:۲۶؛ ۲:۱۴؛ ۴:۳۰

۵:۱۱

پاد ۱۹:۱۹

۶:۱۱

داو ۱۰:۳؛ ۳۴:۶

اسمو ۱۰:۷؛ ۱۰:۷

۷:۱۱

داو ۱۹:۲۹؛ ۱:۲۰

۸:۱۱

داو ۴:۱۰

۱۱:۱۱

داو ۷:۱۶؛ ۴۳:۹

شائول برای برقراری عدالت و آزادی استفاده کرد. وقتی بی‌عدالتی یا گناه، شما را به خشم می‌آورد، از خدا بخواهید به شما نشان دهد که چطور این خشم را به راههای سودمند سوق دهید تا تغییر سازنده‌ای به ارمغان بیاورد.

۸:۱۱ از یهودا، یکی از ۱۲ قبیله اسرائیل، اغلب جدا از ۱۱ قبیله دیگر نام برده می‌شود. دلایل متعددی برای این کار وجود دارد. یهودا بزرگترین قبیله بود (اعداد ۱:۲۰-۴۶)، و بیشتر پادشاهان قوم اسرائیل از این قبیله ظهور کردند (پیدایش ۴۹:۱۲-۱۸). بعدها یهودا یکی از معدود قبایلی بود که بعد از یک قرن اسارت به‌دست دشمن، به‌سوی خدا باز گشت. از طرفی یهودا قبیله‌ای بود که قرار بود مسیحی‌ای موعود از آن ظهور کند (میکاه ۵:۲).

۳:۱۱ چرا ناحاش هفت روز به مردم شهر یابیش جلعاد مهلت داد تا سپاهی برای خود فراهم کنند؟ چون وضع قوم اسرائیل هنوز آشفته بود، ناحاش شرط بست که کسی برای یاری شهر نخواهد آمد. او امیدوار بود که بدون جنگ و درگیری شهر را بگیرد. از طرفی شاید او آماده حمله به شهر نبود، چون محاصره دیوارهای شهر هفته‌ها یا ماهها طول می‌کشید.

۶:۱۱ خشم احساس نیرومندی است. خشم اغلب مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد، زیرا از طریق سخنان یا حرکات خشنونت‌آمیز برای آزار دیگران به کار می‌رود. اما خشمی که متوجه گناه و بدرفتاری دیگران است، گناه نیست. شائول از تهدید عمونی‌ها مبنی بر تحقیر اسرائیلی‌ها و بدرفتاری با آنها به خشم آمد. خدا از خشم

۱۲:۱۱ مردم به سموئیل گفتند: «کجا هستند آن افرادی که می‌گفتند شائول نمی‌تواند پادشاه ما باشد؟ آنها را به اینجا بیاورید تا همه را بکشیم؟»^{۱۳} اما شائول پاسخ داد: «امروز نباید کسی کشته شود، چون خداوند امروز اسرائیل را رهانیده است.»

۱۴:۱۱ آنگاه سموئیل به مردم گفت: «بیاید به جلجال برویم تا دوباره پادشاهی شائول را تأیید کنیم.»

۱۵:۱۱ پس همه به جلجال رفتند و در حضور خداوند شائول را پادشاه ساختند. بعد قربانی‌های سلامتی به حضور خداوند تقدیم کردند و شائول و همه مردم اسرائیل جشن گرفتند.

سموئیل برکت خدا را به مردم یادآوری می‌کند

۱۲ سموئیل به مردم اسرائیل گفت: «هر چه از من خواستید برای شما انجام دادم. پادشاهی برای شما تعیین نمودم. ^۲حال، او شما را رهبری می‌کند. پسرانم نیز در خدمت شما هستند. ولی من پیر و سفید مو شده‌ام و از روزهای جوانی‌ام تا به امروز در میان شما زندگی کرده‌ام. ^۳اینک که در حضور خداوند و پادشاه برگزیده او ایستاده‌ام، به من بگویید گاو و الاغ چه کسی را به زور گرفته‌ام؟ چه کسی را فریب داده‌ام و به که ظلم کرده‌ام؟ از دست چه کسی رشوه گرفته‌ام تا حق را ندیده بگیرم؟ اگر چنین کرده‌ام حاضرم جبران کنم.» همه در جواب وی گفتند: «تو هرگز کسی را فریب نداده‌ای، بر هیچکس ظلم نکرده‌ای و رشوه نگرفته‌ای.»

۵ سموئیل گفت: «خداوند و پادشاه برگزیده او، امروز شاهند که شما عیبی در من نیافتید.»

مردم گفتند: «بلی، همینطور است.»

۶ سموئیل گفت: «این خداوند بود که موسی و هارون را برگزید و اجداد

۱۲:۱۱

اسمو ۱۰:۲۷

لو ۱۹:۲۷

۱۳:۱۱

خرو ۱۳:۱۴

اسمو ۱۴:۴۵؛ ۱۹:۵

اسمو ۱۹:۲۲

۱۴:۱۱

اسمو ۱۰:۸

۲:۱۲

اسمو ۳:۱۹؛ ۱۹:۲۰؛ ۲۰:۴

۵:۸

۳:۱۲

خرو ۲۳:۸

اعد ۱۶:۱۵

تث ۱۶:۱۹

۴:۱۲

اسمو ۳:۸

۵:۱۲

خرو ۲۲:۴

مز ۱۷:۳

۶:۱۲

خرو ۶:۲۶

داور ایشان ادامه داد، اما شائول به تدریج کنترل سیاسی و نظامی روزافزونی بر قبایل یافت (نگاه کنید به ۷:۱۵).

۱۲:۱-۳ سموئیل از مردم اسرائیل خواست که بگویند در طول مدت داوری او، چه خطایی از او سر زده است؛ به این ترتیب، به آنها یادآوری می‌کرد که می‌توانند مطمئن باشند که او حقیقت را می‌گوید. او همچنین به آنها یادآوری می‌کرد که داشتن پادشاه فکر خود آنها بود، نه فکر او. سموئیل مردم را برای توفان معجزه‌آسایی که در ۱۲:۱۶-۱۹ آمده است، آماده می‌کرد تا وقتی به‌خاطر انگیزه‌های خودخواهانه خود تنبیه شدند، نتوانند گناه را به گردن او بیندازند.

۱۱:۱۵ اسرائیلی‌ها وقتی اولین پادشاه خود را تاجگذاری کردند، قربانی‌های سلامتی تقدیم نمودند. دستورالعمل‌های مربوط به این قربانی‌ها در لاویان فصل ۳ داده شده است. قربانی سلامتی بیانگر سپاسگزاری و قدردانی از خدا بود و نماد سلامتی و آرامشی است که بر کسانی قرار می‌گیرد که او را می‌شناسند و مطابق فریاض او زندگی می‌کنند. اگر چه خدا نمی‌خواست قومش پادشاهی انسانی داشته باشند، اما مردم با قربانی‌های سلامتی نشان دادند که هنوز او پادشاه حقیقی آنهاست. بدبختانه، این نگرش همانطور که خدا پیشگویی کرده بود، دوامی نداشت (۸:۱۹-۷).

۱۲:۱ سموئیل به خدمت مردم به‌عنوان کاهن، نبی، و

شما را از مصر بیرون آورد. ^۷حال، در حضور خداوند بایستید تا کارهای شگفت‌انگیز خداوند را که در حق شما و اجدادتان انجام داده است به یاد شما آورم:

^۸«وقتی بنی‌اسرائیل در مصر بودند و برای رهایی خود به حضور خداوند فریاد برآوردند، خداوند موسی و هارون را فرستاد و ایشان بنی‌اسرائیل را به این سرزمین آوردند. ^۹اما بنی‌اسرائیل از خداوند، خدای خود روگردان شدند. پس خدا هم آنها را مغلوب سیسرا سردار سپاه حاصور، و فلسطینی‌ها و پادشاه موآب نمود. ^{۱۰}آنها نزد خداوند فریاد برآورد، گفتند: ما گناه کرده‌ایم، زیرا از پیروی تو برگشته‌ایم و بت‌های بلع و عشتاروت را پرستیده‌ایم. حال، ما را از چنگ دشمنانمان برهان و ما فقط تو را پرستش خواهیم کرد. ^{۱۱}پس خداوند جدعون، باراق، یفتاح و سرانجام مرا فرستاد تا شما را از دست دشمنان نجات دهیم و شما در امنیت زندگی کنید. ^{۱۲}اما وقتی ناحاش، پادشاه بنی‌عمون را دیدید که قصد حمله به شما را دارد، نزد من آمدید و پادشاهی خواستید تا بر شما سلطنت کند و حال آنکه خداوند، خدایتان پادشاه شما بود. ^{۱۳}پس این است پادشاهی که شما برگزیده‌اید. خود شما او را خواسته‌اید و خداوند هم خواست شما را اجابت نموده است.

^{۱۴}«حال اگر خداوند را احترام کرده، او را عبادت نمایید و احکام او را بجا آورده، از فرمانش سرپیچی نکنید، و اگر شما و پادشاه شما خداوند، خدای خود را پیروی نمایید، همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت؛ ^{۱۵}اما اگر برخلاف دستورات خداوند، خدایتان رفتار کنید و به سخنان او گوش ندهید، آنگاه شما را مثل اجدادتان مجازات خواهد کرد.

^{۱۶}«حال، بایستید و این معجزه عظیم خداوند را مشاهده کنید. ^{۱۷}مگر نه اینکه در این فصل که گندم را درو می‌کنند از باران خبری نیست؟ ولی من دعا می‌کنم خداوند رعد و برق ایجاد کند و باران بباراند تا بدانید که کار خوبی نکردید که پادشاه خواستید چون با این کار، گناه بزرگی نسبت به خدا مرتکب شدید.»

۷:۱۲

تث ۹:۴

داو ۱۱:۵

مز ۴:۷۸

میخا ۴:۶

۸:۱۲

خرو ۲۵:۲۳-۲۴؛ ۱۰:۳؛

۱۶:۱۴-۴

۹:۱۲

تث ۱۸:۳۲

داو ۷:۳؛ ۷:۱۰؛ ۱:۱۳

مز ۲۱:۱۰-۶

۱۰:۱۲

داو ۱۵:۳؛ ۱۰:۱۰؛ ۱۶و۱۵

۱۱:۱۲

داو ۶:۴؛ ۳۲:۶؛ ۱:۱۱

اسمو ۱۹:۱و۲۰

عبر ۳۲:۱۱

۱۲:۱۲

داو ۲۴و۲۳-۸

۱۳:۱۲

هو ۱۱:۱۳

۱۴:۱۲

یوش ۲۰و۱۴-۲۴

مز ۱۵:۱۲-۸

اش ۱۰:۳

۱۵:۱۲

تث ۱۵:۲۸

یوش ۲۰:۲۴

اش ۲۰و۲۱-۲۰

۱۷:۱۲

یوش ۱۲:۱۰

مز ۶:۹۹

ار ۱:۱۵

۱۷:۱۲ وقت درو گندم در ماههای خرداد و تیر بود، یعنی در حدود پایان فصل خشک. از آنجا که باران در این زمان از سال به ندرت می‌بارید، توفانی عظیم واقع‌ای معجزه‌آسا محسوب می‌شد. اما بارش باران طی فصل درو گندم می‌توانست محصول را از بین ببرد و موجب ضایع شدن سریع آن شود. این واقعه غیرعادی ناخشنودی خدا از خواسته قوم اسرائیل را مبنی بر داشتن پادشاه، نشان می‌داد.

۱۵:۱۲-۱۲ خدا خواسته قوم را مبنی بر داشتن پادشاه اجابت کرد، اما فرامین و مقررات او برای زندگی تغییری نکرد. خدا می‌بایست پادشاه حقیقی ایشان باشد، و هم شائول و هم مردم می‌بایست تابع احکام او باشند. هیچ کس از اطاعت از احکام خدا معاف نیست. هیچ یک از امور انسانی از حوزه قضایی خدا خارج نیست. خدا پادشاه حقیقی هر جنبه از زندگی است. ما باید پادشاهی او را اذعان بداریم و با اطاعت و سرسپردگی مطیع او باشیم.

^{۱۸} اسپس، سموئیل در حضور خداوند دعا کرد و خداوند رعد و برق و باران فرستاد و مردم از خداوند و از سموئیل بسیار ترسیدند. ^{۱۹} آنها به سموئیل گفتند: «در حضور خداوند، خدای خود برای ما دعا کن تا نمیریم؛ زیرا با خواستن پادشاه بار گناهان خود را سنگین تر کردیم.»

^{۲۰} سموئیل به آنها گفت: «ترسید! درست است که کار بدی کرده‌اید، ولی سعی کنید بعد از این با تمام وجود، خداوند را پرستش نمایید و به هیچ وجه از او روگردان نشوید. ^{۲۱} بتها را عبادت نکنید چون باطل و بی‌فایده‌اند و نمی‌توانند به داد شما برسند. ^{۲۲} خداوند بخاطر حرمت نام عظیم خود، هرگز قوم خود را ترک نخواهد کرد، زیرا خواست او این بوده است که شما را قوم خاص خود سازد. ^{۲۳} و اما من، محال است که از دعا کردن برای شما دست بکشم، و چنین گناهی نسبت به خداوند مرتکب شوم. من هر چه را که راست و نیکوست به شما تعلیم می‌دهم. ^{۲۴} شما باید خداوند را احترام کنید و از صمیم قلب او را عبادت نمایید و در کارهای شگفت‌انگیزی که برای شما انجام داده است تفکر کنید. ^{۲۵} اما اگر به گناه ادامه دهید، هم شما و هم پادشاهتان هلاک خواهید شد.»

۲۰:۱۲
خرو ۲۰:۲۰
تث ۱۶:۱۱
۲۱:۱۲
اش ۲۹:۴۱
حب ۱۸:۲
اقرن ۴:۸
۲۲:۱۲
خرو ۱۲:۳۲
اعد ۱۳:۱۴
تث ۶:۷، ۶:۳۱
۱ پتر ۹:۲
۲۳:۱۲
امت ۱۱:۴
روم ۹:۱
کول ۹:۱
۱ تسلا ۱:۳
۲۴:۱۲
تث ۲۱:۱۰
جا ۱۳:۱۲
روم ۱:۱۲
۲۵:۱۲
اش ۲۰:۱
هو ۳:۱۰

می‌گشت. شائول امور روحانی را اغلب از روی انجام وظیفه به‌جا می‌آورد، نه از صمیم قلب. سموئیل امیدوار بود که خدا دعاهایش را مستجاب کند و دل شائول را دگرگون سازد.

۲۴:۱۲ در این فصل، این دومین باری است که سموئیل به مردم یادآوری می‌کند که وقتی را صرف کنند تا نیکویی‌های خدا را در حق خود به یاد آورند (نگاه کنید به ۷:۱۲). وقت صرف کردن برای تأمل و تفکر این امکان را به ما می‌دهد که توجه خود را متمرکز لطف و محبت خدا سازیم و ایمانمان را تقویت بخشیم. بعضی اوقات ما کوتاهی می‌کنیم و وقت کافی برای تأمل در باره همه کارهایی که خدا تا به حال برای ما انجام داده است، صرف نمی‌کنیم. این را برای خود عادت بسازید که کارهایی را که خدا برایتان کرده است، مرور کنید تا به این ترتیب با قلبی شکرگزار زندگی خود را به‌سر برید.

۲۵:۱۲ اگر ما به گناه کردن ادامه دهیم، از مشارکت با خدا بهره‌مند نخواهیم شد و عاقبت خود را نابود خواهیم ساخت. دست نکشیدن از عادات ویرانگر، افکار فاسد، نفرت‌های پنهان، و قصور در توجه کردن به کلام خدا، نمونه‌هایی است از «ادامه به گناه کردن».

۲۲:۱۲ چرا خدا اسرائیل را قومی خاص گردانید؟ خدا آنها را به دلیل استحقاقشان بر نگزید (تثیه ۷:۷ و ۸)، بلکه به این دلیل که وسیله‌ای باشند که خدا از طریق مسیحای موعود همه بشر را برکت دهد (پیدایش ۱۲:۱-۳). خدا هرگز قوم خود را ترک نکرد؛ بلکه چون آنها قوم خاص او بودند، بارها ایشان را به‌خاطر ناپااعتی‌شان تنبیه کرد.

۲۳:۱۲ آیا قصور در دعا کردن برای دیگران گناه است؟ از سخنان سموئیل به‌نظر می‌رسد که او اشاره به این دارد که چنین قصوری گناه است. کارهای سموئیل بیانگر دو مسؤولیتی است که مقدسین باید آن را مد نظر داشته باشند: (۱) آنها باید دائماً برای دیگران دعا کنند (افسیان ۱۸:۶)؛ (۲) آنها باید طریق درست رسیدن به خدا را به دیگران تعلیم دهند (۲ تیموتائوس ۲:۲). سموئیل با خواسته اسرائیلی‌ها مبنی بر داشتن پادشاه مخالف بود، اما به آنان اطمینان داد که به دعا کردن برای ایشان و تعلیم دادن به ایشان ادامه خواهد داد. ما شاید با کسی مخالف باشیم، اما نباید از دعا کردن برای او دست بکشیم. سموئیل همچنین از شائول ناراحت شد، زیرا او همیشه برای رفع مشکلاتش به جای آنکه در پی راه‌حل‌های روحانی باشد، به‌دنبال راه‌حل‌های نظامی

۲- خدا شائول را به خاطر ناطاعتی رد می کند شائول با یک قربانی نادرست، از خدا ناطاعتی می کند

شائول (سی) ساله بود که پادشاه شد و (چهل و) دو سال بر اسرائیل سلطنت نمود.

۱۳

شائول سه هزار نفر از مردان اسرائیلی را برگزید و از ایشان دو هزار نفر را با خود برداشته، به مخماس و کوه بیت ثیل برد و هزار نفر دیگر را نزد پسرش یوناتان در جبعه واقع در ملک بنیامین گذاشت و بقیه را به خانه هایشان فرستاد.

یوناتان به قرارگاه فلسطینی ها در جبعه حمله برد و افراد آنجا را از پای در آورد. این خبر فوری به همه نقاط فلسطین رسید. شائول به سراسر اسرائیل پیغام فرستاد که برای جنگ آماده شوند. وقتی بنی اسرائیل شنیدند که شائول به قرارگاه فلسطینی ها حمله کرده است و اینکه اسرائیلی ها مورد نفرت فلسطینی ها قرار گرفته اند، در جلجال نزد شائول گرد آمدند.

۲:۱۳

۱ سمو ۲۶:۱۰ ؛ ۲۳:۱۳ ؛
۵۲و۵۱:۱۴

۳:۱۳

داو ۲۷:۳ ؛ ۳۴:۶ ؛
۲ سمو ۲۸:۲ ؛ ۱:۲۰

تاریکی و هلاکت

پیغام

محل آیات

مجازات بر خاندان عیلی نازل خواهد شد.

۱۴-۱۱:۳

قوم باید از بت پرستی دست بکشند.

۴-۱:۷

پادشاهان شما چیزی جز زحمت به ارمغان نخواهند آورد.

۲۲-۱۰:۸

اگر به گناه کردن ادامه دهید، خدا شما را نابود خواهد ساخت.

۲۵:۱۲

پادشاهی شائول دوام نخواهد داشت.

۱۴و۱۳:۱۳

شائول، تو در مقابل خدا گناه کرده ای.

۳۱-۱۷:۱۵

نبی بودن آسان نبود. بیشتر پیغامهایی که می بایست اعلام می کردند، بسیار ناخوشایند بود. آنها توبه، مجازات، هلاکت قریب الوقوع، گناه، و به طور کلی این موضوع را موعظه می کردند که چگونه خدا از رفتار قومش ناراضی است. انبیا مشهورترین افراد شهر نبودند (مگر آنهایی که انبیای دروغین بودند و فقط چیزی را می گفتند که مردم دوست داشتند بشنوند). اما برای انبیای حقیقی خدا شهرت عامل اصلی نبود، بلکه اطاعت از خدا و اعلان وفادارانه کلام او. سموئیل نمونه خوبی است از یک نبی وفادار.

خدا برای ما نیز پیامی دارد که باید آن را اعلام کنیم. و اگر چه پیغام او مملو از «خبر خوش» است، اما حاوی «خبر بد» نیز که لازم است اعلام کنیم. باشد که ما، مانند انبیای حقیقی، همه سخنان خدا را صرف نظر از اینکه مردم پسند باشد یا نباشد، وفادارانه ارائه دهیم.

گشت به وسواس فکری ترس آوری که خیریت قوم را مورد تهدید قرار می داد. افتخار موفقیت های دیگران را از آن خود کردن، نشان از آن دارد که غرور در زندگی شما هست. هر وقت متوجه می شوید که غرور جای پای باز می کند، با دادن افتخار آن به کسی که سزاوار آن است، قدم های فوری برای مهار کردن آن بردارید.

۴و۳:۱۳ یوناتان به قرارگاه فلسطینی ها حمله کرد و نفرات آن را از پای در آورد، اما شائول همه افتخارات را از آن خود ساخت. اگر چه این امر در آن فرهنگ عادی بود، اما عمل او را توجیه نمی کرد. غرور فزاینده شائول، در ابتدای کار کوچک به نظر می رسید؛ او فقط افتخار پیروزی پسرش را به خودش نسبت داد. اما این غرور چون مهار نشد، تبدیل

^۵ فلسطینی‌ها لشکر عظیمی که شامل سه هزار عرابه، شش هزار سرباز سواره، و عده بی شماری سرباز پیاده بود، فراهم نمودند. آنها در مخماس واقع در سمت شرقی بیت آن اردو زدند.

^۶ اسرائیلی‌ها، چون چشمشان به لشکر عظیم دشمن افتاد، روحیه خود را باختند و سعی کردند در غارها و بیشه‌ها، چاه‌ها و حفره‌ها، و در میان صخره‌ها خود را پنهان کنند. بعضی از ایشان نیز از رود اردن گذشته، به سرزمین جاد و جلعاد گریختند. ولی شائول در جلجال ماند و همراهانش از شدت ترس می‌لرزیدند.

^۸ سموئیل به شائول گفته بود که پس از هفت روز می‌آید، ولی از او خبری نبود و سربازان شائول به تدریج پراکنده می‌شدند. ^۹ پس شائول تصمیم گرفت خود، مراسم تقدیم قربانی‌های سوختنی و سلامتی را اجرا کند. ^{۱۰} درست در پایان مراسم تقدیم قربانی سوختنی، سموئیل از راه رسید و شائول به استقبال وی شتافت. ^{۱۱} اما سموئیل به او گفت: «این چه کاری بود که کردی؟»

شائول پاسخ داد: «چون دیدم سربازان من پراکنده می‌شوند و تو نیز به موقع نمی‌آیی و فلسطینی‌ها هم در مخماس آماده جنگ هستند، ^{۱۲} به خود گفتم که فلسطینی‌ها هر آن ممکن است به ما حمله کنند و من حتی فرصت پیدا نکرده‌ام از خداوند کمک بخواهم. پس مجبور شدم خودم قربانی سوختنی را تقدیم کنم.»

۵:۱۳

یوش ۴:۱۱

۶:۱۳

داو ۲:۲۶

اسمو ۱۱:۱۴، ۱۹:۲۳

۸:۱۳

اسمو ۸:۱۰

۹:۱۳

اسمو ۲۵:۲۴

۱:۳:۴

۱۰:۱۳

اسمو ۱۳:۱۵

۱۱:۱۳

اسمو ۳:۲۳ و ۲۴

دیگر نیرو و توانی ندارید. وقتی شائول احساس کرد که فرصت از کف می‌رود، بی‌صبری او را وا داشت تا خلاف اراده خدا عمل کند. او با این تصور که مراسم قربانی به‌خودی خود برکت و کمک به‌همراه می‌آورد، قربانی را با خدای قربانی اشتباه گرفت.

وقتی با تصمیم مشکلی روبرو می‌شوید، مراقب باشید که بی‌صبری و ناشکیبایی شما را به انجام کاری که مطابق کلام خدا نیست، سوق ندهد. وقتی از اراده خدا آگاهید، در هر شرایطی که هستید، با آن مخالفت نکنید. خدا اغلب تأخیر می‌کند تا اطاعت و صبر ما را امتحان نماید.

۱۲:۱۳ شائول عذرهای زیادی برای ناطاعتی‌اش داشت. اما سموئیل درست روی مسأله اصلی انگشت گذاشت: «از فرمان خداوند، خدایت سرپیچی نمودی» (۱۳:۱۳). ما نیز مانند شائول، اغلب اشتباهات و گناهان خود را می‌پوشانیم و به‌خاطر اوضاع و شرایط «خاص» خود، کار خود را موجه و روحانی جلوه می‌دهیم. با وجود این، عذر و بهانه‌های ما، چیزی جز ناطاعتی نیست. خدا از انگیزه‌های حقیقی ما مطلع است. او فقط زمانی می‌بخشد، احیا می‌کند، و برکت می‌دهد که صادقانه گناهانمان را بپذیریم. شائول با تلاش برای مخفی کردن گناهانش در پشت عذر و بهانه‌ها، پادشاهی‌اش را از دست داد (۱۴:۱۳).

۶:۱۳ وقتی فراموش می‌کنیم چه کسی حامی ما است، یا زمانی که فقط امکانات خود را می‌بینیم، به محض رویارویی با مخالفت، به وحشت می‌افتیم. وقتی اسرائیلی‌ها سپاه قدرتمند فلسطینی‌ها را دیدند، وحشت کردند و خود را پنهان ساختند. آنها فراموش کردند که پشتیبانان خداست و کسی نیست که بتواند او را شکست دهد. همین که با مشکلات و وسوسه‌ها روبرو می‌شوید، توجه خود را بر قدرت خدا متمرکز سازید و اعتماد داشته باشید که او به شما کمک خواهد کرد (رومیان ۸:۳۱-۳۷).

۹:۱۳ شائول به‌جای آنکه منتظر کاهن شود، خودش قربانی را تقدیم کرد. این خلاف شریعت بود (اعداد ۵:۱۸). او که می‌ترسید فلسطینی‌ها هر لحظه سر برسند، خود دست به کار شد و از خدا ناطاعتی کرد. او می‌خواست کار خوبی انجام دهد (تقدیم قربانی به خدا قبل از جنگی سخت)، اما آن را در زمان نادرست و به روش نادرست انجام داد. ماهیت واقعی زندگی روحانی ما خود را به‌هنگام فشارها آشکار می‌سازد، همانطور که در مورد شائول نیز چنین شد. روش دستیابی به هدف، به اندازه دستیابی به آن حائز اهمیت است.

۱۱:۱۳ و ۱۲ یکی از مواقعی که اعتماد کردن به خدا بسیار سخت است، زمانی است که احساس می‌کنید که

در روابط خود با افراد، برخورد اولیه و تأثیر ناشی از آن می‌تواند گمراه‌کننده باشد، به‌خصوص وقتی ظاهر شخص با خصائل درونی و قابلیت‌هایش مغایر باشد. شائول از نظر ظاهری برای پادشاه بودن ایده‌آل بود، اما خصوصیات شخصیتی‌اش اغلب با موازین الهی برای شخص پادشاه، مغایرت داشت. او رهبر برگزیده خدا بود، اما انتخاب خدا دلیل بر این نبود که شائول می‌تواند مستقل از خدا پادشاهی کند.

شائول طی فرمانروایی‌اش بزرگترین موفقیت‌هایش را زمانی به دست آورد که مطیع خدا بود؛ بزرگترین شکست‌هایش نیز زمانی واقع شد که به‌طور مستقل عمل می‌کرد. شائول مواد خام لازم را داشت تا رهبر خوبی گردد، یعنی ظاهر، شجاعت، و عمل. اگر شائول ضعف‌هایش را اذعان می‌داشت و آنها را به دستهای خدا می‌سپرد، خدا می‌توانست حتی ضعف‌هایش را نیز به کار گیرد. انتخاب‌های شائول رابطه او را با خدا قطع کرد و عاقبت قومش را از او روگردان ساخت. از زندگی شائول فرا می‌گیریم که اگرچه توانایی‌ها و استعدادهایمان ما را فایده‌مند می‌سازند، اما ضعف‌های ما است که ما را برای خدا قابل استفاده می‌سازد. مهارت‌ها و استعداد‌های ما، از ما ابزار می‌سازد، اما شکست‌ها و قصورات ما، به ما یادآوری می‌کند که ما به صنعت‌گری نیاز داریم که بر زندگی‌مان کنترل داشته باشد. هر کاری که بدون خدا انجام می‌دهیم، فقط بازتابی است ضعیف از کاری که خدا می‌توانست از طریق زندگی‌مان انجام دهد. آیا او بر زندگی شما کنترل دارد؟

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * اولین پادشاهی که خدا برای قوم اسرائیل تعیین کرد.
- * به‌خاطر شجاعت و سخاوت فردی‌اش معروف بود.
- * او بلندقامت بود و ظاهری جذاب داشت.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * توانایی‌های او در رهبری با انتظاراتی که ظاهرش اقتضا می‌کرد، مطابقت نداشت.
- * ذاتاً تابع امیال آنی بود و گرایش داشت که از تعهداتش شانه خالی کند.
- * از شدت حسادت به داود کوشید او را بکشد.
- * در چند مورد به‌طور مشخص از خدا ناطاعتی کرد.

درس‌هایی از زندگی او:

- * خدا اطاعتی قلبی می‌خواهد، نه صرفاً آیینهای مذهبی.
- * اطاعت همیشه مستلزم قربانی است، اما قربانی همیشه به‌معنی اطاعت نیست.
- * خدا می‌خواهد از توانایی‌ها و ضعف‌های ما استفاده کند.
- * ضعف‌ها باید به ما یادآوری کند که به هدایت و کمک الهی نیازمندیم.

آمار حیاتی:

- * محل زندگی: سرزمین بنیامین
- * شغل: پادشاه اسرائیل
- * خویشاوندان: پدر: قیس. پسران: یوناتان و ایشبوشت. همسر: اخیئوعم. دختران: میکال و میرب.

آیات کلیدی:

«سموئیل در جواب گفت: آیا خداوند به قربانی‌ها خشنود است یا به اطاعت کلامش؟ اطاعت بهتر از قربانی است. اگر او را اطاعت می‌کردی، خشنودتر می‌شد تا اینکه برایش گوسفندهای فربه قربانی کنی. ناطاعتی مثل گناه جادوگری است و خودسری مانند بت‌پرستی می‌باشد. چون به کلام خداوند توجه نکردی، او هم تو را از مقام پادشاهی بر کنار خواهد کرد» (اسموئیل ۱۵: ۲۲ و ۲۳).
ماجرای او در ۱ سموئیل ۹-۳۱ نقل شده است. از او در اعمال ۱۳: ۲۱ نیز نام برده شده است.

^{۱۳} سموئیل به شائول گفت: «کار احمقانه‌ای کردی، زیرا از فرمان خداوند، خدایت سرپیچی نمودی. اگر اطاعت می‌کردی خداوند اجازه می‌داد تو و نسل تو همیشه بر اسرائیل سلطنت کنی،^{۱۴} اما اینک سلطنت تو دیگر ادامه نخواهد یافت. خداوند شخص دلخواه خود را پیدا خواهد کرد تا او را رهبر قومش سازد.»

موانع نظامی شائول

^{۱۵} سموئیل از جلجال به جبعه که در سرزمین بنیامین بود، رفت. شائول سربازانی را که نزد وی باقی مانده بودند شمرد. تعداد آنها ششصد نفر بود.^{۱۶} شائول و یوناتان با این ششصد نفر در جبعه اردو زدند. فلسطینیها هنوز در مخماس بودند.

^{۱۷} طولی نکشید که سه قشون از اردوگاه فلسطینی‌ها بیرون آمدند، یک قشون به عفره که در سرزمین شوعال واقع شده بود رفت،^{۱۸} قشون دیگر به بیت‌حورون شتافت و سومی بطرف مرز بالای دره صبوئیم که مشرف به بیابان بود، حرکت کرد.

^{۱۹} در آن روزها در اسرائیل آهنگری یافت نمی‌شد، چون فلسطینی‌ها می‌ترسیدند عبرانی‌ها برای خود شمشیر و نیزه بسازند، پس اجازه نمی‌دادند پای هیچ آهنگری به اسرائیل برسد.^{۲۰} بنابراین هر وقت اسرائیلی‌ها می‌خواستند گاو آهن، بیل، تبر، و داس خود را تیز کنند آنها را به فلسطین می‌بردند.^{۲۱} (اجرت تیز کردن گاو آهن و بیل، هشت گرم نقره و اجرت تیز کردن تبر و چنگال سه دندانه و داس، چهار گرم نقره بود.)^{۲۲} به این ترتیب در آن موقع سربازان اسرائیلی شمشیر یا نیزه نداشتند، ولی شائول و یوناتان داشتند.

^{۲۳} فلسطینی‌ها یک دسته از سربازان خود را اعزام داشتند تا از گذرگاه مخماس دفاع کنند.

۱۳:۱۳
اسمو ۲۲:۲۸ و ۲۱:۹
توا ۱۶:۹

۱۴:۱۳
اعما ۲۲:۱۳

۱۶:۱۳
اسمو ۲:۱۴

۱۷:۱۳
اسمو ۱۱:۱۱
۱۸:۱۳
۱۷:۹ پاد
نح ۳۵:۳۱-۱۱

۱۹:۱۳
داو ۸:۵
اسمو ۱۷:۱۷
۱۴:۲۴ پاد
ار ۲:۴

۲۳:۱۳
اسمو ۱۴:۵ و ۳۱
اش ۲۸:۱۰

تبدیل ابزارهای خود به سلاح جنگی در اختیارشان نبود. در واقع، اگر فردی اسرائیلی می‌خواست ابزار کشاورزی‌اش را تیز کند، می‌بایست به آهنگر فلسطینی پول می‌داد تا آن کار را انجام دهد، چون فلسطینی‌ها به دقت و محافظه‌کارانه صنعت آهن و آهنگری را در انحصار خود نگاه داشته بودند. تسلط مطلق آنها بر این فناوری، در کنار یورشهای غافلگیرکننده ایشان، گویی دقیقاً برای تضعیف روحیه اسرائیلی‌ها طرح‌ریزی شده بود.

اسرائیلی‌ها در مقابل چنین برتری فلسطینی‌ها به‌طور جدی در وضعیت نامطلوبی بودند. آنها چگونه می‌توانستند امیدوار باشند که دشمن را شکست دهند؟ یگانه امید، خدا بود. خدا می‌خواست قوم اسرائیل را بدون شمشیر پیروز گرداند تا همه بدانند او است که عمل می‌کند.

۱۳:۱۳ چرا سموئیل در مقابل ناطاعتی شائول، چنین برخورد سختی از خود نشان داد؟ شائول فقط در حضور کاهن می‌توانست قربانی تقدیم کند. او با تقدیم قربانی به تنهایی، مستقیماً قانون خدا را نقض کرد (اعداد ۱۸:۵).

شائول مسؤولیتی را که سموئیل در ۱۲:۱۴ و ۱۵ به او داده بود، نادیده می‌گرفت. او به گونه‌ای تقریباً ناگهانی، روشی به کار برد که شریعت خدا و مقام کاهنان و انبیا را نادیده می‌گرفت. چنین روشی او را برای وظیفه اصلی که بر دوش داشت، فاقد صلاحیت می‌ساخت، یعنی این وظیفه که نماینده خدا باشد. رهبرانی که از خدا ناطاعتی می‌کنند، باید با عواقب آن روبرو شوند. خدا خادمینی می‌خواهد که از او اطاعت کنند.

۲۱:۱۹-۱۳ قوم اسرائیل در وضعی نبود که بتواند سپاه دشمن را شکست دهد. ایشان سلاحی نداشتند، و هیچ امکانی برای

نقشه دلیرانه یوناتان

روزی یوناتان، پسر شائول، به محافظ خود گفت: «بیا به قرارگاه فلسطینی‌ها که در آنطرف دره است برویم.» اما او این موضوع را به پدرش نگفت.

شائول در حوالی جبعه زیر درخت اناری واقع در مغرون اردو زده بود و حدود ششصد نفر همراه او بودند. ادر میان همراهان شائول، اخیای کاهن نیز به چشم می‌خورد. (پدر اخیای اخیاطوب بود، عموی او ایخاُبد، پدر بزرگش فینحاس و جد او عیلی، کاهن سابق خداوند در شیلوه بود.)

هیچکس از رفتن یوناتان خبر نداشت. یوناتان برای اینکه بتواند به قرارگاه دشمن دسترسی یابد، می‌باید از یک گذرگاه خیلی تنگ که در میان دو صخره مرتفع به نامهای بوصیص و سنه قرار داشت، بگذرد. یکی از این صخره‌ها در شمال، مقابل مخماس قرار داشت و دیگری در جنوب، مقابل جبعه.

یوناتان به محافظ خود گفت: «بیا به قرارگاه این خدانشناسان نزدیک شویم شاید خداوند برای ما معجزه‌ای بکند. اگر خداوند بخواهد با تعداد کم هم می‌تواند ما را نجات دهد.»

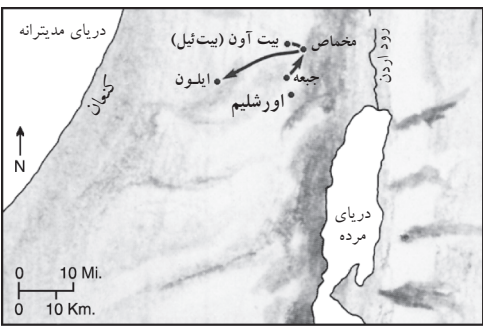
۱:۱۴
اسمو ۲:۱۳ و ۲۲:۴
۱:۱۸؛ ۴:۳۹؛ ۱۴

۲:۱۴
اسمو ۱۶:۱۳
۳:۱۴
اسمو ۱:۳؛ ۲:۱۴ و ۲۲:۴
۱۲ و ۱۱:۲۲

۵:۱۴
اسمو ۲۳:۱۳

۶:۱۴
داو ۷:۴
توا ۱۱:۱۴ و ۱۲

آیا هرگز احساس کرده‌اید که در محاصره «دشمن» هستید؟ آیا هرگز با اتفاقات توان‌کاه روبرو شده‌اید؟ خدا با بزرگی دشمن یا پیچیدگی مشکل مرعوب نمی‌شود. با او، همیشه امکانات کافی برای مقاومت در برابر فشارها و چیرگی بر پیکارها وجود دارد. اگر خدا شما را به عمل دعوت کرده است، پس هر چقدر هم که امکاناتتان کم باشد، خود را به او بسپارید و به او توکل کنید تا به شما پیروزی بخشد.



شجاعت یوناتان

یوناتان، پسر شائول، اردوگاه را در جبعه ترک گفت و به اردوگاه فلسطینی‌ها در مخماس نفوذ کرد. به کمک خدا، یوناتان و محافظش سپاه فلسطینی‌ها را غافلگیر کردند، به طوری که آنها ترسیدند و به کشتن یکدیگر پرداختند! خبر این اغتشاش به گوش سپاه شائول رسید و آنها فلسطینی‌ها را تا دور دستها یعنی تا بیت آون و ایلون تعقیب کردند.

۱:۱۴ در این فصل، قصورات شائول در مقام رهبر قوم اسرائیل را مشاهده می‌کنیم: (۱) او هیچ ارتباطی با یوناتان نداشت (۱:۱۴ و ۱۷:۱)؛ (۲) وقتی یوناتان دشمن را تار و مار می‌کرد، او آماده نبود که کار را یکسره سازد (۱۹:۱۴)؛ (۳) از قیل از خدا کمک نخواست (۱۹:۱۴)؛ (۴) سوگندی را عجولانه یاد کرد (۲۴:۱۴)؛ و (۵) سلامتی سربازانش را نادیده گرفت (۳۱:۱۴). رهبری ضعیف شائول نتیجه خصوصیات شخصیتی او نبود، بلکه نتیجه ضعف شخصیت روحانی‌اش بود. ما نمی‌توانیم اهمیت شخصیت روحانی را در تبدیل فرد به رهبری کارآمد، نادیده بگیریم.

۱:۱۴ چرا یوناتان به تنهایی به فلسطینی‌ها حمله کرد؟ شاید یوناتان از دفع وقت طولانی و بی‌فایده دشمن خسته شده بود؛ او برای رسیدن به پیروزی به خدا توکل داشت و می‌خواست بر اساس همین توکل عمل کند. او همچنین می‌دانست که تعداد نفرات دشمن هیچ اهمیتی برای خدا ندارد. احتمالاً او به این دلیل چیزی درباره مأموریتش به پدرش نگفت چون شائول به او اجازه نمی‌داد برود.

۶:۱۴ یوناتان و محافظش آنقدر نیرو نداشتند که به سپاه عظیم فلسطینی‌ها حمله کنند. اما در حالی که بقیه همه ترسیده بودند، آنها به خدا توکل کردند چون می‌دانستند که بزرگی سپاه دشمن ربطی به توانایی خدا در کمک به ایشان ندارد. خدا با اعطای پیروزی‌ای عظیم، ایمان و شجاعت این دو مرد را محترم شمرد.

۷ محافظ او جواب داد: «هرطور که صلاح می‌دانی عمل کن، هر تصمیمی که بگیری من هم با تو خواهم بود.»

۸ یوناتان به او گفت: «پس ما بطرف آنها خواهیم رفت و خود را به ایشان نشان خواهیم داد. ۹ اگر آنها به ما گفتند: بایستید تا پیش شما بیاییم، ما می‌ایستیم و منتظر می‌مانیم. ۱۰ اما اگر از ما خواستند تا پیش ایشان برویم، می‌رویم چون این نشانه‌ای خواهد بود که خداوند آنها را به دست ما داده است.»

۱۰:۱۴
پیدا ۱۴:۲۴
داو ۳۶:۶

۱۱ پس ایشان خود را به فلسطینی‌ها نشان دادند. چون فلسطینی‌ها متوجه ایشان شدند، فریاد زدند: «نگاه کنید، اسرائیلیها از سوراخهای خود بیرون می‌خزند!» ۱۲ بعد به یوناتان و محافظش گفتند: «بیایید اینجا. می‌خواهیم به شما چیزی بگوییم.»

۱۱:۱۴
اسمو ۶:۱۳

۱۲:۱۴
داو ۱۴:۵؛ ۱۵:۷
اسمو ۲۴:۵

یوناتان به محافظ خود گفت: «پشت سر من بیا، چون خداوند آنها را به دست ما داده است!»

۱۳ یوناتان و محافظش خود را نزد ایشان بالا کشیدند. فلسطینی‌ها نتوانستند در مقابل یوناتان مقاومت کنند و محافظ او که پشت سر یوناتان بود آنها را می‌کشت. ۱۴ تعداد کشته‌شدگان، بیست نفر بود و اجسادشان در حدود نیم جریب زمین را پر کرده بود. ۱۵ ترس و وحشت سراسر اردوی فلسطینی‌ها را فرا گرفته بود. در همین موقع، زمین لرزه‌ای هم حادث گردید و بر وحشت آنها افزود.

۱۵:۱۴
پوش ۹:۲
اسمو ۱۰:۷
۲ پاد ۶:۷

۱۶ نگهبانان شائول در جعبهٔ بنیامین دیدند که لشکر عظیم فلسطینی‌ها از هم پاشیده و به هر طرف پراکنده می‌شود.

۱۷ شائول دستور داد: «ببینید از افراد ما چه کسی غایب است.» چون جستجو کردند، دریافتند که یوناتان و محافظش نیستند. ۱۸ شائول به اخیای کاهن گفت: «صندوق عهد خدا را بیاور.» (در آن موقع صندوق عهد خدا همراه قوم اسرائیل بود.) ۱۹ وقتی شائول با کاهن مشغول صحبت بود، صدای داد و فریاد در اردوی فلسطینیها بلندتر شد. پس شائول به کاهن گفت: «ما دیگر وقت

۱۸:۱۴
اسمو ۳:۴؛ ۹:۲۳؛ ۷:۳۰

۱۹:۱۴
اعد ۲۱:۲۷

قدم، آغازگر زنجیره‌ای از وقایعی باشد که به پیروزی نهایی شما منتهی شود.

۱۸:۱۴ در عهدعتیق این تنها باری است که از صندوق عهد به‌عنوان وسیله‌ای برای مشورت با خدا استفاده می‌شود. معمولاً برای مشورت با خدا از اوریم و تشمیم استفاده می‌شد (مراجعه کنید به توضیحات مربوط به ۲۰:۱۰). طی فرمانروایی شائول، صندوق عهد در خانه‌ای شخصی در شهر قریه یعاریم نگاه‌داری می‌شد (۱:۷). این بار نیز شائول بدون اینکه منتظر پاسخ خدا گردد، باز نقشه خود را در پیش گرفت و با بی‌پروایی تصمیم‌گیری کرد (۱۹:۱۴ و ۲۰).

۱۲:۱۴ یوناتان اختیار این را نداشت که همه سربازان را به میدان جنگ ببرد، اما توانست در یک گوشه از اردوگاه دشمن زد و خورد کوچکی به‌پا کند. با این کار او، هراس در اردوی فلسطینیها افتاد، عبرانی‌هایی که جزو سپاه فلسطینی‌ها بودند شورش کردند، و مردانی که در تپه‌ها مخفی شده بودند، دل و جرأت خود را باز یافتند و به کارزار باز گشتند.

وقتی با مانعی برخورد می‌کنید که از کنترل شما خارج است، از خود بپرسید: «حالا چه قدم‌هایی می‌توانم بر دارم تا به راه حل برسم؟» ممکن است بر داشتین فقط چند

نداریم با خداوند مشورت کنیم.»^{۲۰} آنگاه شائول و همراهانش وارد میدان جنگ شدند و دیدند فلسطینی‌ها به جان هم افتاده‌اند و همدیگر را می‌کشند.^{۲۱} آن عده از عبرانی‌ها هم که جزو سربازان فلسطینی بودند، به حمایت از هم نژادهای اسرائیلی خود که همراه شائول و یوناتان بودند برخاسته، بر ضد فلسطینی‌ها وارد جنگ شدند.^{۲۲} وقتی اسرائیلیهایی که خود را در کوهستان افرایم پنهان کرده بودند، شنیدند دشمن در حال شکست خوردن است به شائول و همراهانش ملحق شدند.^{۲۳} بدین طریق در آن روز خداوند اسرائیل را رهانید و جنگ تا به آنطرف بیت‌آون رسید.

۲۰:۱۴
داو ۷:۲۱
توا ۲۰:۲۳

۲۱:۱۴
اسمو ۲۹:۴

۲۲:۱۴
اسمو ۱۳:۶؛ ۳۱:۷

۲۳:۱۴
خرو ۱۴:۳۰
توا ۲۲:۳۲

دستور احمقانه شائول مبنی بر لب نزدن به غذا

^{۲۴} اسرائیلی‌ها از شدت گرسنگی ناتوان شده بودند زیرا شائول آنها را قسم داده، گفته بود: «لعنت بر کسی باد که پیش از اینکه من از دشمنانم انتقام بگیرم لب به غذا بزند.» پس در آن روز کسی چیزی نخورده بود.^{۲۵} و وقتی سربازان وارد جنگلی شدند که در آنجا عسل فراوان بود، کسی جرأت نکرد از آن بچشد، زیرا همه از نفرین شائول می‌ترسیدند.^{۲۷} اما یوناتان دستور پدرش را نشنیده بود پس چوبی را که در دست داشت دراز کرده، آن را به کندوی عسل فرو برد و به دهان گذاشت و جانش تازه شد.^{۲۸} یکی از سربازان به او گفت: «پدرت گفته است اگر کسی امروز چیزی بخورد لعنت بر او باد! به این خاطر است که افراد اینقدر ضعیف شده‌اند.»

۲۴:۱۴
یوش ۲۶:۶

^{۲۹} یوناتان گفت: «پدرم مردم را مضطرب کرده است. ببینید من که کمی عسل خوردم چطور جان گرفتم.»^{۳۰} پس چقدر بهتر می‌شد اگر امروز سربازان از غنیمتی که از دشمن گرفته بودند، می‌خوردند. آیا این باعث نمی‌شد عده بیشتری از فلسطینیان را بکشند؟»

۳۱:۱۴
یوش ۱۰:۱۲

۳۲:۱۴
پیدا ۹:۴
لاو ۱۷:۱۰

اسمو ۱۵:۱۹
اعما ۱۵:۲۰

^{۳۱} اسرائیلی‌ها از مخماس تا آیلون، فلسطینی‌ها را از پای درآوردند ولی دیگر تاب تحمل نداشتند.^{۳۲} پس بر گوسفندان و گاوان و گوساله‌هایی که به غنیمت

۲۹:۱۴ شائول فرمان مضحکی صادر کرده و افرادش را به گناه کشانده بود؛ با اینکه فرمان او به منزله کشتن پسرش بود، از حرف خودش بر نگشت. وقتی حرفهای مضحکی می‌زنیم، پذیرفتن اشتباه مشکل می‌شود. اگر فقط برای حفظ وجهه خود، سر حرف خود بایستیم، نتیجه‌ای جز پیچیده‌تر شدن اوضاع حاصل نمی‌شود. باید بدانیم که پذیرفتن اشتباه مستلزم شجاعت بیشتری است تا ایستادن بر سر اشتباه خود.

۳۴:۱۴-۳۲:۱۴ یکی از قدیمی‌ترین و سخت‌ترین مقررات غذایی عبرانیان ممنوعیت خوردن گوشت خامی بود که حاوی خون حیوان بود (لاویان ۷:۲۶ و ۲۷). این قانون در

۲۵:۲۴-۲۴:۱۴ شائول مردم را سوگند داده بود، بدون آنکه به عواقب آن فکر کند. و نتیجه آن این بود: (۱) سربازانش آنقدر خسته بودند که نمی‌توانستند بجنگند؛ (۲) آنها به قدری گرسنه بودند که گوشت خام خوردند، گوشتی که هنوز خون داشت و این خلاف شریعت خدا بود؛ (۳) شائول با این سوگند نزدیک بود پسر خود را به کشتن بدهد (۱۴:۴۲-۴۴).

سوگند حساب‌نشده شائول قهرمانانه به نظر می‌رسید، اما اثرات جانبی و مصیبت بارش، آن را بسیار احمقانه جلوه داد. اگر در وسط مشاجره‌ای هستید، مراقب گفته‌های آنی و نسنجیده باشید، زیرا شاید مجبور شوید روی سختتان بایستید.

گرفته بودند، حمله بردند و آنها را سربریده، گوشتشان را با خون خوردند.^{۳۳} به شائول خبر رسید که مردم نسبت به خداوند گناه ورزیده‌اند، زیرا گوشت را با خون خورده‌اند.

شائول گفت: «این عمل شما خیانت است. سنگ بزرگی را به اینجا نزد من بغلطانید،^{۳۴} و بروید به سربازان بگویید که گاو و گوسفندها را به اینجا بیاورند و ذبح کنند تا خونشان برود، بعد گوشتشان را بخورند و نسبت به خدا گناه نکنند.» پس آن شب، آنها گاوهای خود را به آنجا آورده، ذبح کردند.^{۳۵} شائول در آنجا قربانگاهی برای خداوند بنا کرد. این اولین قربانگاهی بود که او ساخت.

^{۳۶} سپس شائول گفت: «بیاید امشب دشمن را تعقیب کنیم و تا صبح آنها را غارت کرده، کسی را زنده نگذاریم.»

افرادش جواب دادند: «هرطور که صلاح می‌دانی انجام بده.»

اما کاهن گفت: «بهتر است در این باره از خدا راهنمایی بخواهیم.»

^{۳۷} پس شائول در حضور خدا دعا کرده، پرسید: «خداوندا، آیا صلاح هست که ما به تعقیب فلسطینی‌ها برویم؟ آیا آنها را به دست ما خواهی داد؟» ولی آن روز خدا جواب نداد.

^{۳۸} شائول سران قوم را جمع کرده، گفت: «باید بدانیم امروز چه گناهی مرتکب شده‌ایم.»^{۳۹} قسم به خداوند زنده که رهاننده اسرائیل است، اگر چنانچه خطاکار بسرم یوناتان هم باشد، او را خواهیم کشت! اما کسی به او نگفت که چه اتفاقی افتاده است.

۳۵:۱۴

اسمو ۱۷و۱۲:۷

۳۶:۱۴

یوش ۱۴:۱۰

۳۷:۱۴

اسمو ۴:۲۳ ؛ ۲۸:۵و۶ ؛

۸و۷:۳۰

۳۸:۱۴

یوش ۱۲-۱۰:۷

۳۹:۱۴

اسمو ۱۴:۲۴-۲۴ ؛ ۱۹:۶

خود، سعی کرد با انداختن گناه به گردن هر کسی دیگر به جز خودش، آنها را ببوشاند. وقتی اوضاع بر هم ریخته است، باز ایستید و ببینید شاید اعمال و رفتار شما سهم بزرگی در ایجاد مشکل داشته باشد.

۳۹:۱۴ شائول اولین و یکی از دو سوگند عجولانه‌اش را یاد کرد (۲۶:۲۴:۱۴)، چون شدیداً نگران مغلوب کردن دشمن بود و می‌خواست انگیزه‌ای به سربازانش بدهد تا جنگ را سریع تمام کنند. در کتاب مقدس، خدا هرگز از مردم نخواست که قسم یاد کنند، اما اگر کسی قسم می‌خورد، از او انتظار داشت که به آن عمل کند (لاویان ۴:۵ ؛ اعداد فصل ۳۰).

قسم شائول چیزی نبود که خدا از آن خشنود بوده باشد، اما در هر حال قسم بود. و یوناتان که گرچه چیزی از قسم شائول نمی‌دانست، با این همه محکوم به نقض آن بود. شائول مانند یفتاح (داوران ۱۱)، سوگندی یاد کرد که جان تنها فرزندش را به خطر انداخت. خوشبختانه در مورد شائول، مردم پا در میانی کردند و جان یوناتان را نجات دادند.

زمان نوح با گرفت (پیدایش ۴:۹)، با این حال، مسیحیان اولیه هم آن را رعایت می‌کردند (اعمال ۱۵:۲۷-۲۹).

خوردن خون گناه بود چون خون مظهر زندگی بود (برای توضیحات بیشتر مراجعه کنید به لاویان ۱۷:۱۰-۱۴).

۳۵:۱۴ و ۳۶ شائول بعد از سالها پادشاهی، بالاخره اولین قربانگاهش را برای خدا بنا کرد، اما فقط به‌عنوان آخرین راه چاره. او در طول سلطنتش، فقط زمانی به خدا نزدیک می‌شد که راههای دیگر را امتحان کرده بود. این روش او درست در نقطه مقابل روش اخپای کاهن بود که پیشنهاد کرد که اول با خدا مشورت کند (۳۶:۱۴).

چقدر بهتر می‌شد که شائول اول نزد خدا می‌رفت و به‌عنوان اولین اقدام رسمی‌اش به‌عنوان پادشاه، قربانگاهی بنا می‌کرد. خدا بزرگتر از آن است که در درجه دوم به او متوسل شد. وقتی همان اول به خدا متوسل می‌شویم، هرگز لازم نخواهد بود که به‌عنوان آخرین راه چاره به سراغ او برویم.

۳۸:۱۴ و ۳۹ شائول به جای قبول و پذیرفتن اشتباهات

۴۰ سپس شائول به همراهانش گفت: «من و یوناتان در یک طرف می‌ایستیم و همه شما در سمت دیگر.» آنها پذیرفتند. ۴۱ بعد شائول گفت: «ای خداوند، خدای اسرائیل، چرا پاسخ مرا ندادی؟ چه اشتباهی رخ داده است؟ آیا من و یوناتان خطا کار هستیم، یا تقصیر متوجه دیگران است؟ خداوند، به ما نشان بده مقصر کیست.» قرعه که انداخته شد، شائول و یوناتان مقصر شناخته شدند و بقیه کنار رفتند.

۴۲ آنگاه شائول گفت: «در میان من و پسر یوناتان قرعه بیاندازید.» قرعه به اسم یوناتان درآمد. ۴۳ شائول به یوناتان گفت: «به من بگو که چکار کرده‌ای.»

یوناتان جواب داد: «با نوک چوبدستی کمی عسل چشیدم. آیا برای این کار باید کشته شوم؟»

۴۴ شائول گفت: «بلی، خدا مرا مجازات کند اگر مانع کشته شدن تو شوم.» ۴۵ اما افراد به شائول گفتند: «آیا یوناتان که امروز اسرائیل را از دست فلسطینی‌ها نجات داد باید کشته شود؟ هرگز! به خداوند زنده قسم، مویی از سرش کم نخواهد شد؛ زیرا امروز به کمک خدا این کار را کرده است.» پس آنها یوناتان را از مرگ حتمی نجات دادند.

موفقیت‌های نظامی شائول

۴۶ پس از آن شائول نیروهای خود را عقب کشید و فلسطینی‌ها به سرزمین خود برگشتند.

۴۷ و شائول زمام امور مملکت اسرائیل را بدست گرفت و با همه دشمنان اطراف خود یعنی با موآب، بنی‌عمون، ادوم، پادشاهی صوبه و فلسطینی‌ها به

۴۱:۱۴

امت
۳۳:۱۶
اعما
۲۴:۱

۴۳:۱۴

یوش
۱۹:۷
اسمو
۲۷:۱۴

۴۴:۱۴

پیدا
۲۴:۳۸
اسمو
۱۷:۳ ؛ ۳۹:۱۴ ؛

۲۲:۲۵

اسمو
۵:۱۲

۴۵:۱۴

اسمو
۱۱:۱۴
لو
۱۸:۲۱اعما
۳۴:۲۷

۴۸:۱۴

اسمو
۳:۱۵

۴۲:۱۴ و سیله قرعه در این واقعه احتمالاً اوریم و تئیم بود که طوری طراحی شده بودند که فقط جواب بله یا نه بدهند. وقتی خدا بر این قرعه‌اندازی نظارت می‌کرد، افراد بی‌گناه با جواب «نه» کنار گذاشته می‌شدند و افراد خاطی با جواب «بله» مشخص می‌گردیدند. واقعه مشابهی در یوشع ۷:۱۴-۱۸ اتفاق افتاد (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره اوریم و تئیم مراجعه کنید به: ۲:۱۸ و ۱۰:۲۰).

۴۳:۱۴ شخصیت روحانی یوناتان در مغایرت کامل با شخصیت شائول قرار داشت. یوناتان کاری را که کرده بود پذیرفت، و سعی نکرد عذر و بهانه بیاورد. با آنکه او از دستور شائول بی‌اطلاع بود، اما حاضر بود عواقب عملش را بپذیرد. وقتی مرتکب خطایی می‌شویم، حتی اگر غیرعمدی هم باشد، باید واکنشمان مانند یوناتان باشد تا شائول.

۴۴:۱۴ و سیله قرعه در این واقعه احتمالاً اوریم و تئیم بود که طوری طراحی شده بودند که فقط جواب بله یا نه بدهند. وقتی خدا بر این قرعه‌اندازی نظارت می‌کرد، افراد بی‌گناه با جواب «نه» کنار گذاشته می‌شدند و افراد خاطی با جواب «بله» مشخص می‌گردیدند. واقعه مشابهی در یوشع ۷:۱۴-۱۸ اتفاق افتاد (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره اوریم و تئیم مراجعه کنید به: ۲:۱۸ و ۱۰:۲۰).

۴۵:۱۴ شخصیت روحانی یوناتان در مغایرت کامل با شخصیت شائول قرار داشت. یوناتان کاری را که کرده بود پذیرفت، و سعی نکرد عذر و بهانه بیاورد. با آنکه او از دستور شائول بی‌اطلاع بود، اما حاضر بود عواقب عملش را بپذیرد. وقتی مرتکب خطایی می‌شویم، حتی اگر غیرعمدی هم باشد، باید واکنشمان مانند یوناتان باشد تا شائول.

۴۵ و سیله قرعه در این واقعه احتمالاً اوریم و تئیم بود که طوری طراحی شده بودند که فقط جواب بله یا نه بدهند. وقتی خدا بر این قرعه‌اندازی نظارت می‌کرد، افراد بی‌گناه با جواب «نه» کنار گذاشته می‌شدند و افراد خاطی با جواب «بله» مشخص می‌گردیدند. واقعه مشابهی در یوشع ۷:۱۴-۱۸ اتفاق افتاد (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره اوریم و تئیم مراجعه کنید به: ۲:۱۸ و ۱۰:۲۰).

۴۶ پس از آن شائول نیروهای خود را عقب کشید و فلسطینی‌ها به سرزمین خود برگشتند.

۴۷ و شائول زمام امور مملکت اسرائیل را بدست گرفت و با همه دشمنان اطراف خود یعنی با موآب، بنی‌عمون، ادوم، پادشاهی صوبه و فلسطینی‌ها به

۴۸ و شائول زمام امور مملکت اسرائیل را بدست گرفت و با همه دشمنان اطراف خود یعنی با موآب، بنی‌عمون، ادوم، پادشاهی صوبه و فلسطینی‌ها به

۴۹ شائول حرف احمقانه دیگری زد، این بار به دلیل آنکه بیشتر به فکر حفظ شهرتش بود تا برقرار کردن عدالت. عفو یوناتان مستلزم آن بود که شائول بپذیرد که کار احمقانه‌ای کرده است و این برای پادشاه مایه ننگ بود. شائول در واقع بیشتر دوست داشت وجهه‌اش را حفظ کند تا عملی شدن قسمش. شما مانند شائول نباشید. اشتباهاتتان را بپذیرید و نشان دهید که بیشتر علاقمند راستی و درستی هستید تا حفظ ظاهر در نزد دیگران.

۴۷:۱۴ چرا شائول درست بعد از آنکه از خدا ناطاعتی کرد و خدا به او گفت که سلطنتش ادامه نخواهد یافت (۱۳:۱۳ و ۱۴)، تا این حد به موفقیت دست یافت؟ موفقیت نتیجه پرهیزکاری نیست، بلکه از فیض خدا ناشی می‌شود. خدا می‌توانست به شائول نه به‌خاطر پادشاه بودن،

جنگ پرداخت. او در تمام جنگها با دلیری می‌جنگید و پیروز می‌شد. شائول عمالیقی‌ها را نیز شکست داده، اسرائیل را از دست دشمنان رهانید.

^{۴۹} شائول سه پسر داشت به نامهای یوناتان، یشوی و ملکیشوع؛ و دو دختر به اسامی میرب و میکال. ^{۵۰} زن شائول اخینوعم، دختر اخیمعاص بود. فرمانده سپاه او ابنیر پسر نیر عموی شائول بود. (قیس و نیر پسران ابی‌ئیل بودند. قیس پدر شائول و نیر پدر ابنیر بود.)

^{۵۲} در طول زندگی شائول، اسرائیلی‌ها پیوسته با فلسطینی‌ها در جنگ بودند، از این رو هرگاه شائول شخص قوی یا شجاعی می‌دید او را به خدمت سپاه خود درمی‌آورد.

شائول با ننگ داشتن غنایم جنگی از خدا ناطاعتی کرد

روزی سموئیل به شائول گفت: «خداوند مرا فرستاد که تو را مسح کنم تا بر قوم او، اسرائیل سلطنت کنی. پس الان به پیغام خداوند قادر متعال توجه کن. ^۱ او می‌فرماید: من مردم عمالیق را مجازات خواهم کرد، زیرا وقتی قوم اسرائیل را از مصر بیرون می‌آوردم، آنها نگذاشتند از میان سرزمینشان عبور کنند. ^۳ حال برو و مردم عمالیق را قتل عام کن. بر آنها رحم نکن، بلکه زن و مرد و طفل شیرخواره، گاو و گوسفند، شتر و الاغ، همه را نابود کن.»

^۴ پس شائول لشکر خود را که شامل دویست هزار سرباز از اسرائیل و ده هزار سرباز از یهودا بود در تلایم سان دید. ^۵ بعد شائول با لشکر خود بطرف شهر عمالیقی‌ها حرکت کرد و در دره‌ای کمین نمود. ^۶ او برای قینیا این پیغام را فرستاد: «از میان عمالیقی‌ها خارج شوید و گرنه شما نیز با آنها هلاک خواهید شد. شما نسبت به قوم اسرائیل، هنگامی که از مصر بیرون آمدند، مهربان بودید و ما نمی‌خواهیم به شما آزاری برسد.» پس قینیا آنجا را ترک گفتند.

۴۹:۱۴

اسمو ۱۷:۱۸ و ۲۰ و ۲۷؛
۲:۳۱ و ۱۲ و ۱۹

اسمو ۲۰:۶

اتوا ۲:۱۰

۵۰:۱۴

اسمو ۱۷:۵۵

اسمو ۲:۸

۵۲:۱۴

اسمو ۱۱:۸

۱ پاد ۲۲:۹

۱:۱۵

اسمو ۱۶:۹؛ ۱۰:۱

۲:۱۵

خرو ۱۶۸:۱۷

اعد ۲۰:۲۴

تث ۱۷:۲۵

۳:۱۵

تث ۱۸:۱۶-۲۰

یوش ۱۸:۱۷ و ۱۹

۶:۱۵

اعد ۲۲ و ۲۱:۲۴

داو ۱۶:۱؛ ۱۱:۴

دست آوردن اموال و نفراتشان می‌گذراندند. به محض ورود قوم اسرائیل به سرزمین موعود، عمالیقی‌ها اولین کسانی بودند که به ایشان حمله کردند، و در هر فرصتی که دست می‌داد، یورش به اردوهای اسرائیلی‌ها را از سر می‌گرفتند. خدا می‌دانست تا زمانی که عمالیقی‌ها وجود دارند، اسرائیلی‌ها هرگز نمی‌توانند در صلح و صفا در سرزمین موعود زندگی کنند. او همچنین می‌دانست که فساد و رسوم بت‌پرستی آنان، رابطه قوم اسرائیل با او را تهدید می‌کند. تنها راه حفظ جان و روح اسرائیلی‌ها، نابودی کامل افراد این قوم شیر، و تمام دارایی آنها، از جمله بت‌هایشان بود.

بلکه به‌خاطر مردم موفقیت عطا کند. زمان عملی شدن نقشه‌ها و وعده‌های خدا را فقط خودش می‌داند. شاید او شائول را برای مدتی روی تخت سلطنت نگاه داشت تا از مهارت‌های نظامی او استفاده کند، به‌طوری که داود، پادشاه بعدی قوم اسرائیل، توانست وقت بیشتری به امور روحانی قوم بدهد. صرف نظر از دلایل خدا برای به تأخیر انداختن سقوط شائول، سلطنت او دقیقاً به همان شکلی که خدا پیشگویی کرده بود، به اتمام رسید.

۵۲:۱۵ چرا خدا فرمان چنین نابودی تمام عیاری را صادر کرد؟ عمالیقی‌ها دسته‌ای از چریک‌های تروریست بودند. آنها زندگی خود را با حمله به سایر اقوام و به

۷:۱۵
پیدا ۷:۱۶؛ ۱۸:۲۵
خرو ۲۴:۱۵
اسمو ۸:۲۷

آنگاه شائول، عمالیقی‌ها را شکست داده، آنها را از حویله تا شور که در سمت شرقی مصر است، تارومار کرد.^۸ او اجاج پادشاه عمالیق را زنده دستگیر کرد، ولی تمام قومش را از دم شمشیر گذراند.

۸:۱۵
اعد ۷:۲۴

اما شائول و سپاهیان‌ش برخلاف دستور خداوند، اجاج پادشاه و بهترین گاوها و گوسفندها و چاق‌ترین بره‌ها را زنده نگاه داشتند. آنها هرچه را که ارزش داشت نابود نکردند، ولی هر چه را که بی‌ارزش بود از بین بردند.

۹:۱۵
اسمو ۲۱:۱۵

۱۱:۱۵
پیدا ۷:۶
خرو ۱۴:۱۱ و ۱۶:۲۴
اسمو ۱۶:۲۴
لو ۱۲:۶

او^{۱۰} به همین سبب خداوند به سموئیل فرمود: «متأسفم که شائول را به پادشاهی برگزیدم، چون از من برگشته و از فرمان من سرپیچی نموده است.» سموئیل چون این را شنید بسیار متأثر شد و تمام شب در حضور خدا ناله کرد.

۱۲ سموئیل صبح زود برخاست و روانه شد تا شائول را پیدا کند. به او گفتند که شائول به کوه کرمل رفت و در آنجا ستونی به یاد بود خود برپا نمود و از آنجا هم به جلجال رفته است.

۱۳ وقتی سموئیل شائول را پیدا کرد، شائول پس از سلام و احوالپرسی به او گفت: «دستور خداوند را انجام دادم.»

۱۴ سموئیل پرسید: «پس این بربع گوسفندان و صدای گاوان که می‌شنوم چیست؟»

۱۵ شائول جواب داد: «افراد من، گوسفندها و گاوهای خوب و چاق را که از

نسبت به او تغییر داد. قلب شائول دیگر به خدا تعلق نداشت، بلکه به منافع خودش.

۱۴ و ۱۳:۱۵ شائول فکر کرد که پیروزی بزرگی را در جنگ با عمالیقی‌ها به دست آورده است، اما خدا پیروزی او را شکست بزرگی به حساب می‌آورد، زیرا از او ناطاعتی کرده بود، و درباره نتیجه جنگ نیز به سموئیل دروغ گفته بود. شاید شائول فکر می‌کرد که دروغش برملا نخواهد شد، یا شاید تصور می‌کرد که کارش اشتباه نبوده است.

افراد فریبکار خیلی زود دروغهایی را که پیرامون خودشان ساخته‌اند، باور می‌کنند. بعد از مدتی، توانایی تشخیص بین راستگویی و دروغگویی را از دست می‌دهند. با باور کردن دروغهای خودتان، از خدا دور خواهید شد. به همین دلیل صداقت در روابطمان، هم با خدا و هم با دیگران، بسیار مهم است.

۱۵:۱۵ خدا به شائول فرموده بود که همه چیز را نابود کند، اما او قسمتی از غنائم جنگی، از جمله گاوهای پروراری را نگاه داشت. وقتی سموئیل رسید، توانست شواهد اعمال نادرست شائول را ببیند و بشنود. وقتی شائول در مقابل توبیخ سموئیل قرار گرفت، ادعا کرد که

۹:۱۵ بر خلاف حکم خدا، شائول و سپاهیان‌ش همه غنائم جنگی را نابود نکردند (۳:۱۵). قانون وقف یک چیز به خدا، یعنی تخصیص آن به خدا برای نابودی کامل، برای اسرائیلی‌ها شناخته شده بود. هر چیزی که زیر حکم ممنوعیت خدا قرار می‌گرفت، می‌بایست کاملاً نابود می‌شد (تثنیه ۲۰:۱۶-۱۸). نقض این قانون برابر بود با بت‌پرستی و مجازاتش مرگ بود (یوشع ۷). شکستن این قانون نشان‌دهنده بی‌احترامی و بی‌توجهی به خدا بود، چون مستقیماً فرمان خدا را نقض می‌کرد و مستلزم تصاحب چیزی بود که به خدا وقف شده بود.

وقتی گناه را نادیده می‌گیریم تا چیزی را حفظ کنیم یا به منافع مادی برسیم، این کار ما زیرکی به حساب نمی‌آید، بلکه نافرمانی از قانون خدا. اطاعت ناقص نیز ناطاعتی است.

۱۱:۱۵ آیا وقتی خدا گفت که از برگزیدن شائول به پادشاهی متأسف است، می‌خواست بگوید که اشتباه کرده است؟ حرف خدا بیانگر تأسف او بود، نه اقرار او به اشتباهش (پیدایش ۶:۷-۵). خدای دانای مطلق اشتباه نمی‌کند، بنابر این، منظور خدا این نبود که تغییر عقیده داده است. اما وقتی شائول عوض شد، خدا نگرش را

عملیاتی‌ها گرفته‌اند، زنده نگاه داشته‌اند تا آنها را برای خداوند، خدایت قربانی کنند؛ آنها بقیه را از بین برده‌اند.»

^۶ سموئیل به شائول گفت: «گوش کن تا آنچه را که خداوند دیشب به من گفت به تو بگویم.»

شائول پرسید: «خداوند چه گفته است؟»

^۷ سموئیل جواب داد: «وقتی که تو شخص گمنام و کوچکی بودی، خداوند تو را به پادشاهی اسرائیل برگزید. ^{۱۸} او تو را فرستاد تا عملیاتی‌های گناهکار را ریشه کن کنی. ^{۱۹} پس چرا کلام خداوند را اطاعت نکردی و حیوانات آنها را به غنیمت گرفته، مخالف خواست خداوند انجام دادی؟»

^{۲۰} شائول پاسخ داد: «من از خداوند اطاعت کردم و هر آنچه که به من گفته بود، انجام دادم؛ اجاج، پادشاه عملیاتی‌ها را آوردم ولی بقیه را هلاک کردم. ^{۲۱} اما سپاهیان بهترین گوسفندان و گاوان را گرفته، با خود آوردند تا در جلیجال برای خداوند، خدایت قربانی کنند.»

^{۲۲} سموئیل در جواب گفت: «آیا خداوند به قربانی‌ها خشنود است یا به اطاعت از کلامش؟ اطاعت بهتر از قربانی است. اگر او را اطاعت می‌کردی، خشنودتر می‌شد تا اینکه برایش گوسفندهای فربه قربانی کنی. ^{۲۳} ناطاعتی مثل گناه جادوگری است و خودسری مانند بت پرستی می‌باشد. چون به کلام خداوند توجه نکردی، او هم تو را از مقام پادشاهی برکنار خواهد کرد.»

شائول تقاضای بخشش می‌کند

^{۲۴} سرانجام شائول اعتراف نموده، گفت: «گناه کرده‌ام! از دستور خداوند و

۱۷:۱۵

داو ۱۵:۶

اسمو ۲۱:۹ ؛ ۲۲:۱۰

۱۹:۱۵

اسمو ۳۲:۱۴

۲۱:۱۵

اسمو ۱۵:۹ و ۱۵

۲۲:۱۵

مز ۸۶:۴۰ ؛ ۱۷ و ۱۶:۵۱

اش ۱۱:۱

ار ۲۲:۷

هو ۶:۶

میکاه ۸ و ۷:۶

مر ۱۲:۳۳

۲۳:۱۵

تث ۱۰:۱۸

اسمو ۱۴:۱۳

۲۴:۱۵

اعد ۳۴:۲۲

اسمو ۱۳:۱۲

مز ۵:۴

قربانی تبدیل می‌شد به مراسمی تو خالی. مراسم و آیینهای مذهبی اگر از روی محبت و اطاعت صورت نگیرد، پوچ و بی‌محتوا می‌گردد. اگر از روی سرسپردگی به خدا و اطاعت از او عمل نکنیم، «مذهبی بودن» (به کلیسا رفتن، دعا کردن، صدقه دادن) کافی نخواهد بود.

۲۳:۱۵ ناطاعتی و خودسری گناهانی جدی می‌باشند. اینها به معنی استقلال و عزم راسخ نیست. کتاب مقدس آنها را با جادوگری و بت پرستی یکی می‌داند، گناهانی که مجازاتشان مرگ بود (خروج ۱۸:۲۲ ؛ لاویان ۲۰:۶ ؛ تثنیه ۱۳:۱۳-۱۲:۱۵ ؛ ۱۰:۱۸ ؛ میکاه ۵: ۱۰-۱۴).

از آنجا که شائول هم ناطاعتی کرد و هم خودسری، تعجبی ندارد که خدا عاقبت او را برکنار کرد و مقام پادشاهی را از او گرفت. ناطاعتی از خدا گناهی است جدی که انسان را از شادیها و مزایای زندگی با خدا محروم می‌سازد.

غنائم جنگی را برای قربانی به خدا نگه داشته است. سخن او مانند این است که کسی بگوید: «من پول دزدیدم تا به خدا هدیه بدهم!» اطاعت از خدا برتر است از کارهای به‌ظاهر شریف.

۲۲:۱۵ و ۲۳ این نخستین مورد از موارد متعدد در کتاب مقدس است که موضوع «برتری اطاعت بر قربانی‌ها» مطرح می‌شود (مز مور ۴۰:۸۶ ؛ ۵۱:۱۶ و ۱۷ ؛ امثال ۳:۲۱ ؛ اشعیا ۱:۱۱-۱۷ ؛ ارمیا ۷:۲۱-۲۳ ؛ هوشع ۶:۶ ؛ میکاه ۶:۸۶ ؛ متی ۱۲:۷). آیا سموئیل می‌خواست بگوید که قربانی مهم نیست؟ نه، او قصد داشت شائول را ترغیب کند که به‌جای توجه به خود قربانی، به انگیزه‌اش برای این کار توجه کند. قربانی رابطه‌ای بود آیینی میان خدا و انسان؛ قربانی این رابطه را به‌طور عینی به تصویر می‌کشید. اما اگر شخص با قلبی نادم و پشیمان مراسم قربانی را به‌جا نمی‌آورد، و محبت واقعی خدا را در دل نمی‌داشت،

از سخن تو سرپیچی نموده‌ام، چون از مردم ترسیدم و تسلیم خواست ایشان شدم. ^{۲۵} التماس می‌کنم مرا ببخش و با من بیا تا بروم و خداوند را عبادت کنم.»

۲۵:۱۵
خرو ۱۷:۱۰

^{۲۶} اما سموئیل پاسخ داد: «من با تو نمی‌آیم. چون تو از فرمان خداوند سرپیچی کردی، خداوند نیز تو را از پادشاهی اسرائیل برکنار کرده است.»

۲۷:۱۵
۱ پاد ۳۰:۱۱ و ۳۱
۲۸:۱۵
۱ سمو ۱۷:۲۸ و ۱۸

^{۲۷} همین که سموئیل برگشت که برود، شائول ردای او را گرفت تا او را ننگه دارد، پس ردای سموئیل پاره شد. ^{۲۸} سموئیل به او گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو گرفته و همینگونه پاره کرده و آن را به کسی که از تو بهتر است، داده است. ^{۲۹} خدا که جلال اسرائیل است، دروغ نمی‌گوید و قصدش را عوض نمی‌کند، چون او انسان نیست که فکرش را تغییر دهد.»

۲۹:۱۵
اعد ۱۹:۲۳
جز ۱۴:۲۴
۱ سمو ۱۳:۲

^{۳۰} شائول بار دیگر التماس نموده، گفت: «درست است که من گناه کرده‌ام، اما خواهش می‌کنم احترام مرا در حضور مشایخ و مردم اسرائیل نگه‌داری و با من بیایی تا بروم و خداوند، خدای تو را عبادت کنم.»

۳۰:۱۵
اش ۱۳:۲۹

^{۳۱} سرانجام سموئیل قبول کرد و با او رفت و شائول خداوند را عبادت نمود.

^{۳۲} سموئیل دستور داد اجاج، پادشاه عمالیق را نزد او ببرند. اجاج با خوشحالی نزد او آمد، چون فکر می‌کرد خطر مرگ گذشته است. ^{۳۳} اما سموئیل گفت: «چنانکه شمشیر تو زنان زیادی را بی‌اولاد گردانید، همچنان مادر تو بی‌اولاد خواهد شد.» سپس او را در حضور خداوند، در جلجال قطعه‌قطعه کرد. ^{۳۴} بعد سموئیل به رامه رفت و شائول به خانه‌اش در جبعه بازگشت. ^{۳۵} پس از آن سموئیل دیگر شائول را ندید، اما همیشه برایش عزادار بود، و خداوند متأسف بود از اینکه شائول را پادشاه اسرائیل ساخته بود.

۳۳:۱۵
پیدا ۶:۵ و ۹
داو ۷:۱

۳۴:۱۵
۱ سمو ۱۷:۷ و ۱۱؛ ۴
۳۵:۱۵
۱ سمو ۱۱:۱۵

برود تا همه ببینند که سموئیل هنوز از او حمایت می‌کند. اگر سموئیل از این کار امتناع می‌ورزید، مردم اعتماد خود را به شائول از دست می‌دادند.

۳۵:۱۵ سموئیل می‌بایست در مقابل ناطاعتی شائول می‌ایستاد و خیر مجازات خدا را به او می‌داد. او و شائول دیگر رابطه خوبی با هم نداشتند. شائول عمیقاً خدا و سموئیل را فریب داده و آزارشان داده بود. علیرغم این، وقتی خدا فرمود که شائول را از مقام پادشاهی خلع خواهد کرد، سموئیل برای او عزا گرفت. این نمونه بزرگی است از محبت. هرگز به‌طور کامل از مردم قطع امید نکنید. حتی اگر هرگز آنها را نبینید، به دعا کردن برای توبه و قرار گرفتن رحمت نهایی خدا بر آنها، ادامه دهید.

۲۶:۱۵ «من با تو نمی‌آیم.» شائول دیگر عذر و بهانه‌ای نداشت. زمان آن رسیده بود که شائول حساب پس بدهد. خدا شائول را همچون یک شخص رد نمی‌کرد؛ پادشاه هنوز می‌توانست طلب بخشش کند و رابطه‌اش را با خدا احیا نماید، اما برای باز پس گرفتن پادشاهی‌اش خیلی دیر شده بود. اگر مسؤولانه به چیزی که خدا به شما سپرده توجه نکنید، عذر و بهانه‌هایتان بی‌اثر خواهد شد. همه ما باید یک روز برای همه اعمالمان حساب پس بدهیم (رومیان ۱۴:۱۰-۱۳).

۳۰:۱۵ شائول نگران رابطه‌اش با خدا نبود، بلکه بیشتر به فکر این بود که دیگران چه فکری درباره او خواهند کرد. او به سموئیل التماس کرد که با او برای عبادت

ج - شائول و داود (۱:۱۶ تا ۱۳:۳۱)

در حالی که هنوز شائول بر تخت سلطنت بود، سموئیل داود را به عنوان پادشاه آتی اسرائیل تدهین کرد. سپس داود جوان شجاعانه جلیات، قهرمان فلسطینی را شکست داد، و رابطه دوستی مادام‌العمری با یونانان، پسر شائول، برقرار کرد. وقتی شائول پی برد که روزی داود پادشاه خواهد شد، بسیار حسادت ورزید و در فرصت‌های گوناگون کوشید او را بکشد. پس داود به قلمرو فلسطینی‌ها گریخت تا زمانی که شائول در جنگ کشته شد. وقتی رفتار ناعادلانه‌ای با ما می‌شود، نباید خودمان اقدام کنیم. خدا که وفادار و عادل است، همه اتفاقات را می‌بیند و تمام بدیها را مجازات خواهد کرد.

۱- سموئیل داود را به پادشاهی تدهین می‌کند
سموئیل به بیت‌لحم می‌رود

سرانجام خداوند به سموئیل فرمود: «بیش از این برای شائول عزا نگیر، چون من او را از سلطنت اسرائیل برکنار کرده‌ام. حال، یک ظرف روغن زیتون بردار و به خانه یسی بیت‌لحمی برو، زیرا یکی از پسران او را برگزیده‌ام تا پادشاه اسرائیل باشد.»
اولی سموئیل پرسید: «چطور می‌توانم این کار را بکنم؟ اگر شائول بشنود مرا می‌کشد!»

خداوند پاسخ داد: «گوساله‌ای با خود ببر و بگو آمده‌ای تا برای خداوند قربانی کنی. بعد یسی را به قربانگاه دعوت کن، آنوقت به تو نشان خواهیم داد که کدام یک از پسرانش را باید برای پادشاهی تدهین کنی.»

سموئیل طبق دستور خداوند عمل کرد. وقتی به بیت‌لحم رسید، بزرگان شهر با ترس و لرز به استقبالش آمدند و پرسیدند: «چه اتفاقی افتاده است؟»

سموئیل جواب داد: «نترسید، هیچ اتفاق بدی نیفتاده است. آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم. خود را تقدیس کنید و همراه من برای قربانی کردن بیایید.» او به یسی و پسرانش نیز دستور داد خود را تقدیس کنند و به قربانگاه بیایند.

وقتی پسران یسی آمدند، سموئیل چشمش به الیاب افتاد و فکر کرد او همان کسی است که خداوند برگزیده است. اما خداوند به سموئیل فرمود:

۱:۱۶

روت ۲۲-۱۸:۴

۱ سمو ۱۶:۹، ۱۳:۱۳، ۱۴

۲ یاد ۹:۱ او

۲:۱۶

اسمو ۲۹ و ۲۸:۲۰

۳:۱۶

تث ۱۷:۱۷ او ۱۴

۴:۱۶

اسمو ۱۸:۱۶

لو ۴:۲

۵:۱۶

پیدا ۲:۳۵

خرو ۱۰:۱۹

یوش ۵:۳

۷:۱۶

اسمو ۲:۹

پاد ۳۹:۸

۱ تو ۹:۲۸

لو ۱۵:۱۶

ظاهری پرابهت. شاید سموئیل سعی می‌کرد کسی را شبیه شائول پیدا کند تا پادشاه بعدی اسرائیل شود. اما خدا به او گوشزد کرد که فقط از روی ظاهر قضاوت نکند. انسانها چون از روی ظاهر قضاوت می‌کنند، معمولاً به افرادی که فاقد خصوصیات ظاهری مردم‌پسند هستند، توجهی نمی‌کند. اما از روی ظاهر شخص نمی‌توان تشخیص داد

۵:۱۶ آیین تقدیس مراسم ویژه‌ای بود برای آماده کردن شخص به منظور حضور در پیشگاه خدا به هنگام عبادت یا تقدیم قربانی (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره مراسم تقدیس، مراجعه کنید به پیدایش ۲:۳۵ و توضیحات مربوط به یوشع ۵:۳).

۷:۱۶ شائول مردی بود بلندقامت و خوش‌صورت، با

«به چهره او و بلندی قدش نگاه نکن، زیرا او آن کسی نیست که من در نظر گرفتم. من مثل انسان قضاوت نمی‌کنم. انسان به ظاهر نگاه می‌کند، اما من به دل.»

^۸پس یسی ایناداب را نزد سموئیل خواند. خداوند فرمود: «او نیز شخص مورد نظر نیست.» ^۹بعد یسی شمع را احضار نمود، اما خداوند فرمود: «این هم آنکه من می‌خواهم نیست.» ^{۱۰}و ^{۱۱}به همین ترتیب یسی هفت پسرش را احضار نمود و همه رد شدند.

سموئیل به یسی گفت: «خداوند هیچ یک از اینها را برنگزیده است. آیا تمام پسرانت اینها هستند؟»

یسوی پاسخ داد: «یکی دیگر هم دارم که از همه کوچکتر است. اما او در صحرا مشغول چرانیدن گوسفندان است.»

سموئیل گفت: «فوری کسی را بفرست تا او را بیاورد چون تا او نیاید ما سر سفره نخواهیم نشست.»

^{۱۲}پس یسی فرستاد و او را آوردند. او پسری شاداب و خوش قیافه بود و چشمانی زیبا داشت. خداوند فرمود: «این همان کسی است که من برگزیده‌ام. او را تدهین کن.» ^{۱۳}سموئیل ظرف روغن زیتون را که با خود آورده بود برداشت و بر سر داود که در میان برادرانش ایستاده بود، ریخت. روح خداوند بر او نازل شد و از آن روز به بعد بر او قرار داشت. سپس سموئیل به خانه خود در رامه بازگشت.

داود به جمع خادمان شائول می‌پیوندد

^{۱۴}روح خداوند از شائول دور شد و بجای آن روح پلید از جانب خداوند او را

۸:۱۶
اسمو ۱۷:۱۳

۱۰:۱۶
اسمو ۷:۸
توا ۱۷:۷

۱۲:۱۶
پیدا ۳۹:۶
خرو ۲:۲
اسمو ۹:۱۷
اعما ۷:۲۰
۱۳:۱۶
اسمو ۱۰:۹ و ۱۰

۱۴:۱۶
اسمو ۱۱:۶؛ ۱۰:۱۸؛ ۱۰:۱۲
۹:۱۹
پاد ۲۲:۲۲

خدمت خدا به کار می‌رفت. پادشاه و کاهن اعظم قوم اسرائیل با روغن تدهین می‌شدند. این عمل، آنها را به مقام نماینده خدا برای مردم منصوب می‌کرد. اگرچه خدا فرزندان شائول را از نشستن بر تخت پادشاهی اسرائیل منع نمود و با این کار او را از پادشاهی بر کنار کرد، اما شائول خود تا زمان مرگش در مقام خود باقی ماند.

۱۴:۱۶ این روح پلید که خداوند می‌فرستاد، چه بود؟ چند احتمال وجود دارد: (۱) شائول دچار بیماری افسردگی بود؛ (۲) روح القدس از شائول دور شده بود و خدا برای مجازات ناطاعتی او، اجازه داد روحی پلید (دیو) او را عذاب دهد (این امر قدرت خدا را بر ارواح نشان می‌دهد - پادشاهان ۱۹:۲۲-۲۳)؛ (۳) فرشته‌ای نیک فرستاده می‌شد تا با اعلان مجازاتی که در آینده نزدیک در انتظار او بود، او را عذاب دهد. هر یک از این سه احتمال هم که درست باشد، کار شائول به جنون کشیده شد، و همین امر او را به تلاش برای قتل داود کشاند.

که او چه نوع شخصیتی دارد و ارزش واقعی‌اش چیست. خوشبختانه خدا انسان را از روی خصائل باطنی‌اش ارزیابی می‌کند، نه از روی ظاهرش. و چون تنها خدا می‌تواند درون افراد را ببیند، تنها او می‌تواند انسان را مورد قضاوت دقیق قرار دهد. ما معمولاً وقت زیادی را برای رسیدگی به ظاهر خود صرف می‌کنیم؛ اما چه مقدار وقت برای رسیدن به شخصیت معنوی و روحانی‌مان اختصاص می‌دهیم؟ همه می‌توانند صورت ما را ببینند، اما فقط شما و خدا می‌دانید که واقعاً چگونه قلبی دارید. کدام جزء از وجود شما زیباتر و جذاب‌تر است؟

۱۳:۱۶ داود به پادشاهی تدهین شد، اما این کار در خفا صورت گرفت. سالها طول کشید تا او بر تخت سلطنت بنشیند (۲ سموئیل ۴:۲؛ ۳:۵). شائول هنوز قانوناً پادشاه بود، اما خدا داود را برای مسؤلیت‌های آینده‌اش آماده می‌کرد. روغن تدهین که بر سر داود ریخته شد، نمایانگر تقدس بود. این روغن برای تخصیص افراد یا اشیا برای

سخت عذاب می داد. ^{۱۵} و بعضی از افراد شائول به او گفتند: «اگر اجازه دهی، نوازنده‌ای که در نواختن چنگ ماهر باشد پیدا کنیم تا هر وقت روح پلید تو را آزار می دهد، برایت چنگ بنوازند و تو را آرامش دهد.»

^{۱۷} شائول گفت: «بسیار خوب، نوازنده ماهری پیدا کنید و نزد من بیاورید.»

^{۱۸} یکی از افرادش گفت: «پسر یسی بیت لحمی خیلی خوب می نوازند. در ضمن جوانی است شجاع و جنگاور. او خوش بیان و خوش قیافه است، و خداوند با او می باشد.»

^{۱۹} شائول قاصدانی به خانه یسی فرستاد تا داود چوپان را نزد وی ببرند. ^{۲۰} یسی یک بار الاغ نان و یک مشک شراب و یک بزغاله همراه داود نزد شائول فرستاد.

^{۲۱} شائول وقتی چشمش به داود افتاد از او خوشش آمد و داود یکی از محافظان مخصوص شائول شد. ^{۲۲} پس شائول برای یسی پیغام فرستاده، گفت: «بگذار داود پیش من بماند، چون از او خوشم آمده است.»

^{۲۳} هر وقت آن روح پلید از جانب خدا شائول را آزار می داد، داود برایش چنگ می نواخت و روح بد از او دور می شد و او احساس آرامش می کرد.

۲- داود و جلیات

جلیات قوم اسرائیل را به چالش می طلبد

فلسطینی‌ها لشکر خود را برای جنگ آماده کرده، در سوکوه که

در یهودا است جمع شدند و در میان سوکوه و عزیزه، در آفس دمیم

اردو زدند. ^۱ شائول و مردان اسرائیل نیز در دره ایلاه جمع شده، در مقابل

فلسطینی‌ها صف آرایی کردند. ^۲ به این ترتیب، نیروهای فلسطینی و اسرائیلی

در دو طرف دره در مقابل هم قرار گرفتند.

۱۷

۱۵:۱۶

۲ پاد ۱۵:۳

۱۸:۱۶

اسمو ۱۹:۳، ۱۸:۱۱ و ۱۲

۲۱:۱۶

اسمو ۱۴:۲۲

۱:۱۷

اسمو ۵:۱۳

اتوا ۱۳:۱۱

۲:۱۷

اسمو ۹:۲۱

۱۶:۱۵-۱۹:۲۱ وقتی شائول از داود خواست که به جمع خادمان قصرش ملحق شود، معلوم بود که نمی دانست او در خفا برای پادشاهی تدهین شده است (۱۶:۱۲). دعوت شائول بهترین فرصت را برای پادشاه جوان آینده به وجود آورد تا اطلاعاتی دست اول درباره رهبری قوم به دست آورد.

بعضی اوقات لازم است برنامه‌های ما، حتی آنهایی که فکر می کنیم مورد رضایت خدا است، به دلیل نامشخصی متوقف شود. ما نیز مانند داود می توانیم به طور مفیدی از این دوره انتظار استفاده کنیم. می توانیم در اوضاع و شرایط فعلی خود، هر طور که می خواهد باشد، به فراگیری بپردازیم و رشد کنیم.

۱۶:۱۵-۱۶:۱۶ چنگ در زمان شائول آلت مشهور موسیقی بود، و نوای آن هنوز به خاطر کیفیت آرام بخشش معروف است. ساده ترین چنگ فقط از دو قطعه چوب تشکیل می شد که با زاویه قائمه به هم وصل بودند. تارها طوری به آن دو چوب وصل می شدند که انگار ضلع سوم مثلث را می ساختند. تارهای ساده را از علفهای به هم تاییه می ساختند، اما تارهای بهتر از روده خشک شده حیوانات ساخته می شد. چنگ می توانست تا ۴۰ تار داشته باشد و صدایی بلندتر از چنگهای کوچکتر داشت، که این چنگهای کوچکتر را بریط می نامیدند. داود که به داشتن مهارت‌های چوپانی و شجاعت معروف بود، چنگ نواز و آهنگساز ماهری نیز بود که بعدها بسیاری از مزامیر موجود در کتاب مقدس را تصنیف کرد.

۴-۷ از اردوی فلسطینی‌ها، پهلوانی از اهالی جت به نام جلیات برای مبارزه با اسرائیلی‌ها بیرون آمد. قد او به سه متر می‌رسید و کلاهخودی مفرغی بر سر و زره‌ای مفرغی بر تن داشت. وزن زره‌اش در حدود پنجاه و هفت کیلو بود. پاهایش با ساق بندهای مفرغی پوشیده شده و زوبین مفرغی بر پشتش آویزان بود. چوب نیزه‌اش به کلفتی چوب نساجان بود. سر نیزه آهنی او حدود هفت کیلو وزن داشت. یک سرباز جلو او راه می‌رفت و سپر او را حمل می‌کرد.

۸ جلیات ایستاد و اسرائیلی‌ها را صدا زده، گفت: «چرا برای جنگ صف آرایی کرده‌اید؟ ای نوکران شائول، من از طرف فلسطینی‌ها آمده‌ام. پس یک نفر را از طرف خود انتخاب کنید و به میدان بفرستید تا با هم مبارزه کنیم. اگر او توانست مرا شکست داده بکشد، آنوقت سربازان ما تسلیم می‌شوند. اما اگر من او را کشتم، شما باید تسلیم شوید. من امروز نیروهای اسرائیل را به مبارزه می‌طلبم! یک مرد به میدان بفرستید تا با من بجنگد!»^{۱۱} وقتی شائول و سپاهیان اسرائیل این را شنیدند، بسیار ترسیدند.

۱۲ (داود هفت برادر بزرگ‌تر از خود داشت. پدر داود که اینک پیر و سالخورده شده بود، از اهالی افراته واقع در بیت‌لحم یهودا بود.^{۱۳} سه برادر بزرگ داود الیاب، اینتاداب و شماه بودند که همراه شائول به جنگ رفته بودند.^{۱۴} داود کوچکترین پسر یسی بود و گاهی از نزد شائول به بیت‌لحم می‌رفت تا گوسفندان پدرش را بچراند.)

۱۶ آن فلسطینی، هر روز صبح و عصر به مدت چهل روز به میدان می‌آمد و در مقابل اسرائیلی‌ها رجزخوانی می‌کرد.

۱۷ روزی یسی به داود گفت: «این ده کیلو غله برشته و ده نان را بگیر و برای

۴:۱۷

یوش ۲۲ و ۲۱:۱۱
سمو ۲۱:۱۹

۹:۱۷

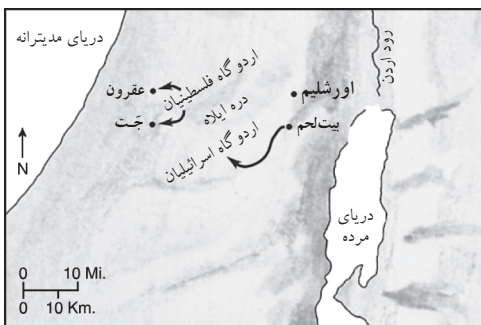
سمو ۱۲:۱۶

۱۲:۱۷

پیدا ۱۹:۳۵
روت ۲۲-۱۸:۴
توا ۱۳:۲

۱۷:۱۷

سمو ۲۵:۱۸



داود و جلیات

سپاهیان اسرائیل و فلسطین در دو طرف دره ایلاه مقابل هم صف آرایی کرده بودند. داود از بیت‌لحم فرا رسید و در صدد جنگ با جلیات غول‌پیکر برآمد. بعد از آنکه داود جلیات را شکست داد، سپاه اسرائیل فلسطینی‌ها را تا عقرون و جت (زادگاه جلیات) تعقیب کردند.

۷-۴:۱۷ به‌هنگام خروج بنی اسرائیل از مصر، بسیاری از ایشان به‌خاطر افراد غول‌پیکری که در سرزمین موعود زندگی می‌کردند، ترسیدند و وارد آنجا شوند (اعداد ۱۳:۳۲ و ۳۳). عوج، پادشاه باشان، تاخت‌واری داشت به‌طول حدود ۴ متر (تثنیه ۱۱:۳). و اینک جلیات، با قامتی حدود ۳ متر، سربازان قوم اسرائیل را به تنگ آورده بود. شاید شائول پادشاه بیش از همه نگران بود، چون او خودش بلندقدترین مرد اسرائیل بود. اما از نظر خدا جلیات فرقی با کس دیگری نداشت.

۹:۱۷ در بعضی از جنگها، دو سپاه متخاصم به‌منظور اجتناب از هدر دادن نفرات و سرمایه، فقط نیرومندترین رزم‌آور خود را در مقابل هم قرار می‌دادند؛ پیروزی قهرمان هر سپاه، به‌معنی پیروزی آن سپاه بود. از دیدگاه انسانی، جلیات مشخصاً بر داود برتری داشت. اما جلیات متوجه نبود که در جنگ با داود، می‌بایست با خدای او نیز بجنگد.

۱۸:۱۷
پیدا ۱۴:۳۷ و ۱۴

برادرانت به اردو گاه ببر. ^{۱۸} این ده تکه پنیر را هم به فرمانده شان بده و پیرس که حال برادرانت چطور است و خبر سلامتی ایشان را برای ما بیاور. ^{۱۹} آنها همراه شائول و جنگجویان اسرائیل در دره ایلاه علیه فلسطینی‌ها می‌جنگند.»

۲۰:۱۷
اسمو ۷:۲۶ و ۷

^{۲۰} داود صبح زود برخاست و گوسفندان پدرش را به دست چوپانی دیگر سپرد و خود آذوقه را برداشته، عازم اردوگاه اسرائیل شد. او درست همان موقعی که سپاه اسرائیل با فریاد و شعار جنگی عازم میدان نبرد بودند به کنار اردوگاه رسید. ^{۲۱} طولی نکشید که نیروهای متخاصم در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. ^{۲۲} داود آنچه را که با خود داشت به افسر تدارکات تحویل داد و به میان سپاهیان آمد و برادرانش را پیدا کرده، از احوال آنها جويا شد. ^{۲۳} داود درحالی‌که با برادرانش صحبت می‌کرد، چشمش به آن پهلوان فلسطینی که نامش جلیات بود، افتاد. او از لشکر فلسطینی‌ها بیرون آمده، مثل دفعات پیش مشغول رجزخوانی بود. ^{۲۴} اسرائیلی‌ها چون او را دیدند از ترس پا به فرار گذاشتند. ^{۲۵} آنها به یکدیگر می‌گفتند: «ببینید این مرد چطور ما را به عذاب آورده است! پادشاه به کسی که او را بکشد پاداش بزرگی خواهد داد. دخترش را هم به عقد او درخواهد آورد و خانواده‌اش را نیز از پرداخت مالیات معاف خواهد کرد.»

۲۵:۱۷
یوش ۱۶:۱۵
اسمو ۱۷:۱۸

^{۲۶} داود به کسانی که در آنجا ایستاده بودند، گفت: «این فلسطینی بت پرست کیست که این چنین به سپاهیان خدای زنده توهین می‌کند! به کسی که این پهلوان را بکشد و اسرائیل را از این رسوایی برهاند چه پاداشی داده می‌شود؟» ^{۲۷} آنها به او گفتند که چه پاداشی داده خواهد شد.

۲۶:۱۷
اسمو ۶:۱۴
پاد ۴:۱۹

^{۲۸} اما چون الیاب، برادر بزرگ داود گفتگوی او را با آن مردان شنید، عصبانی شد و به داود گفت: «تو در اینجا چکار می‌کنی؟ چه کسی از گوسفندهایت در صحرا مراقبت می‌کند؟ تو به بهانه تماشای میدان جنگ به اینجا آمده‌ای!»

۲۸:۱۷
پیدا ۸:۳۷ و ۸

^{۲۹} داود در جواب برادرش گفت: «مگر چکار کرده‌ام؟ آیا حق حرف زدن هم ندارم؟» ^{۳۰} بعد نزد عده‌ای دیگر رفت و از آنان نیز همان سؤال را کرد و همان پاسخ را شنید.

۲۸:۱۷-۳۲ انتقاد نتوانست داود را متوقف کند. در حالی که بقیه سپاه دور تا دور ایستاده بودند، داود در یافت که باید دست به عمل بزند، چرا که وقتی خدا در کنار او می‌جنگید، دیگر دلیلی برای انتظار باقی نمی‌ماند. شاید مردم بکشند با حرف‌های منفی یا تمسخر شما را مأیوس کنند، اما باید به انجام کاری که می‌دانید درست است، ادامه بدهید. با انجام کار درست، خدا را خشنود خواهید کرد، زیرا که نظر او مهم‌تر از نظر هر کس دیگری است.

۲۶:۱۷ نگرش افراد چقدر می‌تواند در اوضاع و شرایط موجود تفاوت ایجاد کند. آنچه شائول می‌توانست ببیند، فقط یک مرد غول پیکر بود و یک مرد جوان. اما داود مردی فانی را می‌دید که خدای قادر مطلق را به مبارزه می‌طلبید. او می‌دانست که اگر در مقابل جلیات بایستد، تنها نخواهد بود، بلکه خدا در کنار او خواهد جنگید. او به موقعیت خود از دید خدا می‌نگریست. با دید خدا به مشکلات دشوار نگاه کردن، کمک می‌کند تا مشکلات عظیم را بزرگتر از آنچه که هستند نبینیم.

وقتی به داود فکر می‌کنیم، کسی را به یاد می‌آوریم که در مقام چوپان، شاعر، غول‌کش، پادشاه، جد عیسی، و خلاصه یکی از مردان بزرگ در عهدعتیق بود. اما در کنار این فهرست، چیزهای دیگری هم هست؛ او خائن، دروغگو و قاتل بود. فهرست اول خصوصیات را ارائه می‌دهد که همه ما دوست داریم داشته باشیم؛ اما در فهرست دوم خصوصیات نام برده شده که عملاً در هر یک از ما به‌نوعی دیده می‌شود. کتاب مقدس سعی نمی‌کند ضعف‌های داود را مخفی سازد. با این همه، او به‌خاطر خداترسی‌اش مورد اشاره و تحسین قرار گرفته است. با دانستن این موضوع که ما بیشتر در ضعف‌های داود با او مشترکیم تا در خصائل الاهی او، باید کنجکاو باشیم که بفهمیم چه چیزی باعث شد خدا او را به‌عنوان مردی که از او اطاعت خواهد کرد، مورد توجه قرار دهد.

داود بیش از هر چیز دیگری ایمان استواری به وفاداری و بخشندگی خدا داشت. او مردی بود که با شور و شوق زیادی زندگی می‌کرد. او بارها مرتکب گناه شد، اما سریع به گناهایش اعتراف می‌کرد. اعتراف او از قلبش سرچشمه می‌گرفت و توبه‌اش واقعی بود. داود هرگز بخشش خدا را سبک نمی‌گرفت یا برکات او را امری بدیهی نمی‌پنداشت. در مقابل، خدا نیز بخشش خود را از او دریغ نمی‌داشت، اما مانع عواقب اعمالش نیز نمی‌شد. داود حتی وقتی لازم بود متحمل عواقب گناهایش شود، از شادی بخشش نیز بهره‌مند می‌گردید.

اما ما دوست داریم این دو چیز (عواقب گناهان و بخشش) در موردمان معکوس باشد. ما بیشتر اوقات ترجیح می‌دهیم که به‌جای چشیدن طعم بخشش، از عواقب گناه فرار کنیم. یک تفاوت بزرگ ما با داود این است که اگر چه او مرتکب گناهان بزرگی شد، اما به‌طور مکرر گناه نمی‌کرد. او از اشتباهاتش درس عبرت می‌گرفت، زیرا به درد و رنجی که گناهایش به‌بار می‌آورد، تن در می‌داد. به‌نظر می‌رسد که ما اغلب اوقات از اشتباهات خود یا عواقبی که از این اشتباهات ناشی می‌شود، درس عبرت نمی‌گیریم. چه تغییراتی لازم است که خدا در ما انجام دهد تا این نوع اطاعت را در ما بیابد؟

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * بزرگترین پادشاه قوم اسرائیل بود.
- * نبای بزرگ عیسی مسیح بود.
- * نام او در فهرست مشعل‌داران ایمان در عبرانیان فصل ۱۱ آمده است.
- * مردی بود که به توصیف خدا «شخص دلخواه» او بود.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * با بتشیع مرتکب زنا شد.
- * ترتیب قتل اوریا، شوهر بتشیع را داد.
- * با سرشماری قوم، مستقیماً از خدا ناطاعتی کرد.

درس‌هایی از زندگی او:

- * آمادگی برای قبول صادقانه اشتباهاتمان قدم اول در رفع آنها است.
- * آرمزش گناهان، عواقب گناه را نمی‌زداید.
- * خدا بسیار مشتاق توکل و عبادت کامل ما است.

آمار حیاتی:

- * محل زندگی: بیت‌لحم، اورشلیم
- * شغل: چوپان، آهنگساز، شاعر، جنگ‌آور، پادشاه
- * خویشاوندان: پدر: یسی؛ همسران از جمله: میکال، اخینوعم، بتشیع، ایجیل.
- * پسران: ابشالوم، امنون، سلیمان، ادونای. دختران: تامار. هفت برادر.
- * هم‌عصر با: شائول، یوناتان، سموئیل، ناتان

آیه کلیدی:

«ای خداوند، تو واقعاً خدا هستی و قول‌هایت راست است و این وعده‌های خوب از توست. پس خواهش می‌کنم چنانکه قول داده‌ای عمل کنی و خاندانم را برکت دهی، باشد که خاندان من همیشه در حضور تو پایدار بماند و برکت تو تا به ابد بر خاندان من باشد» (۲ سموئیل ۷: ۲۸ و ۲۹).

ماجرای او در ۱ سموئیل ۱۶ تا ۱ پادشاهان ۲ نقل شده است. از او در عاموس ۶: ۵؛ متی ۱: ۱؛ ۲۲: ۴۳-۴۵؛ لوقا ۳: ۳۲؛ رومیان ۱: ۳؛ عبرانیان ۱۱: ۳۲؛ نیز نام برده شده است

داود جلیات را می‌کشد

^{۳۱}وقتی صحبت‌های داود به گوش شائول رسید، او را به نزد خود احضار نمود.

^{۳۲}داود به شائول گفت: «هیچ نگران نباشید، این غلامتان می‌رود و با آن فلسطینی می‌جنگد.» ^{۳۳}شائول گفت: «چگونه می‌توانی با او بجنگی؟ تو جوان و بی تجربه هستی، ولی او از زمان جوانی‌اش مرد جنگی بوده است.»

^{۳۴}اما داود گفت: «وقتی من گلهٔ پدرم را می‌چرانم و شیری یا خرسی می‌آید تا بره‌ای از گله ببرد، ^{۳۵}دنبالش می‌کنم و بره را از دهانش می‌گیرم و اگر به من حمله کند، گلویش را می‌گیرم و آنقدر می‌زنم تا بمیرد. ^{۳۶}غلامت هم شیر کشته است هم خرس. این فلسطینی بت پرست را هم که به سپاهیان خدای زنده توهین می‌کند مثل آنها خواهم کشت. ^{۳۷}خداوند که مرا از دهان شیر و از چنگ خرس رهانید، از دست این مرد نیز نجات خواهد داد!»

سرانجام شائول راضی شد و گفت: «بسیار خوب، برو خداوند به همراهت!» ^{۳۸}و ^{۳۹}پس شائول لباس جنگی خود را به او داد. داود کلاهخود مفرغی را بر سر گذاشت و زره را بر تن کرد. سپس شمشیر را به کمر بست و چند قدم راه رفت تا آنها را امتحان کند، ولی دید به زحمت می‌تواند حرکت کند. او به شائول گفت: «به این لباسها عادت ندارم. با اینها نمی‌توانم راه بروم!» پس آنها را از تن خود بیرون آورد. ^{۴۰}آنگاه پنج سنگ صاف از کنار رودخانه برداشت و در کیسهٔ چوپانی خود گذاشت و چوبدستی و فلاخن را بدست گرفته، به سراغ آن فلسطینی رفت. ^{۴۱}و ^{۴۲}جلیات در حالیکه سربازی سپر او را پیشاپیش وی حمل می‌کرد به داود نزدیک شد. وقتی از نزدیک، داود را برانداز کرد و دید که پسر ظریفی بیش نیست، او را مسخره کرد ^{۴۳}و گفت: «مگر من سگم که با چوبدستی پیش من آمده‌ای؟» بعد به نام خدایان خود، داود را نفرین کرد. ^{۴۴}سپس به داود گفت: «جلو بیا تا گوشت بدنت را خوراک پرندگان و درندگان صحرا بکنم.»

^{۴۵}داود گفت: «تو با شمشیر و نیزه و زوبین به جنگ من می‌آیی، اما من به نام خداوند قادر متعال یعنی خدای اسرائیل که تو به او توهین کرده‌ای با تو می‌جنگم.» ^{۴۶}امروز خداوند تو را به دست من خواهد داد و من سرت را خواهم برید، و لاشهٔ سپاهیان را خوراک پرندگان و درندگان صحرا خواهم کرد. به این وسیله تمام مردم جهان خواهند دانست که در اسرائیل خدایی هست ^{۴۷}و همهٔ کسانی که در اینجا هستند خواهند دید که خداوند برای پیروز شدن، نیازی به شمشیر و نیزه ندارد. در این جنگ، خداوند پیروز است و او شما را به دست ما تسلیم خواهد نمود!»

^{۴۸}و ^{۴۹}داود وقتی دید جلیات نزدیک می‌شود، بسرعت بطرف او دوید و دست

۳۲:۱۷
تث ۱:۲۰
مز ۳:۲۷

۳۵:۱۷
عا ۱۲:۳
۳۶:۱۷
اسمو ۲۶:۱۷

۳۷:۱۷
اسمو ۱۳:۲۰
مز ۱۷:۱۸ و ۱۷
۲ تیمو ۱۷:۴

۴۲:۱۷
اسمو ۱۲:۱۶

۴۳:۱۷
اسمو ۸:۳، ۸:۹، ۹:۱۶
۱ پاد ۱۰:۲۰

۴۵:۱۷
توا ۸:۳۲
مز ۸:۱۲۴
امت ۱۰:۱۸
عبر ۳۴:۱۱
۴۶:۱۷
خرو ۵:۷
یوش ۲۴:۴
۱ پاد ۱۹:۱۹
اش ۲۰:۳۷
دان ۴۷:۲
۴۷:۱۷

اسمو ۶:۱۴
توا ۱۱:۱۴، ۱۱:۲۰
مز ۶:۴۴

به داخل کیسه‌اش برد و سنگی برداشته، در فلاخن گذاشت و بطرف جلیات نشانه رفت. سنگ درست به پیشانی جلیات فرو رفت و او را نقش زمین ساخت.^{۵۰} ^{۵۱}بدین ترتیب داود با یک فلاخن و یک سنگ، آن فلسطینی را کشت و چون شمشیری در دست نداشت، دویده، شمشیر او را از غلافش بیرون کشید و با آن سرش را از تن جدا کرد. فلسطینی‌ها چون پهلوان خود را کشته دیدند، برگشته پا به فرار گذاشتند.

۵۰:۱۷

اسمو ۲۱:۹

اسمو ۲۱:۲۳

^{۵۲}اسرائیلی‌ها وقتی وضع را چنین دیدند، بر فلسطینی‌ها یورش بردند و تاجت و دروازه‌های عقرون آنها را تعقیب کرده، کشتند بطوریکه سراسر جاده‌ای که به شعریم می‌رود از لاشه‌های فلسطینی‌ها پر شد.^{۵۳} بعد اسرائیلی‌ها برگشته، اردوگاه فلسطینی‌ها را غارت کردند.^{۵۴} داود هم سر بریده جلیات را به اورشلیم برد، ولی اسلحه او را در خیمه خود نگاه داشت.

۵۲:۱۷

یوش ۱۵:۱۰ و ۱۱ و ۳۳-۳۶

^{۵۵}وقتی داود به جنگ جلیات می‌رفت، شائول از ابنیر، فرمانده سپاه خود پرسید: «این جوان کیست؟»

۵۵:۱۷

اسمو ۱۴:۵۱

ابنیر پاسخ داد: «به جان تو قسم نمی‌دانم.»

^{۵۶}شائول گفت: «پس برو و بین این پسر کیست.»

^{۵۷}بعد از آنکه داود، جلیات را کشت، ابنیر او را، در حالیکه سر جلیات در دستش بود، نزد شائول آورد.^{۵۸} شائول از او پرسید: «ای جوان، تو پسر کیستی؟»

۵۸:۱۷

اسمو ۱۶:۱۸

داود پاسخ داد: «پسر غلامت یسی بیت لحمی.»

۳- دوستی داود و یوناتان

شائول به داود حسادت می‌ورزد

وقتی گفتگوی شائول و داود تمام شد، یوناتان پسر شائول، علاقه زیادی به داود پیدا کرد. یوناتان او را مثل جان خودش دوست

۱۸

۱:۱۸

اسمو ۲۰:۸؛ ۲۳:۱۸

اسمو ۲۶:۱؛ ۹:۱

۴:۱۸

پیدا ۴۱:۴۲

استر ۸:۶

فوراً به دوستانی صمیمی تبدیل شدند. با آنکه یوناتان احتمالاً قدری بزرگتر از داود بود، اما دوستی آنها یکی از عمیق‌ترین و صمیمی‌ترین دوستی‌هایی است که در کتاب مقدس ثبت شده است، زیرا آنان (۱) دوستی خود را بر اساس تعهد نسبت به خدا بنا نهادند، نه تعهد نسبت به یکدیگر؛ (۲) اجازه ندادند چیزی، نه حتی منش یا مشکل خانوادگی، بین آن دو قرار بگیرد؛ (۳) وقتی دوستی‌شان از بوته آزمایش گذشت، با یکدیگر صمیمی‌تر شدند؛ و (۴) توانستند تا آخر با هم دوست بمانند.

یوناتان، شاهزاده اسرائیل، بعدها فهمید که نه او، بلکه داود پادشاه خواهد بود (۱۷:۲۳). اما این موضوع علاقه او را به داود ضعیف نساخت. یوناتان ترجیح داد پادشاهی بر قوم اسرائیل را از دست بدهد تا صمیمی‌ترین دوستش را.

۱۷:۵۵-۵۸ با آنکه داود بارها در حضور شائول چنگ نواخته بود، اما سؤال شائول از ابنیر ظاهراً نشان می‌دهد که او داود را خیلی خوب نمی‌شناخت. توضیح و تبیین‌های متعددی در مورد این قسمت گنج‌کننده وجود دارد: (۱) از آنجا که قرار بود در صورت موفقیت داود، او با دختر شائول ازدواج کند (۱۷:۲۵)، شائول می‌خواست چیزهای بیشتری درباره اعضای خانواده او بداند؛ (۲) وضع روانی متغیر شائول (۱۶:۱۶) شاید مانع از این می‌شد که او داود را بشناسد؛ (۳) داود هنوز فقط جزو کارکنان پاره‌وقت قصر شائول بود (۱۷:۱۴ و ۱۵)، و شائول به خودش زحمت نداده بود که او را بشناسد یا اطلاعات بیشتری درباره او کسب کند.

۱۸:۱-۴ وقتی داود و یوناتان یکدیگر را دیدند،

می‌داشت. یوناتان با داود عهد دوستی بست و به نشانه این عهد، ردایی را که بر تن داشت و شمشیر و کمان و کمر بند خود را به داود داد. از آن روز به بعد شائول، داود را در اورشلیم نگاه داشت و دیگر نگذاشت به خانه پدرش برگردد.

شائول هر مأموریتی که به داود می‌سپرد، او آن را با موفقیت انجام می‌داد. از این رو وی را یکی از فرماندهان سپاه خود ساخت. از این امر، هم مردم و هم سربازان خشنود بودند.

پس از آنکه داود جلیات را کشته بود و سپاه فاتح اسرائیل به وطن برمی‌گشت، در طول راه، زنان از تمام شهرهای اسرائیل با ساز و آواز به استقبال شائول پادشاه بیرون آمدند. آنها در حالیکه می‌رقصیدند این سرود را می‌خواندند: «شائول هزاران نفر و داود ده‌ها هزار نفر را کشته است!»^۸ شائول با شنیدن این سرود سخت غضبناک گردید و با خود گفت: «آنها می‌گویند که داود ده‌ها هزار نفر را کشته است، ولی من هزاران نفر را! لابد بعد هم خواهند گفت که داود پادشاه است!»^۹ پس، از آن روز به بعد، شائول از داود کینه به دل گرفت.

۱۰^{۱۰} در فردای آن روز روح پلید از جانب خدا بر شائول آمد و او را در خانه‌اش پریشان حال ساخت. داود مثل هر روز شروع به نواختن چنگ نمود. ناگهان شائول نیزه‌ای را که در دست داشت بطرف داود پرتاب کرد تا او را به دیوار می‌خکوب کند. اما داود خود را کنار کشید. این عمل دوبار تکرار شد.

۱۲ شائول از داود می‌ترسید، زیرا خداوند با داود بود ولی شائول را ترک گفته بود. ۱۳ سرانجام شائول او را از دربار بیرون کرد و مقام پایین تری در سپاه خود به وی محول نمود. اما این امر باعث شد مردم بیش از پیش با داود در تماس باشند.

۶:۱۸

داو ۱۱:۳۴

مز ۵۸:۲۴ ؛ ۱۴۹:۳

۷:۱۸

اسمو ۲۱:۱۱ ؛ ۲۹:۵

۸:۱۸

اسمو ۱۵:۲۸ ؛ ۱۶:۱۳

۱۰:۱۸

اسمو ۱۶:۱۴ و ۲۳

۱۳:۱۸

اسمو ۵:۲

۱۸:۱۱ و ۱۲ شائول سعی کرد داود را بکشد چون به محبوبیت داود حسادت می‌ورزید. با وجود این، داود به حفاظت و آرام کردن شائول ادامه داد. شاید مردم به شما حسادت ورزیده‌اند و حتی به طریقی به شما حمله کرده‌اند. ایشان شاید از نقاط قوت شما به ترس افتاده‌اند یا از ضعف‌های خودشان آگاه شده‌اند. طبعاً باید از این قبیل مردم فاصله گرفت و از آنها دوری کرد. اما واکنش بهتر در مقابل آنان، محبت کردن به ایشان است (متی ۵:۴۳ و ۴۴). بهتر است از خدا بطلبیم که به ما قدرت دهد تا باز هم آنان را دوست بدریم، همان طور که داود از محبت خود به شائول نکاست.

۱۸:۸ وقتی مردم دلاوری داود را تحسین کردند، قدردانی شائول از داود به حسادت نسبت به او تبدیل شد. شائول در خشمی که ناشی از حسادتش به داود بود، با پرتاب نیزه‌اش به طرف او، سعی کرد او را به قتل برساند (۱۸:۱۱ و ۱۲). حسادت شاید گناهی بزرگ به نظر نرسد، اما در واقع، یک قدم تا قتل فاصله دارد. حسادت با نابود کردن شخص از درون شروع می‌شود، بعد خود را در اعمال خطرناک نشان می‌دهد. مواظب باشید حسادت جای پای در زندگی‌تان باز نکند.

۱۸:۱۰ توضیحات مربوط به ۱۶:۱۴، توضیح و تبیین‌های متعددی در مورد علت قرار گرفتن روح پلید بر شائول ارائه می‌دهد.

۱۴ داود در تمام کارهایش موفق می‌شد، زیرا خداوند با او بود. ۱۵ و وقتی شائول پادشاه متوجه این امر شد، بیشتر هراسان گردید، ولی مردم اسرائیل و یهودا، داود را دوست می‌داشتند زیرا با آنها معاشرت می‌کرد.

۱۴:۱۸
اسمو ۱۴:۴۷؛ ۱۸:۱۶؛
۳۰:۱۸
اسمو ۲:۱۰

داود ۲۰۰ فلسطینی را به عنوان جهیزیه می‌کشد

۱۷ روزی شائول به داود گفت: «من حاضرم دختر بزرگ خود میرب را به عقد تو درآورم. اما اول باید شجاعت خود را در جنگهای خداوند ثابت کنی.» (شائول با خود می‌اندیشید: «بجای اینکه دست من به خون او آغشته شود، او را به جنگ فلسطینی‌ها می‌فرستم تا آنها او را بکشند.»)

۱۷:۱۸
اسمو ۱۷:۲۵؛ ۲۸:۲۵

۱۸ داود گفت: «من کیستم که داماد پادشاه شوم؟ خانواده‌ی ما قابل این افتخار نیست.» ۱۹ اما وقتی زمان عروسی داود و میرب رسید، شائول او را به مردی به نام عدریئیل از اهالی محولات داد.

۱۸:۱۸
خرو ۳:۱۱
اسمو ۹:۲۱
اسمو ۷:۱۸

۲۰ ولی میکال دختر دیگر شائول عاشق داود بود و شائول وقتی این موضوع را فهمید خوشحال شد. ۲۱ شائول با خود گفت: «فرصتی دیگر پیش آمده تا داود را به جنگ فلسطینی‌ها بفرستم. شاید این دفعه کشته شود!» پس به داود گفت: «تو فرصت دیگری داری که داماد من بشوی. من دختر کوچک خود را به تو خواهم داد.» ۲۲ در ضمن، شائول به درباریان گفته بود بطور محرمانه با داود صحبت کرده، بگویند: «پادشاه از تو راضی است و همه‌ی افرادش تو را دوست دارند. پس بیا و داماد پادشاه شو.»

۱۹:۱۸
اسمو ۲۱:۸

۲۳ داود چون این سخنان را از مأموران شائول شنید گفت: «آیا فکر می‌کنید که داماد پادشاه شدن آسان است؟ من از یک خانواده فقیر و گمنام هستم.» ۲۴ و وقتی درباریان شائول آنچه را که داود گفته بود به شائول گزارش دادند، او گفت: «به داود بگویند که مهریه‌ی دختر من فقط صد قلفه‌ی مرد کشته شده فلسطینی است. تنها چیزی که من طالبش هستم، انتقام گرفتن از دشمنان است.» ولی در حقیقت قصد شائول این بود که داود به دست فلسطینی‌ها کشته شود.

۲۳:۱۸
پیدا ۲۹:۲۰؛ ۳۴:۱۲

۲۶ داود از این پیشنهاد خشنود گردید و پیش از آنکه زمان معین برسد، ۲۷ او با افرادش رفت و دویست فلسطینی را کشت و قلفه‌های آنها را برای شائول آورد. پس شائول دختر خود میکال را به او داد.

۲۷:۱۸
اسمو ۳:۱۴

بر ضد شائول اجتناب ورزید. نگذارید شهرت، در استنباطی که از نفوذ خود دارید، تحریف ایجاد کند. وقتی محبوبیتی ندارید، فروتن بودن آسانتر است، اما وقتی مورد ستایش و احترام قرار بگیرید، چه واکنشی خواهید داشت؟

۱۸:۱۵:۱۸ محبوبیت شائول او را مغرور و متکبر کرد در حالی که حتی وقتی تمامی قوم داود را ستودند، داود همچنان فروتن باقی ماند. با آنکه داود تقریباً به هر کاری که دست زد، موفق شد و در سرتاسر سرزمین موعود مشهور گشت، اما او از استفاده از محبوبیتش

۲۸ و ۲۹ شائول وقتی دید که خداوند با داود است و دخترش میکال نیز داود را دوست دارد از او بیشتر ترسید و هر روز بیش از پیش از وی متنفر می‌شد. ۳۰ هر موقع که فلسطینی‌ها حمله می‌کردند، داود در نبرد با آنها بیشتر از سایر افسران شائول موفق می‌شد. بدین ترتیب نام داود در سراسر اسرائیل بر سر زبانها افتاد.

۳۰:۱۸
اسمو ۱۴:۱۸

داود از دست شائول فرار می‌کند

شائول به پسر خود یوناتان و همهٔ افرادش گفت که قصد دارد داود را بکشد. اما یوناتان بخاطر محبتی که به داود داشت او را از قصد پدرش آگاه ساخت و گفت: «فردا صبح مواظب خودت باش. خودت را در صحرا پنهان کن. ۳ من از پدرم می‌خواهم تا با من به صحرا بیاید. در آنجا راجع به تو با او صحبت می‌کنم و هر چه او بگوید به تو خواهم گفت.»

۱:۱۹
اسمو ۳-۱:۱۸

۳:۱۹
اسمو ۹:۲۰

۱۹

اشیاء ساده	شیء	محل آیه	چه کسی از آن استفاده کرد؟	چگونه مورد استفاده قرار گرفت؟
خدا اغلب				
برای انجام کارهایش در جهان، از اشیاء ساده و معمولی استفاده می‌کند.	عصا	خروج ۴-۲:۴	موسی	انجام معجزات در مقابل فرعون
حائز اهمیت است که این اشیاء فقط به او وقف شود تا مورد استفاده او قرار بگیرد.	شبیور	یوشع ۵-۳:۶	یوشع	فرو ریختن دیوارهای اریحا
شما چه چیزی دارید که خدا بتواند از آن استفاده کند؟ هر چیز و هر کس «بزاری» مناسب برای اوست.	پشم	داوران ۴۰-۳۶:۶	جدعون	تأیید اراده خدا
	شبیور، کوزه، و مشعل	داوران ۲۲-۱۹:۷	جدعون	شکست مدیانی‌ها
	استخوان چانه الاغ	داوران ۱۵:۱۵	سامسون	کشتن ۱۰۰۰ فلسطینی
	سنگ کوچک	اسموئیل ۴۰:۱۷	داود	کشتن جلیات
	روغن	۲ پادشاهان ۷-۱:۴	الیشع	نشان دادن قدرت خدا در تأمین غذا
	رودخانه	۲ پادشاهان ۱۴-۹:۵	الیشع	شفای یک جذامی
	کمر بند	ارمیا ۱۱-۱:۱۳	ارمیا	به‌عنوان درسی عملی از خشم خدا
	کوزه	ارمیا ۱۳-۱:۱۹	ارمیا	به‌عنوان درسی عملی از خشم خدا
	تابه آهنی، آب، و غذا	حزقیال ۱۷-۱:۴	حزقیال	به‌عنوان درسی عملی از داوری
	پنج نان و دو ماهی	مرقس ۴۴-۳۰:۶	عیسی	غذا دادن به بیش از ۵۰۰۰ نفر

۱۹ و ۲۰ آیا ناطاعتی فرزند از پدر کار درستی است، همان طور که یوناتان اینجا کرد؟ اصل صریح کتاب مقدس این است که وقتی پدری به پسرش دستور می‌دهد که قانون خدا را نقض کند، آن پسر باید اول از خدا اطاعت کند، نه از انسان. این اصل فرض بر این

دارد که پسر آنقدر بالغ هست که بشود به او مسؤولیت داد و فریب و دروغ را تشخیص دهد. وظیفه پسر این است که نسبت به پدرش مؤدب و خیرخواه و مطیع باشد (افسیان ۳-۱:۶)، اما نباید از فرامینی اطاعت کند یا معیارهایی را بپذیرد که قانون خدا را نقض می‌کند.

۱۹ و ۲۰ آیا ناطاعتی فرزند از پدر کار درستی است، همان طور که یوناتان اینجا کرد؟ اصل صریح کتاب مقدس این است که وقتی پدری به پسرش دستور می‌دهد که قانون خدا را نقض کند، آن پسر باید اول از خدا اطاعت کند، نه از انسان. این اصل فرض بر این

صبح روز بعد که یوناتان و پدرش با هم گفتگو می کردند، یوناتان از داود تعریف کرد و خواهش نمود که به وی آسیبی نرساند و گفت: «او هرگز به تو آزاری نرسانده است بلکه همیشه به تو خوبی کرده است.^۵ آیا فراموش کرده‌ای که او برای مبارزه با جلیات، جان خود را به خطر انداخت و خداوند پیروزی بزرگی نصیب اسرائیل کرد؟ تو از این امر خوشحال بودی. حال چرا می‌خواهی دست خود را به خون بی‌گناهی که آزارش به تو نرسیده، آلوده سازی؟»

۵:۱۹
تث ۱۰:۱۹-۱۳
اسمو ۱۷:۴۹ و ۵۰
مز ۲۱:۹۴

شائول متقاعد شد و قسم خورده، گفت: «به خداوند زنده قسم که او را نخواهم کشت.»

پس یوناتان، داود را خواند و همه چیز را برای او تعریف کرد. بعد او را نزد پدرش برد و او مثل سابق نزد شائول ماند.

۷:۱۹
اسمو ۲۱:۱۶

اطولی نکشید که دوباره جنگ در گرفت و داود با سربازان خود به فلسطینی‌ها حمله برد و بسیاری را کشت و بقیه را فراری داد.

روزی شائول در خانه نشسته بود و در حالیکه به نوای موسیقی‌ای که داود می‌نواخت گوش می‌داد روح پلید از جانب خداوند به او حمله نمود. شائول نیزه‌ای را که در دست داشت بطرف داود پرتاب کرد تا او را بکشد. اما داود خود را کنار کشید و نیزه به دیوار فرو رفت. داود فرار کرد و خود را از دست او نجات داد.

۹:۱۹
اسمو ۱۶:۱۴؛ ۱۸:۱۰-۱۲

شائول سربازانی فرستاد تا مراقب خانه داود باشند و صبح که او بیرون می‌آید او را بکشند. میکال زن داود به او خبر داده، گفت: «اگر امشب فرار نکنی فردا صبح کشته می‌شوی.»^{۱۲} پس داود به کمک میکال از پنجره فرار کرد.^{۱۳} سپس میکال مجسمه‌ای گرفته، در رختخواب گذاشت و بالشی از پشم بز زیر سرش نهاد و آن را با لحاف پوشاند.^{۱۴} وقتی سربازان آمدند تا داود را دستگیر کنند و پیش شائول ببرند، میکال به آنها گفت که داود مریض است و نمی‌تواند از رختخوابش بیرون بیاید.

۱۱:۱۹
داو ۲:۱۶
مز ۵۹ (عنوان)،
و آیات ۳ و ۴ و ۶

اولی شائول دوباره سربازان را فرستاد تا او را با رختخوابش بیاورند تا او را بکشند.^{۱۶} وقتی سربازان آمدند تا داود را ببرند، دیدند بجای داود یک مجسمه در رختخواب است!

۱۳:۱۹

داو ۱۷:۵؛ ۱۸:۱۷ و ۱۴

شائول به دخترش میکال گفت: «چرا مرا فریب دادی و گذاشتی دشمنم از چنگم بگریزد؟»

میکال جواب داد: «مجبور بودم این کار را بکنم، چون او تهدید کرد که اگر کمکش نکنم مرا می‌کشد.»

۱۸:۱۹
اسمو ۱۷:۷؛ ۱۵:۳۴
۲۲:۱۹

به این ترتیب، داود فرار کرد و به رامه پیش سموئیل رفت. وقتی به آنجا

رسید، هر چه شائول به وی کرده بود، برای سموئیل تعریف کرد. سموئیل داود را با خود به نایوت برد و با هم در آنجا ماندند.^{۱۹} به شائول خبر دادند که داود در نایوت راهم است،^{۲۰} پس او مأمورانی فرستاد تا داود را دستگیر کنند. اما مأموران وقتی رسیدند گروهی از انبیاء را دیدند که به رهبری سموئیل نبوت می‌کردند. آنگاه روح خدا بر آنها نیز آمد و ایشان هم شروع به نبوت کردن نمودند.

^{۲۱} وقتی شائول شنید چه اتفاقی افتاده است، سربازان دیگری فرستاد، ولی آنها نیز نبوت کردند. شائول برای بار سوم سربازانی فرستاد و آنها نیز نبوت کردند.

^{۲۲} سرانجام خود شائول به راهم رفت و چون به سر چاه بزرگی که نزد سیخوه است رسید، پرسید: «سموئیل و داود کجا هستند؟» به او گفتند که در نایوت هستند. اما در بین راه نایوت، روح خدا بر شائول آمد و او نیز تا نایوت نبوت کرد!^{۲۴} او جامه خود را چاک زده، تمام آن روز تا شب برهنه افتاد و در حضور سموئیل نبوت می‌کرد. وقتی مردم این را شنیدند گفتند: «آیا شائول هم نبی شده است؟»

یوناتان زندگی داود را نجات می‌دهد

داود از نایوت راهم فرار کرد و پیش یوناتان رفت و به او گفت: «مگر من چه گناهی کرده‌ام و چه بدی در حق پدرت انجام داده‌ام

که می‌خواهد مرا بکشد؟»

^۱ یوناتان جواب داد: «تو اشتباه می‌کنی. پدرم هرگز چنین قصدی ندارد، چون هر کاری بخواهد بکند، هر چند جزئی باشد، همیشه با من در میان می‌گذارد. اگر او قصد کشتن تو را می‌داشت، به من می‌گفت.»

^۳ داود گفت: «پدرت می‌داند که تو مرا دوست داری به همین دلیل این موضوع را با تو در میان نگذاشته است تا ناراحت نشوی. به خداوند زنده و به جان تو قسم که من با مرگ یک قدم بیشتر فاصله ندارم.»
^۴ یوناتان با ناراحتی گفت: «حال می‌گویی من چه کنم؟»

۲۰:۱۹
اعد ۱۱:۲۴ و ۲۵
اسمو ۱۰:۷ و ۱۰:۷
یول ۲۸:۲

۲۲:۱۹
اسمو ۱۸:۱۹

۲۳:۱۹
اسمو ۲۰:۱۹

۲۴:۱۹
اسمو ۱۰:۱۰ و ۱۲-۱۰
اسمو ۲۰:۶
میکا ۸:۱

۱:۲۰
اسمو ۲۴:۱۹ و ۱۱ و ۱۷

۳:۲۰
تث ۱۳:۶
۲ پاد ۷:۶ و ۲
ار ۲:۴

۲۳:۱۹ یوناتان از داود پشتیبانی کرد (۴:۱۹)؛ میکال به او کمک کرد تا بگریزد (۱۷:۱۱-۱۹)؛ سموئیل جایی به او داد تا مخفی شود (۱۸:۱۹)؛ و روح خدا برای شائول در تعقیب داود مانع ایجاد کرد (۲۳:۱۹). هر یک از این رویدادها داود را از آسیب یا مرگ حفظ کرد. این رویدادها اتفاق و تصادف نبود، بلکه دست خدا در کار بود. وقتی از آسیبی رهایی می‌یابید، بدانید که شاید خدا شما را حفظ کرده است، چون او نقشه‌ای برایتان دارد.

۲۴:۲۰-۱۹ این دومین باری بود که شائول با پیوستن به گروه انبیا و نبوت‌کنندگان، همه را متعجب ساخت. بار اول (فصل ۱۰) درست بعد از تدهین او به پادشاهی و عدم قبول این مسؤولیت اتفاق افتاد. این بار شائول از حسادت به داود و محبوبیت فزاینده او می‌سوخت، اما روح خدا قدرت انجام هر کاری را از او گرفت، طوری که او نتوانست صدمه‌ای به داود برساند. در هر دو بار، شائول سخنان خدا را بر زبان آورد (یعنی «نبوت کرد»)، گرچه او کسی نبود که در فکر امور الهی باشد.

داود پاسخ داد: «فردا جشن اول ماه است و من مثل همیشه در این موقع باید با پدرت سر سفره بنشینم. ولی اجازه بده تا عصر روز سوم، خود را در صحرا پنهان کنم. اگر پدرت سراغ مرا گرفت، بگو که داود از من اجازه گرفته است تا برای شرکت در مراسم قربانی سالیانه خانواده خود به بیت لحم بروم. اگر بگوید: بسیار خوب، آنوقت معلوم می شود قصد کشتن مرا ندارد. ولی اگر عصبانی شود، آنوقت می فهمیم که نقشه کشیده مرا بکشد. بخاطر آن عهد دوستی ای که در حضور خداوند با هم بستیم، این لطف را در حق من بکن و اگر فکر می کنی من مقصرم، خودت مرا بکش، ولی مرا بدست پدرت تسلیم نکن!»

۹ یوناتان جواب داد: «این حرف را زن! اگر بدانم پدرم قصد کشتن تو را دارد، حتماً به تو اطلاع خواهم داد!»

۱۰ آنگاه داود پرسید: «چگونه بدانم پدرت با عصبانیت جواب تو را داده است یا نه؟»

۱۱ یوناتان پاسخ داد: «بیا به صحرا برویم.» پس آنها با هم به صحرا رفتند. ۱۲ سپس یوناتان به داود گفت: «به خداوند، خدای اسرائیل قسم می خورم که پس فردا همین موقع راجع به تو با پدرم صحبت می کنم و تو را در جریان می گذارم. اگر او عصبانی باشد و قصد کشتن تو را داشته باشد، من به تو خبر می دهم تا فرار کنی. اگر این کار را نکنم، خداوند خودش مرا بکشد. دعا می کنم که هر جا می روی، خداوند با تو باشد، همانطور که با پدرم بود. ۱۵ و ۱۴ به من قول بده که نه فقط نسبت به من خوبی کنی، بلکه بعد از من نیز وقتی خداوند تمام دشمنانت را نابود کرد لطف تو هرگز از سر فرزندانم کم نشود.»

۱۶ پس یوناتان با خاندان داود عهد بست و گفت: «خداوند از دشمنان تو انتقام بگیرد.» ۱۷ یوناتان داود را مثل جان خودش دوست می داشت و بار دیگر او را به دوستی ای که با هم داشتند قسم داد.

۱۸ آنگاه یوناتان گفت: «فردا سر سفره جای تو خالی خواهد بود. ۱۹ پس فردا، سراغ تو را خواهند گرفت. بنابراین تو به همان جای قبلی برو و پشت سنگی که در آنجاست بنشین. ۲۰ من می آیم و سه تیر بطرف آن می اندازم و چنین

۵:۲۰
اعد ۱۰:۱۰؛ ۲۸:۱۱-۱۷

۶:۲۰
اسمو ۲:۱۶؛ ۱۷:۵۸؛
۲۸:۲۰

۸:۲۰
اسمو ۱۸:۱۸؛ ۳۱:۱۸؛
۲۶:۱ اسمو

۹:۲۰
اسمو ۲:۱۹

۱۳:۲۰
روت ۱:۱۷
اسمو ۳:۱۷؛ ۱۴:۴۴؛
۱۱:۱۸ و ۱۲
توا ۲۸:۲۰

۱۵:۲۰
اسمو ۲۴:۲۱
اسمو ۱۹:۷؛ ۲۱:۷

۱۶:۲۰
تث ۲۱:۲۳
اسمو ۲۲:۲۵

رؤیت نبود، برگزار می کردند. این کار اقدام احتیاطی دیگری بود در مقابل عبادت خدایان دروغین. ۱۵:۲۰ یوناتان از داود خواست که قول بدهد در آینده با فرزندانش نیکی کند. سالها بعد داود برای عملی کردن قولش، تلاش زیادی کرد: او مفیبوش، پسر یوناتان را به قصرش دعوت کرد تا در آنجا زندگی کند (۲ سموئیل فصل ۹).

۵:۲۰ در آغاز هر ماه، مردم اسرائیل گرد هم می آمدند تا جشن اول ماه را برگزار کنند. اگر چه این جشن عمدتاً فرصتی بود برای شادی و تفریح، اما از این طریق روزهای ماه نیز به خدا وقف می شد. سایر اقوام جشن هایی در تمام طول ماه داشتند و خود ماه را می پرستیدند. اما اسرائیلی ها جشن های خود را در اول ماه که ماه در آسمان قابل

وانمود می‌کنم که برای تمرین تیراندازی، سنگ را هدف قرار داده‌ام.^{۲۱} بعد نوکرم را می‌فرستم تا تیرها را بیاورد. اگر شنیدی که من به او گفتم: تیرها این طرف است آنها را بردار. به خداوند زنده قسم که خطری متوجه تو نیست؛^{۲۲} ولی اگر گفتم: جلوتر برو، تیرها آنطرف است، باید هر چه زودتر فرار کنی چون خداوند چنین می‌خواهد.^{۲۳} در ضمن در مورد عهدی که باهم بستیم، یادت باشد که خداوند تا ابد شاهد آن است.»

۲۳:۲۰
پیدا ۵۳:۴۹:۳۱

^{۲۴} و ^{۲۵} پس داود در صحرا پنهان شد. وقتی جشن اول ماه شروع شد، پادشاه برای خوردن غذا در جای همیشگی خود کنار دیوار نشست. یوناتان در مقابل او و ابنیر هم کنار شائول نشستند، ولی جای داود خالی بود.^{۲۶} آن روز شائول در این مورد چیزی نگفت چون پیش خود فکر کرد: «لابد اتفاقی برای داود افتاده که او را نجس کرده و بهمین دلیل نتوانسته است در جشن شرکت کند. بلی، حتماً شرعاً نجس است!»^{۲۷} اما وقتی روز بعد هم جای داود خالی ماند، شائول از یوناتان پرسید: «داود کجاست؟ نه دیروز سر سفره آمد نه امروز!»^{۲۸} و ^{۲۹} یوناتان پاسخ داد: «داود از من خیلی خواهش کرد تا اجازه بدهم به بیت‌لحم بروم. به من گفت که برادرش از او خواسته است در مراسم قربانی خانواده‌اش شرکت کند. پس من هم به او اجازه دادم بروم.»

۲۶:۲۰
لاو ۲۱:۷
اعد ۱۶:۱۹
اسمو ۵:۱۶

۲۸:۲۰
اسمو ۶:۲۰

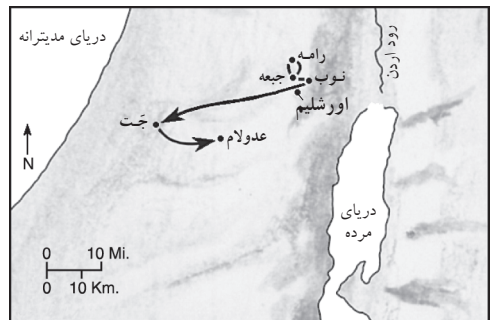
۳۰:۲۰
داو ۱:۱۱

۳۱:۲۰
اسمو ۱۶:۲۶
اسمو ۵:۱۲

^{۳۰} شائول عصبانی شد و سر یوناتان فریاد زد: «ای حرامزاده! خیال می‌کنی من نمی‌دانم که تو از این پسر یسی طرفداری می‌کنی؟ تو با این کار هم خودت و هم مادرت را بی‌آبرو می‌کنی!»^{۳۱} تا زمانی که او زنده باشد تو به مقام پادشاهی نخواهی رسید. حال برو و او را اینجا بیاور تا کشته شود!»

تقدیم می‌شد (اعداد ۱۱:۲۸-۱۵)، کسانی که در جشن شرکت می‌کردند می‌بایست مطابق قانون خدا شرعاً پاک باشند (خروج ۱۹:۱۰؛ لاویان ۱۵؛ اعداد ۱۹:۱۱-۲۲؛ همچنین نگاه کنید به توضیحات مربوط به یوشع ۳:۵). این طهارت شامل شستشوی بدن و لباسها پیش از نزدیک شدن به خدا برای تقدیم قربانی می‌شد. طهارت بیرونی نمادی بود از تمایل درونی برای داشتن قلبی طاهر و رابطه‌ای صحیح با خدا.

۲۰:۲۰ و ۳۱:۲۲ با آنکه قبلاً به شائول گفته شده بود که سلطنت خاندانش با خود او به آخر خواهد رسید (۱۳:۱۳ و ۱۴)، اما او هنوز سعی می‌کرد تخت پادشاهی‌اش را برای نسل‌های آینده حفظ کند. بدتر از این، او سعی داشت این کار را به طریق انسانی انجام دهد، چون می‌دانست هیچ کمکی از خدا به او نخواهد رسید. یوناتان می‌توانست هیچ اقدامی نکند و با کشتن حریفش، پادشاه بعدی شود، اما او به‌خاطر محبتش به خدا و به داود، این فرصت را نادیده گرفت (۲۳:۱۶-۱۸).



فرار داود

داود از نقشه‌های شائول پی برد که او قصد قتلش را دارد، و از این رو نزد سموئیل به رامه گریخت. او به جبعه بازگشت تا با یوناتان خداحافظی کند، سپس به نوب متواری شد و در آنجا از کاهن غذا و شمشیر گرفت. بعد به بیت واقع در قلمرو فلسطینی‌ها گریخت. وقتی فلسطینی‌ها به او مظنون شدند، او به غاری در نزدیکی عدولام متواری شد که در آنجا عده زیادی به او ملحق شدند.

۲۶:۲۰ از آنجا که در جشن اول ماه باید به خدا قربانی

۳۲ اما یوناتان به پدرش گفت: «مگر او چه کرده است؟ چرا می‌خواهی او را بکشی؟» ۳۳ آنگاه شائول نیزه خود را بطرف یوناتان انداخت تا او را بکشد. پس برای یوناتان شکی باقی نماند که پدرش قصد کشتن داود را دارد. ۳۴ یوناتان با عصبانیت از سر سفره بلند شد و آن روز چیزی نخورد، زیرا رفتار زشت پدرش نسبت به داود او را ناراحت کرده بود.

۳۵ صبح روز بعد، یوناتان طبق قولی که به داود داده بود به صحرا رفت و پسری را با خود برد تا تیرهایش را جمع کند. ۳۶ یوناتان به آن پسر گفت: «بدو و تیرهایی را که می‌اندازم پیدا کن.» وقتی آن پسر می‌دوید، تیر را چنان انداخت که از او رد شد. ۳۷ وقتی آن پسر به تیری که انداخته شده بود نزدیک می‌شد، یوناتان فریاد زد: «جلوتر برو، تیر آنطرف است.» ۳۸ زود باش، بدو.» آن پسر همه تیرها را جمع کرده، پیش یوناتان آورد. ۳۹ پسرک از همه جا بی‌خبر بود، اما یوناتان و داود می‌دانستند چه می‌گذرد. ۴۰ یوناتان تیر و کمان خود را به آن پسر داد تا به شهر ببرد.

۴۱ بمحض آنکه یوناتان پسر را روانه شهر نمود، داود از مخفیگاه خود خارج شده، نزد یوناتان آمد و روی زمین افتاده، سه بار جلو او خم شد. آنها یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند. داود نمی‌توانست جلو گریه خود را بگیرد. ۴۲ سرانجام یوناتان به داود گفت: «نگران نباش، چون ما هر دو با هم در حضور خداوند عهد بسته‌ایم که تا ابد نسبت به هم و اولاد یکدیگر وفادار بمانیم.» پس آنها از همدیگر جدا شدند. داود از آنجا رفت و یوناتان به شهر برگشت.

۴- شائول داود را تعقیب می‌کند

داود نان مقدس می‌طلبد

داود به شهر نوب نزد اخیملک کاهن رفت. اخیملک چون چشمش

۲۱

به داود افتاد ترسید و از او پرسید: «چرا تنها هستی؟ چرا کسی با

تو نیست؟»

۲ داود در جواب وی گفت: «پادشاه مرا به یک مأموریت سری فرستاده و

۳۳:۲۰

اسمو ۱۱:۱۸؛ ۱۹:۱۱ و ۱۱

۳۶:۲۰

اسمو ۲۰:۲۰ و ۲۱

۴۲:۲۰

اسمو ۱۵:۱۴ و ۲۳:۱۸

۱:۲۱

اسمو ۱۹:۲۲

نح ۳۲:۱۱

مر ۲۶:۲ و ۲۵:۲

۲:۲۱

اسمو ۱۷:۱۹

بعد، عیسی به این واقعه اشاره کرد تا نشان دهد قانون خدا را نباید به شکل رسمی و تشریفاتی به موقع اجرا گذاشت. خوبی کردن و نجات جانها قانون برتر خدا است (متی ۱۲:۸؛ لوقا ۱۱:۵۱).

۲:۲۱ داود دروغ گفت تا از دست شائول در امان باشد (۱۰:۲۱). برخی این دروغ را موجه می‌دانند، چون جنگی در شرف وقوع بود و وظیفه سرباز خوب این بود که دشمن را فریب دهد. اما هیچ‌جا از دروغ داود چشم‌پوشی نمی‌شود. در حقیقت، درست بر عکس این واقع شد،

۱:۲۱ این نخستین باری است که از اخیملک نام برده می‌شود. او یا همان اخیا است که در ۱۴:۳ و ۱۸:۱۴ به او اشاره شده است، یا به احتمال زیاد، جانشین اخیا. در هر حال، اگر اخیملک می‌خواست نان مقدس را به داود بدهد، یعنی نانی که مختص کاهنان بود (لاویان ۲۴:۵-۹)، می‌بایست بر خلاف قانون خدا عمل کند. اما اخیملک نیاز و زندگی داود را به مراسم مذهبی ترجیح داد و نان مقدس را به او داد تا بخورد. با این کار قانون برتری را رعایت کرد که قانون محبت و نوع‌دوستی باشد (لاویان ۱۹:۱۸). قرن‌ها

دستور داده است که در این باره با کسی حرف نزنم. من به افرادم گفته‌ام که بعداً مرا در جای دیگری ببینند.^۳ حال، خوردنی چه داری؟ اگر داری پنج نان بده و اگر نه هر چه داری بده.^۴ کاهن در جواب داود گفت: «ما نان معمولی نداریم، ولی نان مقدس داریم و اگر افراد تو در این چند روز با زنان نزدیکی نکرده باشند، می‌توانند از آن بخورند.»

۴:۲۱
خرو ۱۹:۴۰ و ۱۵
لاو ۲۴:۸۵
متی ۴:۱۲

داود گفت: «وقتی من و افرادم به مأموریت می‌رویم معمولاً خود را از زنان دور نگه می‌داریم، بویژه اینک که مأموریت مقدسی هم در پیش داریم. مطمئن باش افراد من نجس نیستند.»

پس چون نان دیگری در دسترس نبود، کاهن به ناچار نان مقدس را که از خیمهٔ عبادت برداشته و بجای آن نان تازه گذاشته بود، به داود داد.

۶:۲۱
متی ۱۲:۴۰ و ۳
مر ۲:۲۵ و ۲۶
لو ۶:۴
۷:۲۱
اسمو ۲۲:۹
مز ۱:۵۲

(برحسب اتفاق، همان روز دو آغ ادومی رئیس چوپانان شائول، برای انجام مراسم تطهیر در آنجا بود).^۵ داود از اخیملک پرسید: «آیا شمشیر یا نیزه داری؟ این مأموریت آنقدر فوری بود که من فراموش کردم اسلحه‌ای بردارم!»^۶ کاهن پاسخ داد: «شمشیر جلیات فلسطینی اینجاست. همان کسی که تو او را در درهٔ ایلاه از پای در آوردی. آن شمشیر را در پارچه‌ای پیچیده‌ام و پشت ایفود گذاشته‌ام. اگر می‌خواهی آن را بردار، چون غیر از آن چیزی در اینجا نیست.»

۹:۲۱
اسمو ۱۷:۲ و ۵۱ و ۵۰

داود گفت: «شمشیری بهتر از آن نیست! آن را به من بده.»

داود خود را به دیوانگی می‌زند

داود همان روز از آنجا نزد اخیش، پادشاه جت رفت تا از دست شائول در امان باشد.^{۱۱} مأموران اخیش به او گفتند: «آیا این شخص همان داود، رهبر

۱۰:۲۱
اسمو ۲۷:۳۱-۳۰ و ۲۸:۱
۱۱:۲۱
اسمو ۱۸:۷ و ۲۹:۵

مظهر حضور خدا در بین آنان نیز بود. این نان را که هر هفته عوض می‌شد، فقط کاهنانی که در خدمت بودند، می‌توانستند بخورند.

۱۵-۱۰:۲۱ چرا فلسطینی‌ها دشمن اصلی خود، داود را به اردوی خود پذیرفتند؟ شاید فلسطینی‌ها در آغاز از پذیرفتن یک فراری که رهبر بلندپایه نظامی بود، خوشحال بودند. هر کسی که دشمن شائول بود، دوست آنها محسوب می‌شد. آنها نمی‌دانستند که داود تدهین شده تا پادشاه بعدی اسرائیل شود (۱۳:۱۶). با وجود این، کمی بعد فلسطینی‌ها از حضور داود در بین خود نگران شدند، چون علی‌رغم همه اینها، او هزاران نفر از مردم آنها را کشته بود (۷:۱۸). سپس داود با تظاهر به دیوانگی جان خود را حفظ کرد، چون فلسطینیان را رسم نبود که به افرادی که ثبات روانی نداشتند، آسیب برسانند.

زیرا دروغ او به مرگ ۸۵ کاهن انجامید (۱۹:۲۲-۱۹). دروغ کوچک داود بسیار بی‌ضرر به‌نظر می‌رسید، اما به فاجعه منتهی شد. کتاب مقدس کاملاً روشن می‌سازد که دروغ‌گویی خطا است (لاویان ۱۹:۱۱). دروغ‌گویی، مانند هر گناه دیگری، از نظر خدا بزرگ است و ممکن است به انواع عواقب خطرناک منتهی شود. گناهان را دست‌کم نگیرید یا آنها را رده‌بندی نکنید. از همه گناهان باید پرهیزت، قطع‌نظر از اینکه بتوان یا نتوان عواقب بالقوه آنها را پیش‌بینی کرد.

۶:۲۱ هفته‌ای یک بار در روز سبت، کاهنی وارد قدس خیمه عبادت می‌شد و ۱۲ نان تازه و برشته روی میز کوچکی می‌گذاشت. این نان که «نان مقدس» (یا طبق ترجمه قدیمی، نان تقدّمه) نامیده می‌شد، علاوه بر اینکه نمایانگر عنایت خدا در تأمین نیازهای جسمانی قوم بود،

اسرائیل نیست که مردم رقص کنان به استقبالش آمده، می‌گفتند: شائول هزاران نفر را کشته است، ولی داود ده‌ها هزار نفر را؟»^{۱۲} داود با شنیدن این سخن از اخیش ترسید.^{۱۳} پس خود را به دیوانگی زد. او روی درها خط می‌کشید و آب دهانش را روی ریش خود می‌ریخت،^{۱۴} و تا اینکه بالاخره اخیش به مأمورانش گفت: «این دیوانه را چرا نزد من آورده‌اید؟ دیوانه کم داشتیم که این یکی را هم دعوت کردید مهمان من بشود؟»

وفاداری یکی از پربهترین ویژگی‌های زندگی است؛ وفاداری نوع دوستانه‌ترین قسمت محبت است. اگر بخواهید وفادار باشید، نمی‌توانید فقط برای خودتان زندگی کنید. افراد وفادار نه تنها سر تعهدات خود می‌ایستند، بلکه حاضرند به خاطر آنها رنج نیز ببینند. یوناتان نمونه درخشانی است از وفاداری. بعضی اوقات او مجبور می‌شد در بین دو وفاداری قرار بگیرد: وفاداری به پدرش شائول، یا به دوستش داود. راه حلی که او در رویارویی با این تضاد در پیش گرفت، به ما تعلیم می‌دهد که اولاً چگونه وفادار باشیم و دوم اینکه وفاداری ما باید تحت تأثیر چه چیزی باشد. در یوناتان، وفاداری همیشه تحت تأثیر حقیقت قرار داشت.

یوناتان می‌دانست که منبع حقیقت خدا است و نهایتاً او است که از انسان انتظار وفاداری دارد. این رابطه یوناتان با خدا بود که به او توانایی داد تا به شکل مؤثری از پس شرایط بفرنج زندگی اش بر آید. او به شائول وفادار بود چون شائول پدر و پادشاهش بود؛ به داود نیز وفادار بود چون دوستش بود. وفاداری او به خدا هادی او در فشارهای متضادی بود که در روابط انسانی اش با آنها مواجه بود. فشارهای متضادی که در نتیجه روابطمان با افراد مختلف بر ما وارد می‌آید، می‌تواند برای ما نیز چالشهای بزرگی باشد. اگر بکوشیم این تضادها را در سطح انسانی حل و فصل کنیم، دائماً با حس خیانت درگیر خواهیم بود. اگر ما به دوستانمان بفهمانیم که وفاداری نهایی ما به خدا و حقیقت او است، بسیاری از انتخاب‌های ما به مراتب شفاف‌تر خواهند بود. حقیقتی که در کلامش آشکار شده، باعث تسهیل در تصمیم‌گیری خواهد شد. آیا نزدیکترین کسان به شما می‌دانند شما به چه کسی بیش از همه وفادارید؟

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * شجاع، وفادار، و ذاتاً رهبر بود.
- * صمیمی‌ترین دوستی بود که داود داشت.
- * رفاه شخصی اش را بر کسانی که دوستانش داشت، ترجیح نمی‌داد.
- * به خدا متکی بود.

درس‌هایی از زندگی او:

- * وفاداری یکی از قوی‌ترین جنبه‌های شجاعت است.
- * وفاداری به خدا همه روابط دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد.
- * دوستی‌های بزرگ ارزشمندند.

آمار حیاتی:

- * شغل: رهبر نظامی
- * خویشاوندان: پدر: شائول. مادر: اخینوعم. برادران: ابیناداب و ملکیشوع.
- * خواهران: میرب و میکال. فرزند: مفیوشت.

آیه کلیدی:

«ای برادر من یوناتان، برای تو بسیار دلتنگم. چقدر تو را دوست داشتم! محبت تو برای من، عمیق‌تر از محبت زنان بود!» (۲ سموئیل ۱: ۲۶).

ماجرای او در ۱ سموئیل فصل‌های ۱۳-۳۱ نقل شده است. از او در ۲ سموئیل فصل ۹ نیز نام برده شده است.

شائول کاهنان را اعدام می کند

۲۲

داود از جت فرار کرده، به غار عدولام رفت و طولی نکشید که در آنجا برادران و سایر بستگانش به او ملحق شدند.^۲ همچنین تمام کسانی که رنج دیده، قرضدار و ناراضی بودند نزد وی جمع شدند. تعداد آنها به چهارصد نفر می رسید و داود رهبر آنها شد.

بعد داود به مصفۀ موآب رفته، به پادشاه موآب گفت: «خواهش می کنم اجازه دهید پدر و مادرم تحت حمایت شما باشند تا ببینم خدا برای من چه نقشه ای دارد.»^۳ پس آنها را نزد پادشاه موآب برد. در تمام مدتی که داود در غار زندگی می کرد، آنها در موآب بسر می بردند.

^۴روزی جاد نبی نزد داود آمده، به او گفت: «از غار بیرون بیا و به سرزمین یهودا برگرد.» پس داود به جنگل حارث رفت.

^۵یک روز شائول بر تپه ای در جبعه زیر درخت بلوطی نشسته و نیزه اش در دستش بود و افرادش در اطراف او ایستاده بودند. به او خبر دادند که داود و افرادش پیدا شده اند.^۶ شائول به افرادش گفت: «ای مردان بنیامین گوش دهید! آیا فکر می کنید داود مزارع و تاکستانها به شما خواهد داد و همه شما را افسران سپاه خود خواهد ساخت؟^۸ آیا برای این چیزهاست که شما برضد من توطئه کرده اید؟ چرا هیچکدام از شما به من نگفتید که پسرم طرفدار داود است؟ کسی از شما به فکر من نیست و به من نمی گوید که خدمتگزار من داود به ترغیب پسرم قصد کشتن مرا دارد!»

^۹و آنگاه دوآغ ادومی که در کنار افراد شائول ایستاده بود چنین گفت: «وقتی من در نوب بودم، داود را دیدم که با اخیملک کاهن صحبت می کرد. اخیملک دعا کرد تا خواست خداوند را برای داود بداند. بعد به او خوراک داد و نیز شمشیر جلیات فلسطینی را در اختیارش گذاشت.»

^{۱۰}و شائول فوری اخیملک کاهن و بستگانش را که کاهنان نوب بودند احضار

۱:۲۲

یوش ۳۶:۳۳-۱۵

اسمو ۱۳:۲۳

۲:۲۲

داو ۴:۹ ؛ ۳:۱۱

۳:۲۲

داو ۲۹:۱۱

۵:۲۲

اسمو ۱۱:۲۴

اتوا ۹:۲۱ ؛ ۲۹:۲۹

اتوا ۲۶:۲۵ ؛ ۲۶

۶:۲۲

داو ۵:۴

اسمو ۲:۱۴

۷:۲۲

اسمو ۱۴:۸

اتوا ۱۶:۱۲

۸:۲۲

اسمو ۲۱:۲۳

۹:۲۲

اسمو ۷:۲۱ و او

مز ۱:۵۲

۱۱:۲۲

اسمو ۳:۱۴

و به «سرداران معروف داود» (۲ سموئیل ۸:۲۳) شهرت یافتند. **۴ و ۳:۲۲** با آنکه قوم اسرائیل روابط دوستانه ای با موآبی ها نداشتند (۴۷:۱۴)، داود به خاطر پیوندهای خانوادگی توانست از پادشاه آنجا امان بخواهد. جده او، روت، موآبی بود (روت ۴:۱ ؛ ۴:۱۳-۲۲).

۸ و ۷:۲۲ چرا شائول افسران خود را «مردان بنیامین» خطاب کرد؟ از قرار معلوم افسران اصلی شائول، مثل خود او، از قبیله بنیامین بودند. داود از قبیله یهودا، همسایه قبیله بنیامین، بود. و شائول برای حفظ تخت سلطنت، به وفاداری قبیله اش متوسل شد.

۲:۲۲ یاغی ها، ناراضی ها، و آشوبگران به داود که خودش یاغی بود، ملحق شدند. این عده خودشان مطرود بودند و فقط با کمک به داود برای رسیدن به پادشاهی، می توانستند آینده خود را بهتر سازند. قدرت داود بر این گروه از مردان بار دیگر ابتکار و توانایی او را در رهبری و انگیزش دادن به دیگران نشان داد. تشکیل دادن سپاه از بین مردان خوب کاری است سخت، چه برسد به شکل دادن به افراد شروری که از داود پیروی می کردند؛ این کار قطعاً نیاز به قدرت رهبری زیادی داشت. عاقبت، این گروه هسته اصلی رهبری نظامی سپاه داود را تشکیل دادند

نمود. وقتی آمدند شائول گفت: «ای اخیملک، پسر اخیتوب، گوش کن!» اخیملک گفت: «بلی قربان، گوش بفرمانم.»

^{۱۳} شائول گفت: «چرا تو و داود علیه من توطئه چیده‌اید؟ چرا خوراک و شمشیر به او دادی و برای او از خدا هدایت خواستی؟ او بر ضد من برخاسته است و در کمین من می‌باشد تا مرا بکشد.»

^{۱۴} اخیملک پاسخ داد: «اما ای پادشاه، آیا در بین همه خدمتگزارانتان شخصی وفادارتر از داود که داماد شماست یافت می‌شود؟ او فرمانده گارد سلطنتی و مورد احترام درباریان است! ^{۱۵} ادعای من برای او چیز تازه‌ای نیست. غلامت و خاندانش را در این مورد مقصر ندانید، زیرا اطلاعی از چگونگی امر نداشتم.» ^{۱۶} پادشاه فریاد زد: «ای اخیملک، تو و تمام خاندانت باید کشته شوید!» ^{۱۷} آنگاه به گارد محافظ خود گفت: «تمام این کاهنان خداوند را بکشید، زیرا همه آنها با داود همدست هستند. آنها می‌دانستند که داود از دست من گریخته است، ولی چیزی به من نگفتند!» اما سربازان جرأت نکردند دست خود را به خون کاهنان خداوند آلوده کنند.

^{۱۸} پادشاه به دو آغ ادومی گفت: «تو این کار را انجام بده.» دو آغ برخاست و همه را کشت. قربانیان، هشتاد و پنج نفر بودند و لباس‌های رسمی کاهنان را بر تن داشتند. ^{۱۹} سپس به دستور شائول به نوب، شهر کاهنان رفته، تمام مردان، زنان، اطفال شیرخواره، و حتی گاوها، الاغها و گوسفندها را از بین

۱۴:۲۲

اسمو ۱۹:۵۴؛ ۲۰:۳۲؛
۱۱:۲۴

۱۵:۲۲

اسمو ۵:۲۳ و ۱۹

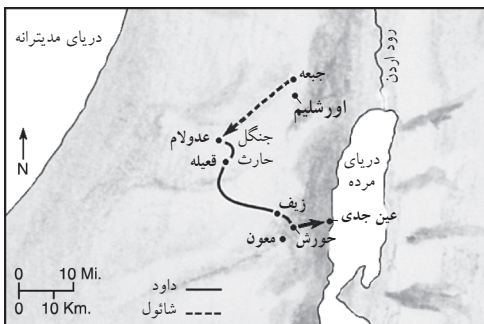
۱۷:۲۲

اسمو ۱۴:۴۵؛
۲۵:۱۰؛ ۲۵:۱۰

۱۸:۲۲

اسمو ۲:۳۰-۳۳

وعده که خدا سرانجام شرارت و بی‌عدالتی را بالکل از میان بر خواهد داشت، می‌توانیم تسلی بیابیم. کسانی که در آزمایشها وفادار مانده‌اند، در آخرت از برکات بی‌حد و حصری برخوردار خواهند شد (متی ۵:۱۱ و ۱۲؛ مکاشفه ۱:۲۱-۷؛ ۲۲:۱-۲۱)



داود از نزد شائول می‌گریزد

داود و افرادش از جنگل حارث به فلسطینی‌ها در قبیله حمله کردند. شائول برای حمله به داود به جبعه آمد، اما داود به بیابان زیف فرار کرد. در حارث یونانان به ملاقات او آمد و او را دلگرمی داد. آنگاه داود به بیابان معون فرار کرد و در غارهای عین‌جدی مخفی شد.

۱۸:۲۲ چرا شائول دستور کشتن کاهنان خود را داد؟ شائول مظنون بود که یونانان و داود و کاهنان توطئه‌ای چیده باشند. سوء ظن شائول از گزارش دو آغ ناشی شد، زیرا او خبر داد که داود را دیده که با اخیملک، کاهن اعظم، سخن می‌گوید و غذا و اسلحه از او دریافت می‌کند (۱۰ و ۲۲). عملکرد شائول بی‌ثباتی روانی و عاطفی او را نشان داد و مشخص کرد که چقدر از خدا دور شده است.

شائول با نابود کردن همه چیز در نوب، شهر را در «تحریمی» قرار داد که در تشبیه ۱۳:۱۲-۱۷ تشریح شده است، کاری که انجام آن فقط در صورت بت پرستی و طغیان علیه خدا لازم بود. اما این شائول بود که علیه خدا طغیان کرده بود، نه کاهنان.

۱۹ و ۱۸:۲۲ چرا خدا اجازه داد ۸۵ کاهن بی‌گناه کشته شوند؟ کتاب مقدس جواب مشخصی به این سؤال نمی‌دهد، اما بیان روشنی از خود واقعه ارائه می‌دهد.

خدمت به خدا تضمینی برای ثروتمند شدن، موفقیت، یا سلامتی نیست. با آنکه خدا قول نمی‌دهد که افراد نیک را در این دنیا از شرارت حفظ کند، اما با آگاهی از این

۲۰:۲۲ برد. فقط ابیاتار، یکی از پسران اخیملک جان سالم بدر برد و نزد داود فرار کرد.^{۲۱} او به داود خبر داد که شائول چه کرده است.

۲۲ داود گفت: «وقتی دو آغ را در آنجا دیدم فهمیدم به شائول خبر می‌دهد. در حقیقت من باعث کشته شدن خاندان پدرت شدم.^{۲۳} حال، پیش من بمان و ترس. هر که قصد کشتن تو را دارد، دنبال من هم هست. تو پیش من در امان خواهی بود.»

شائول داود را تعقیب می‌کند

۲۳ روزی به داود خبر رسید که فلسطینی‌ها به شهر قعیله حمله کرده، خرمن‌ها را غارت می‌کنند.^۲ داود از خداوند پرسید: «آیا بروم و با آنها بجنگم؟»

خداوند پاسخ فرمود: «بلی، برو با فلسطینیها بجنگ و قعیله را نجات بده.»^۳ ولی افراد داود به او گفتند: «ما حتی اینجا در یهودا می‌ترسیم چه برسد به آنکه به قعیله برویم و با لشکر فلسطینیها بجنگیم!»

۴ سپس داود بار دیگر در این مورد از خداوند پرسید و خداوند باز به او گفت: «به قعیله برو و من تو را کمک خواهم کرد تا فلسطینی‌ها را شکست بدهی.»^۵ پس داود و افرادش به قعیله رفتند و فلسطینی‌ها را کشتند و گله‌هایشان را گرفتند و اهالی قعیله را نجات دادند.^۶ (وقتی ابیاتار کاهن به قعیله نزد داود فرار کرد، ایفود را نیز باخود آورد.)

۷ هنگامی که شائول شنید که داود در قعیله است، گفت: «خدا او را بدست من داده، چون داود خود را در شهری حصاردار به دام انداخته است!»

۲۰:۲۲
اسمو ۲: ۳۳-۳۰ : ۹:۲۳
۷:۳۰
۱ پاد ۲۶:۲ و ۲۷

۱:۲۳
یوش ۱۵:۴۴
نح ۳:۱۷
۲:۲۳
اسمو ۲۲:۱۵ : ۲۳:۹
۸:۳۰
اسمو ۵:۹ و ۳

۴:۲۳
یوش ۸:۷
داو ۷:۷
اسمو ۵:۱۹
پاد ۲:۱۸، ۳

۲۰:۲۲ ابیاتار کاهن آورده بود، انجام داد (۶:۲۳). او به رهنمودهای خدا گوش داد و بعد مطابق آنها عمل کرد. به جای تلاش برای کشف اراده خدا «پس» از وقوع امر، یا دعا برای اینکه خدا نتایج تصمیمات عجولانه ما را باطل سازد، باید از پیش برای پی بردن به اراده خدا وقت بگذاریم. ما می‌توانیم از راههای مختلف، نظیر مشورت با دیگران، تفتیش کلام خدا، هدایت روح القدس در قلبمان، و همینطور از طریق توجه به اوضاع و شرایط، به خواست او پی ببریم.

۶:۲۳ ایفود جلیقه‌ای کتانی بود که کاهنان به تن می‌کردند. ایفود کاهن اعظم به رنگهای روشن بود و سینه‌بندی با ۱۲ جواهر به نشانه هر یک از قبایل، بر آن قرار داشت. اوریم و تُمیم را درون کیسه‌ای که به ایفود دوخته شده بود، نگاه می‌داشتند. (برای توضیح مفصل در مورد ایفود، به قسمت دوم توضیح مربوط به ۱۸:۲ مراجعه کنید).

۷:۲۳ وقتی شائول شنید که داود در شهری حصاردار به دام افتاده است، فکر کرد که خدا او را در اختیارش

۲۰:۲۲ ابیاتار با ایفود که حاوی اوریم و تُمیم بود نزد داود فرار کرد، یعنی دو شیئی که داود برای مشورت با خدا از آنها استفاده می‌کرد (۶:۲۳). شائول نظام کاهنی را در اسرائیل بر انداخت، اما وقتی داود به پادشاهی رسید، ابیاتار را به‌عنوان کاهن اعظم جدید منصوب کرد. ابیاتار در طول سلطنت داود، در این مقام باقی ماند.

۱:۲۳ خرمنگاه جای روباز و دایره‌ای شکل بود که در آن دانه غلات را از سیوسشان جدا می‌کردند. برای جدا کردن دانه غلات از سیوس آنها، کشاورزان غله را باد می‌دادند تا فقط دانه باقی بماند. برای فلسطینی‌ها غارت کردن خرمنگاهها به معنای غارت تمام ثمره کشاورزی اهالی قعیله، یعنی غارت انبارهای غذای آنها بود. (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره خرمنکوبی، مراجعه کنید به توضیحات مربوط به روت ۲:۳).

۲:۲۳ داود «پیش» از آنکه اقدامی بکند، جویای هدایت خداوند شد و احتمالاً این کار را از طریق اوریم و تُمیم که

۸ پس شائول تمام نیروهای خود را احضار کرد و بسمت قعیله حرکت نمود تا داود و افرادش را در شهر محاصره کند.

۹ وقتی داود از نقشه شائول باخبر شد به ایباتار گفت: «ایفود را بیاور تا از خداوند سؤال نمایم که چه باید کرد.»

۱۰ داود گفت: «ای خداوند، خدای اسرائیل، شنیده‌ام که شائول عازم قعیله است و می‌خواهد این شهر را به دلیل مخالفت با من نابود کند. ^{۱۱} آیا اهالی قعیله مرا به دست او تسلیم خواهند کرد؟ آیا همانطور که شنیده‌ام شائول به اینجا خواهد آمد؟ ای خداوند، خدای اسرائیل، خواهش می‌کنم به من جواب بده.»

خداوند فرمود: «بلی، شائول خواهد آمد.»

داود گفت: «در اینصورت آیا اهالی قعیله، من و افرادم را بدست او تسلیم می‌کنند؟»

خداوند فرمود: «بلی، بدست او تسلیم می‌کنند.»

۱۳ پس داود و افرادش که حدود ششصد نفر بودند برخاسته، از قعیله بیرون رفتند. آنها در یک جانی ماندند بلکه جای خود را دایم عوض می‌کردند. چون به شائول خبر رسید که داود از قعیله فرار کرده است، دیگر به قعیله نرفت.

۱۴ داود در بیابان و در غارهای کوهستان زیف بسر می‌برد. شائول نیز هر روز به تعقیب او می‌پرداخت، ولی خداوند نمی‌گذاشت که دست او به داود برسد.

۱۵ وقتی داود در حارث (واقع در زیف) بود، شنید که شائول برای کشتن او به آنجا آمده است. ^{۱۶} یوناتان، پسر شائول به حارث آمد تا با وعده‌های خدا داود را تقویت دهد. ^{۱۷} یوناتان به او گفت: «نترس، پدرم هرگز تو را پیدا نخواهد کرد. تو پادشاه اسرائیل خواهی شد و من معاون تو. پدرم نیز این موضوع را

۹:۲۳
سمو ۱۵:۲۲ ۲:۲۳ ۴
۷:۳۰

۱۳:۲۳
سمو ۱۳:۲۵ ۲:۲۲ ۴
سمو ۲۰:۱۵ ۲

۱۴:۲۳
یوش ۵۵:۱۵
سمو ۱:۲۶
توا ۸:۱۱ ۲

۱۷:۲۳
سمو ۲۰:۲۰ ۳۱:۲۴ ۴

قرار دهید. یقین حاصل کنید که خواست خدا را پیروی می‌کنید، نه خواسته‌های خودتان را.

۱۸:۱۶:۲۳ این شاید آخرین باری بود که داود و یوناتان یکدیگر را ملاقات می‌کردند. آنها به‌عنوان دوستانی واقعی، فقط از مصاحبت با یکدیگر لذت نمی‌بردند، بلکه از ایمان یکدیگر به خدا حمایت می‌کردند و با عمیق‌ترین افکار و خصوصی‌ترین سخنانشان، به یکدیگر امید می‌دادند. اینها مشخصه‌های دوستی واقعی است.

وقتی یوناتان آماده ترک داود می‌شد، نه تنها قول داد که تا به آخر دوست او باقی بماند، بلکه داود را تشویق کرد که وفاداری خدا را فراموش نکند. به خاطر داشته باشید که به دوستانتان می‌توانید چیزهایی فراتر از مصاحبت صرف بدهید.

قرار داده است. شائول آنقدر در فکر کشتن داود بود که هر خبری که از داود می‌رسید، آن را رضایت خدا مبنی بر عملی کردن نقشه‌اش برای قتل او تلقی می‌کرد. اگر شائول خدا را بهتر می‌شناخت، می‌دانست که خدا چه می‌خواهد و به غلط وضع موجود را به حساب رضایت خدا برای قتل داود نمی‌گذاشت.

هر فرصت مساعدی از خدا نیست. ممکن است به قدری طالب چیزی باشیم که هر فرصتی را که برای به دست آوردن آن پیش می‌آید، از خدا بدانیم. اما در مورد شائول، می‌دانیم که این درست نبود. فرصت برای انجام کاری بر ضد اراده خدا نمی‌تواند هرگز از خدا باشد، چون خدا ما را وسوسه نمی‌کند. وقتی فرصت‌های مساعد پیش روی شما قرار می‌گیرد، انگیزه‌هایتان را دوباره مورد بررسی

بخوبی می‌داند.»^{۱۸} پس هر دو ایشان در حضور خداوند پیمان دوستی خود را تجدید نمودند. داود در حارث ماند، ولی یوناتان به خانه برگشت.

^{۱۹} اما اهالی زیف نزد شائول به جیعه رفتند و گفتند: «ما می‌دانیم داود کجا پنهان شده است. او در صحرای نِگب در غارهای حارث واقع در کوه حخیله است.»^{۲۰} هر وقت پادشاه مایل باشند، بیایند تا او را دست بسته تسلیم کنیم.»^{۲۱} شائول گفت: «خداوند شما را برکت دهد که به فکر من هستید!»^{۲۲} بروید و بیشتر تحقیق کنید تا مطمئن شوید او در آنجاست. ببینید چه کسی او را دیده است. می‌دانم که او خیلی زرنگ و حيله گر است.^{۲۳} مخفیگاه‌های او را پیدا کنید، آنوقت برگردید و جزییات را به من گزارش دهید و من همراه شما بدانجا خواهم آمد. اگر در آنجا باشد، هرطور شده او را پیدا می‌کنم، حتی اگر مجبور باشم و جب به جب تمام سرزمین یهودا را بگردم!»

^{۲۴} و ^{۲۵} مردان زیف به خانه‌هایشان برگشتند. اما داود چون شنید که شائول در تعقیب او بطرف زیف می‌آید، برخاسته با افرادی که بیابان معون که در جنوب یهودا واقع شده است، رفت. ولی شائول و افرادی نیز بدنبال او تا معون رفتند.^{۲۶} شائول و داود در دو طرف یک کوه قرار گرفتند. شائول و سربازانش هر لحظه نزدیکتر می‌شدند و داود سعی می‌کرد راه فراری پیدا کند، ولی فایده‌ای نداشت.^{۲۷} درست در این هنگام به شائول خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند.^{۲۸} پس شائول به ناچار دست از تعقیب داود برداشت و برای جنگ با فلسطینی‌ها بازگشت. به این دلیل آن مکان را کوه جدایی نامیدند.^{۲۹} داود از آنجا رفت و در غارهای عین جدی پنهان شد.

داود از کشتن شائول چشم‌پوشی می‌کند

وقتی شائول از جنگ با فلسطینی‌ها مراجعت نمود، به او خبر دادند که داود به صحرای عین جدی گریخته است.^۲ پس او با سه هزار نفر از بهترین سربازان خود به صحرای عین جدی رفت و در میان «صخره‌های بز کوهی» به جستجوی داود پرداخت. ^۳ بر سر راه به آغل گوسفندان رسید. در آنجا غاری بود. شائول وارد غار شد تا رفع حاجت نماید. اتفاقاً داود و مردانش در انتهای غار مخفی شده بودند!

۱۸:۲۳
اسمو ۱۶:۲۰

۱۹:۲۳
اسمو ۱:۲۶ ؛ ۶:۲۲

۲۱:۲۳
اسمو ۸:۲۲

۲۴:۲۳
یوش ۵۵:۱۵

۲۶:۲۳
مز ۹:۱۷ ؛ ۱۲:۲۲

۲۹:۲۳
یوش ۶۲:۱۵
توا ۲:۲۰

۲:۲۴
اسمو ۲:۱۳ ؛ ۲:۲۶

۳:۲۴ داود و مردانش که ۶۰۰ نفر بودند، صحرای عین جدی را به‌خاطر غارهای زیادی که در آن وجود داشت، جای خوبی برای اختفا یافتند. مردمان صحرای عین جدی از این غارها برای مسکن و قبر استفاده می‌کردند. برای مردان داود این غارها پناهگاه بود. امروز هنوز هم این غارها وجود دارند. بعضی از آنها آتقدر بزرگ هستند که می‌توانند هزاران نفر را در خود جای دهند.

۳:۲۴ آغل گوسفندان زمین بزرگی محصور با دیوار یا نرده بود که در شب برای محافظت گوسفندان از شر دزدان و حیوانات وحشی از آن استفاده می‌شد. بعضی اوقات شاخه‌هایی از خار را روی دیوارها می‌گذاشتند؛ این دیوارها آتقدر بلند بودند که از ورود بیشتر حیوانات وحشی به درون آغل جلوگیری کند. آغل تنها یک ورودی داشت، و چوپان اغلب جلوی آن می‌خوابید.

افراد داود آهسته در گوش او گفتند: «امروز همان روزی است که خداوند وعده داده دشمنت را بدست تو تسلیم نماید تا هر چه می خواهی با او بکنی!» پس داود آهسته جلو رفت و گوشهٔ ردای شائول را برید. هولی بعد وجدانش ناراحت شد، و به افراد خود گفت: «کار بدی کردم. وای بر من اگر کوچکترین آسیبی از طرف من به پادشاهم برسد، زیرا او برگزیدهٔ خداوند است.»

۴:۲۴

اسمو ۲۶:۸

۵:۲۴

اسمو ۲۴:۱۰

۶:۲۴

اسمو ۲۶:۱۱

اسمو ۱:۱۴

۷ و داود با این سخنان افرادش را سرزنش کرد و نگذاشت به شائول آسیبی برسانند. پس از اینکه شائول از غار خارج شد، داود بیرون آمد و فریاد زد: «ای پادشاه من!» وقتی شائول برگشت، داود او را تعظیم کرد و گفت: «چرا به حرف مردم گوش می دهید که می گویند من قصد جان شما را دارم؟ امروز به شما ثابت شد که این سخن حقیقت ندارد. خداوند شما را در این غار بدست من تسلیم نمود و بعضی از افرادم گفتند که شما را بکشم، اما من اینکار را نکردم. به آنها گفتم که او برگزیدهٔ خداوند است و من هرگز به او آسیبی نخواهم رساند. ^{۱۱} ببینید، قسمتی از ردای شما در دست من است. من آن را بریدم، ولی شما را نکشتم! آیا همین به شما ثابت نمی کند که من قصد آزار شما را ندارم و نسبت به شما گناه نکرده ام، هر چند شما در تعقیب من هستید تا مرا نابود کنید؟ ^{۱۲} و ^{۱۳} خداوند در میان من و شما حکم کند و انتقام مرا خودش از شما بگیرد. ولی از طرف من هیچ بدی به شما نخواهد رسید. از قدیم گفته اند: بدی از آدم بد صادر می شود. ^{۱۴} پادشاه اسرائیل در تعقیب چه کسی است؟ آیا حیف نیست که پادشاه وقتش را برای من که به اندازهٔ یک سنگ مرده یا یک کک ارزش ندارم تلف نماید؟ ^{۱۵} خداوند خودش بین ما داوری کند تا معلوم شود مقصر کیست. خداوند خودش از حق من دفاع کند و مرا از چنگ شما برهاند!»

۷:۲۴

یاد ۱:۳۱

۹:۲۴

اسمو ۲۶:۱۹

مز ۷:۴۰

۱۱:۲۴

اسمو ۲۳:۲۳؛ ۲۶:۲۰

۱۲:۲۴

پیدا ۳۱:۵۳

داو ۱۱:۲۷

۱۳:۲۴

متی ۱۶:۲۰؛ ۱۲:۳۳؛

۱۹:۱۵

۱۴:۲۴

اسمو ۲۶:۲۰

۱۵:۲۴

اسمو ۲۶:۱۷

مز ۳۵:۱؛ ۹۸:۴

می گذاشت. داود می دانست که روزی پادشاه خواهد شد، و همچنین می دانست که درست نیست مردی را که خدا او را بر تخت پادشاهی قرار داده است، نابود کند. اگر او شائول را ترور می کرد، الگویی در اختیار مخالفان خود قرار می داد که روزی او را هم کنار بزنند. رومیان ۱۳:۷-۱ می آموزد که خدا دولت و سران آن را بر مسند قدرت نهاده است. شاید ما مثل داود علت این امر را ندانیم، اما باید به مقام و وظیفه کسانی که خدا به آنها قدرت داده است، احترام بگذاریم. با وجود این، یک استثنا وجود دارد. از آنجا که خدا برترین قدرت حاکم بر ما است، نباید اجازه بدهیم فرد رهبر ما را مجبور سازد که قانون خدا را نقض کنیم.

۴:۲۴ کتاب مقدس هیچ اشاره ای نمی کند که خدا چنین چیزی به داود یا مردانش گفته باشد. مردان داود احتمالاً تعبیر خود را از بعضی از وقایع گذشته بیان می کردند، مثل تدهین داود (۱۳:۱۶)، یا پیشگویی یونانان که اظهار داشته بود که داود پادشاه خواهد شد (۱۷:۲۳). وقتی مردان داود دیدند که شائول وارد غار می شود، به غلط تصور کردند که این نشانه ای است از جانب خدا مبنی بر اینکه آنها باید دست به کار شوند.

۵:۲۴ با آنکه شائول سعی داشت داود را بکشد، اما داود احترام زیادی برای شائول قائل بود. اگر چه شائول نسبت به خدا گناه کرده و علیه او طغیان ورزیده بود، اما داود هنوز به مقام او به عنوان پادشاه تدهین شده خدا احترام

۱۷:۲۴ وقتی داود صحبت خود را تمام کرد، شائول گفت: «پسرم داود، آیا این صدای توست؟» و گریه امانش نداد. او به داود گفت: «تو از من بهتر هستی. چون تو در حق من خوبی کرده‌ای، ولی من نسبت به تو بدی کرده‌ام. ۱۸ آری، تو امروز نشان دادی که نسبت به من مهربان هستی، زیرا خداوند مرا به تو تسلیم نمود، اما تو مرا نکشتی. ۱۹ چه کسی تاکنون شنیده است که کسی دشمن خود را در چنگ خویش بیابد، ولی او را نکشد؟ بخاطر این لطفی که تو امروز به من کردی، خداوند به تو پاداش خوبی بدهد. ۲۰ حال مطمئنم که تو پادشاه اسرائیل خواهی شد و حکومت خود را تثبیت خواهی کرد. ۲۱ به خداوند قسم بخور که وقتی به پادشاهی رسیدی، خاندان مرا از بین نبری و بگذاری اسم من باقی بماند.»

۲۲ پس داود برای او قسم خورد و شائول به خانه خود رفت، ولی داود و همراهانش به پناهگاه خود برگشتند.

گستاخی نابال، داود را خشمگین می‌سازد

۲۵ سموئیل وفات یافت و اسرائیلی‌ها جمع شده، برای او عزاداری کردند. سپس او را در گورستان خانوادگی‌اش در رامه دفن کردند. در این هنگام، داود به صحرای معون رفت. ۲ و ۳ و ۴ در آنجا مرد ثروتمندی از خاندان کالیب به نام نابال زندگی می‌کرد. او املاکی در کرمل داشت و

۱۷:۲۴
اسمو ۲۱:۲۶
متی ۴۴:۵

۱۹:۲۴
اسمو ۲۳:۲۶

۲۰:۲۴
اسمو ۱۴:۱۳ ؛ ۳۱:۲۰ ؛
۱۷:۲۳

۲۱:۲۴
پیدا ۲۳:۲۱
اسمو ۱۷-۱۴:۲۰
اسمو ۷:۲۱

۱:۲۵
اعد ۱۲:۱۰ ؛ ۳:۱۳
اسمو ۱۱:۲ ؛ ۱۷:۷ ؛
۳:۲۸ ؛ ۳۵:۱۵

۲:۲۵
یوش ۵۵:۱۵
اسمو ۲۳:۲۷
۱۹:۱۸
۳:۲۵
پیدا ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۲۹
یوش ۱۳:۱۵
اسمو ۱۴:۳۰

که سالخورده بود، همیشه در شنیدن (۱۰:۳ ؛ ۱۷-۱۴:۹) و اطاعت کردن از خداوند (۲۱:۳ ؛ ۱۰:۱۰ و ۲) دقیق بود. با مرگ سموئیل، قوم اسرائیل بدون رهبری روحانی ماند، تا زمانی که داود پادشاه شد (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره سموئیل، تاریخچه زندگی او را در فصل ۸ بخوانید).

۸۴:۲۵ نابال با گستاخی درخواست داود را مبنی بر غذا دادن به افرادی که ۶۰۰ نفر بودند، رد کرد. اگر ما وضع نابال را درک می‌کنیم، به‌خاطر این است که امروز سنت‌های جامعه خیلی متفاوت از آن زمان است. اول اینکه، مهمان‌نوازی ساده ایجاب می‌کرد که به مسافران، هر تعداد که باشند، غذا بدهند. نابال بسیار ثروتمند بود و به آسانی استطاعت بر آورده ساختن درخواست داود را داشت. دوم اینکه، داود تقاضای اعانه نمی‌کرد. او و مردانش از نیروی کار نابال محافظت کرده بودند، و نابال بخشی از اموالش را مدیون مراقبت‌های داود بود. ما باید به کسانی که از ما محافظت و کمک می‌کنند پاداش دهیم، حتی اگر قانوناً و عرفاً ملزم به انجام چنین کاری نباشیم.

۱۹-۱۶:۲۴ وسایلی که ما برای نیل به هدفمان به کار می‌گیریم، درست به اندازه ماهیت هدفی که سعی داریم به آن برسیم، مهم است. هدف داود این بود که پادشاه شود، بنابراین مردانش او را ترغیب کردند که وقتی فرصت کشتن شائول دست داده است، او را بکشد. رد این پیشنهاد، نمایانگر ترس داود نبود، بلکه نشانه شجاعت او بود، شجاعت در ایستادن در مقابل جمع و انجام کاری که می‌دانست درست است. با تسلیم شدن در مقابل فشار گروه یا در پیش گرفتن راه آسان، از معیارهای اخلاقی خود عدول نکنید.

۲۲ و ۲۱:۲۴ داود به قولش عمل کرد؛ او هرگز از خانواده یا خاندان شائول انتقام نگرفت. اما بعدها بیشتر پسران شائول به دست جعبونی‌ها کشته شدند (۲ سموئیل ۱:۲۱-۱۴). داود قول داده بود که با فرزندان یونانان، پسر شائول، با مهربانی رفتار کند (۱۷-۱۴:۲۰)؛ او به قولش عمل کرد و مفیوشت را دعوت کرد که بیاید و در قصر او زندگی کند (۲ سموئیل ۹).

۱:۲۵ شائول پادشاه بود، اما سموئیل رهبر روحانی قوم. سموئیل، چه زمانی که پسر کوچکی بود و چه زمانی

صاحب سه هزار گوسفند و هزار بز بود. همسر او اییجایل نام داشت و زنی زیبا و با هوش بود، اما خود او خسیس و بد اخلاق بود.

یک روز وقتی نابال در کرمل مشغول چیدن پشم گوسفندانش بود، داود ده نفر از افراد خود را نزد او فرستاد تا سلامش را به وی برسانند و چنین بگویند: «خدا تو و خانواده‌ات را کامیاب سازد و اموات را برکت دهد. شنیده‌ام مشغول چیدن پشم گوسفندان هستی. ما به چوپانان تو که در این مدت در میان ما بوده‌اند آزاری نرسانده‌ایم و نگذاشته‌ایم حتی یکی از گوسفندان که در کرمل هستند، گم شود. از چوپانان خود بپرس که ما راست می‌گوییم یا نه. پس حال که افرادم را نزد تو می‌فرستم، خواهش می‌کنم لطفی در حق آنها بکن و در این عید هر چه از دست برآید به غلامان و به دوست داود، بده.»

۷:۲۵
اسمو ۲۱:۱۵

افراد داود پیغام را به نابال رساندند و منتظر پاسخ ماندند. نابال گفت: «این داود دیگر کیست؟ در این روزها نوکرانی که از نزد اربابان فرار می‌کنند، زیاد شده‌اند. می‌خواهید نان و آب و گوشت را از دهان کارگرانم بگیرم و به شما که معلوم نیست از کجا آمده‌اید، بدهم؟»

۱۰:۲۵
خرو ۲:۵
داو ۲۸:۹

افراد داود نزد او برگشتند و آنچه را که نابال گفته بود برایش تعریف کردند. داود در حالیکه شمشیر خود را به کمر می‌بست، به افرادش دستور داد که شمشیرهای خود را بردارند. چهارصد نفر شمشیر بدست همراه داود براه افتادند و دویست نفر نزد اثاثیه ماندند.

۱۳:۲۵
اسمو ۱۳:۲۳ ، ۱۳:۲۵

در این موقع یکی از نوکران نابال نزد اییجایل رفت و به او گفت: «داود، افراد خود را از صحرا نزد ارباب ما فرستاد تا سلامش را به او برسانند، ولی ارباب ما به آنها اهانت نمود. او^{۱۵} در صورتیکه افراد داود با ما رفتار خوبی داشته‌اند و هرگز آزارشان به ما نرسیده است، بلکه شب و روز برای ما و گوسفندانمان چون حصار بوده‌اند و تا وقتی که در صحرا نزد آنها بودیم حتی یک گوسفند از گله ما دزدیده نشد. بهتر است تا دیر نشده فکری به حال ارباب و خانواده‌اش بکنی، چون جانشان در خطر است. ارباب بقدری بد اخلاق است که نمی‌شود با او حرف زد.»

آنگاه اییجایل با عجله دویست نان، دو مشک شراب، پنج گوسفند کباب شده، هفده کیلو غله برشته و صد نان کشمش و دویست نان انجیری برداشته، آنها را روی چند الاغ گذاشت^{۱۹} و به نوکران خود گفت: «شما جلوتر بروید و من هم بدنبال شما خواهم آمد.» ولی در این مورد چیزی به شوهرش نگفت.

۱۸:۲۵
اسمو ۱:۱۶
توا ۴۰:۱۲

۱۹:۲۵
پیدا ۱۶:۳۲ و ۲۰

اییجایل بر الاغ خود سوار شد و براه افتاد. وقتی در کوه به سر یک پیچ رسید، داود و افرادش را دید که بطرف او می‌آیند.

۲۱ داود پیش خود چنین فکر کرده بود: «من در حق این مرد بسیار خوبی کردم. گله‌های او را محافظت نمودم و نگذاشتم چیزی از آنها دزدیده شود، اما او این خوبی مرا با بدی جبران کرد. ۲۲ لعنت بر من اگر تا فردا صبح یکی از افراد او را زنده بگذارم!»

۲۲:۲۵

اسمو ۱۷:۳ ؛ ۴۴:۱۴

ایبجایل برای نابال وساطت می کند

۲۳ وقتی ایبجایل داود را دید فوری از الاغ پیاده شد و به او تعظیم نمود. ۲۴ به پاهای داود افتاده، گفت: «سرور من، تمام این تقصیرات را به گردن من بگذارید، ولی اجازه بفرمایید بگویم قضیه از چه قرار است: ۲۵ نابال آدم بداخلاقی است. پس خواهش می‌کنم به حرفهایی که زده است توجه نکنید. همانگونه که از اسمش هم پیداست او شخص نادانی است. متأسفانه من از

زندگی داود	زندگی داود	زندگی داود در مقایسه با زندگی شائول
داود پادشاهی مطابق خواست خدا بود. (۲ سموئیل ۷:۱۶-۱۸)	داود پادشاهی بود که مشتاق به دست آوردن دل خدا بود. (اعمال ۱۳:۲۲)	شائول پادشاهی بود مطابق خواسته‌های انسان. (اسموئیل ۲۳:۱۰)
پادشاهی داود جاودانی بود. (۲ سموئیل ۷:۲۷)	داود کسی بود که مشتاق به دست آوردن دل خدا بود. (اعمال ۱۳:۲۲)	شائول در پی تمجید مردم بود. (اسموئیل ۱۸:۱۳-۱۶)
داود مهربان و خیرخواه بود. (۲ سموئیل ۹: ۱۹ ؛ اتواریخ ۳ و ۲:۳)	پادشاهی داود جاودانی بود. (۲ سموئیل ۷:۲۷)	سلطنت شائول مردود بود. (اسموئیل ۱۵:۲۳)
داود بخشنده بود. (اسموئیل فصل ۲۶)	داود مهربان و خیرخواه بود. (۲ سموئیل ۹: ۱۹ ؛ اتواریخ ۳ و ۲:۳)	شائول سنگدل بود. (اسموئیل ۲۰: ۳۰-۳۴ ؛ ۲۲: ۱۱-۱۹)
داود توبه کرد. (۲ سموئیل ۱۳:۱۲ ؛ ۲۴:۱۰)	داود بخشنده بود. (اسموئیل فصل ۲۶)	شائول بخشنده نبود. (اسموئیل ۱۴: ۴۴ ؛ ۱۸: ۹)
داود شجاع بود. (اسموئیل ۱۷ ؛ اتواریخ ۱۸)	داود توبه کرد. (۲ سموئیل ۱۳:۱۲ ؛ ۲۴:۱۰)	شائول وقتی لازم می‌دید، دروغ می‌گفت. (اسموئیل ۱۵: ۱۰-۳۱)
داود رابطه درستی با خدا داشت. (مزمو ۱۱: ۳۷ ؛ ۱۱۹: ۱۶۵)	داود شجاع بود. (اسموئیل ۱۷ ؛ اتواریخ ۱۸)	شائول ترسو بود. (اسموئیل ۱۷: ۱۱ ؛ ۹: ۱۸-۱۳)
	داود رابطه درستی با خدا داشت. (مزمو ۱۱: ۳۷ ؛ ۱۱۹: ۱۶۵)	شائول از خدا دور بود. (اسموئیل ۱۶: ۱۴)

هم که ما فکر کنیم حق با ما است، همیشه باید احتیاط کنیم و باز ایستیم و به گفته‌هایی که دیگران برای گفتن دارند، گوش دهیم. صرف وقت و تلاش بیشتر می‌تواند در نهایت ما را از دردسرها و مشکلات بیشتر رهایی دهد.

۲۴:۲۵ وقتی داود به طرف محل اقامت نابال می‌رفت، اصلاً در وضعیتی نبود که بتوان سخنی به او گفت (۲۲ و ۲۵: ۱۳). باین حال، او توقف کرد تا سخنان ایبجایل را بشنود. اگر داود به او بی‌اعتنایی می‌کرد، مرتکب این گناه می‌شد که با دستهای خودش انتقام بگیرد. هر چقدر

آمدن افراد شما مطلع نشدم.^{۲۶} سرور من، خداوند نمی‌خواهد دست شما به خون دشمنانتان آلوده شود و خودتان از آنها انتقام بگیرید، به حیات خداوند و به جان شما قسم که همه دشمنان و بدخواهانتان مانند نابال هلاک خواهند شد.^{۲۷} حال، خواهش می‌کنم این هدیه کنیزتان را که برای افرادتان آورده است، قبول فرمایید^{۲۸} و مرا ببخشید. خداوند، شما و فرزندانان را بر تخت سلطنت خواهد نشاند، چون برای اوست که می‌جنگید، و در تمام طول عمرتان هیچ بدی به شما نخواهد رسید.^{۲۹} هر وقت کسی بخواهد به شما حمله کند و شما را بکشد، خداوند، خدایان جان شما را حفظ خواهد کرد، همانطور که گنج گرانها را حفظ می‌کنند و دشمنانتان را دور خواهد انداخت، همانگونه که سنگها را در فلاخن گذاشته، می‌اندازند.^{۳۰} وقتی خداوند تمام وعده‌های خوب خود را در حق شما انجام دهد و شما را به سلطنت اسرائیل برساند،^{۳۱} آنگاه از اینکه بی‌سبب دستتان را به خون آلوده نکردید و انتقام نکشیدید، پشیمان نخواهید شد. هنگامی که خداوند به شما توفیق دهد، کنیزتان را نیز به یاد آورید.»

۲۶:۲۵
۳۲:۱۸ سمو ۲

۲۷:۲۵
پیدا ۱۱:۳۳
۱ سمو ۲۶:۳۰
۲ پاد ۱۵:۵
۲۸:۲۵
۲ سمو ۱۶:۷
۲۹:۲۵
۱ سمو ۹:۲
۹:۶۶ مز

۳۰:۲۵
پیدا ۱۴:۴۰
۱ سمو ۱۴:۱۳

^{۳۲} داود به ایبجایل پاسخ داد: «مبارک باد خداوند، خدای اسرائیل که امروز تو را نزد من فرستاد! خدا تو را برکت دهد که چنین حکمتی داری و نگذاشتی دستهایم به خون مردم آلوده شود و با دستهای خود انتقام بگیرم.^{۳۴} زیرا به حیات خداوند، خدای اسرائیل که نگذاشت به تو آسیبی برسانم قسم که اگر تو نزد من نمی‌آمدی تا فردا صبح کسی را از افراد نابال زنده نمی‌گذاشتم.»

۳۲:۲۵
خرو ۱۰:۱۸
۱ سمو ۱۹:۲۴؛ ۹:۲۶ و ۱۰

^{۳۵} آنگاه داود هدایای او را قبول کرد و به او گفت: «با خیال راحت به خانه‌ات برگرد، چون مطابق خواهش تو عمل خواهم کرد.»^{۳۶} وقتی ایبجایل به خانه رسید دید که شوهرش یک مهمانی شاهانه ترتیب داده و خودش هم سرمست از باده است. پس چیزی به او نگفت.^{۳۷} صبح روز بعد که مستی از سر نابال پریده بود، زنش همه وقایع را برای او تعریف کرد. آنگاه نابال از شدت ناراحتی سگته کرد^{۳۸} و بعد از ده روز خداوند بلایی به جانش فرستاد و او مرد.

۳۵:۲۵
پیدا ۲۱:۱۹

^{۳۹} داود وقتی شنید نابال مرده است، گفت: «خدا خود انتقام مرا از نابال گرفت و نگذاشت خدمتگزارش دستش به خون آلوده شود. سپاس بر خداوند که نابال را به سزای عمل بدش رسانید.»

۳۹:۲۵
۲ سمو ۲۹ و ۲۸:۳

آنگاه داود قاصدانی نزد ایبجایل فرستاد تا او را برای وی خواستگاری کنند.^{۴۰} چون قاصدان به کرمل رسیدند قصد خود را به ایبجایل گفتند.^{۴۱} ایبجایل تعظیم کرده، جواب داد: «من کنیز او هستم و آماده‌ام تا پاهای خدمتگزارانش

۴۲:۲۵

پیدا ۶۱:۲۴

۴۳:۲۵

اسمو ۳:۲۷ و ۵:۳۰

اسمو ۲:۲ و ۲:۳

۴۴:۲۵

اسمو ۲۷:۱۸

اسمو ۱۵:۳ و ۱۴:۱

۱:۲۶

اسمو ۱۹:۲۳

۲:۲۶

اسمو ۲:۱۳ و ۲:۲۴

۳:۲۶

اسمو ۱۹:۲۳

۵:۲۶

داو ۱۱ و ۱۰:۷

اسمو ۵۱ و ۵۰:۱۴

اسمو ۲۹:۳

اتوا ۱۶ و ۱۵:۲

۸:۲۶

اسمو ۴:۲۴

را بشویم.»^{۴۲} او فوری از جا برخاست و پنج کنیزش را با خود برداشته، سوار بر الاغ شد و همراه قاصدان نزد داود رفت و زن او شد.

^{۴۳} داود زن دیگری نیز به نام اخینوعم یزرعیلی داشت.^{۴۴} در ضمن شائول دخترش میکال را که زن داود بود به مردی به نام فلطئیل (پسر لایش) از اهالی جلیم داده بود.

داود بار دیگر از کشتن شائول چشم‌پوشی می‌کند

اهالی زیف به جبهه رفتند تا به شائول بگویند که داود به بیابان رفته و در کوه حخیله پنهان شده است.^۲ پس شائول با سه هزار نفر از بهترین سربازان خود به تعقیب داود پرداخت.

^۳ شائول در کنار راهی که در کوه حخیله بود اردو زد. داود در این هنگام در بیابان بود و وقتی از آمدن شائول باخبر شد، مأمورانی فرستاد تا ببینند شائول رسیده است یا نه.

^۵ و عو^۷ شبی داود به اردوی شائول رفت و محل خوابیدن شائول و ابنیر، فرمانده سپاه را پیدا کرد. شائول درون سنگر خوابیده بود و ابنیر و سربازان در اطراف او بودند.

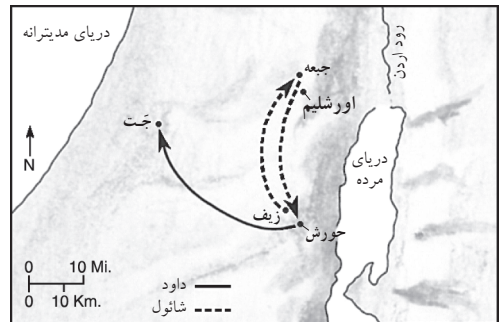
داود خطاب به اخیملک حیتی و ایشای (پسر صرویه، برادر یوآب) گفت: «کدام یک از شما حاضرید همراه من به اردوی شائول بیایید؟»

ایشای جواب داد: «من حاضرم.» پس داود و ایشای شبانه به اردوگاه شائول رفتند. شائول خوابیده بود و نیزه‌اش را کنار سرش در زمین فرو کرده بود. ایشای آهسته در گوش داود گفت: «امروز دیگر خدا دشمنت را به دام تو

نمی‌رسد (برای قسمت بعدی ماجرا، مراجعه کنید به دوم سموئیل ۱۲:۳-۱۶).

۷:۲۶-۷:۵ ایشای وقتی داوطلب شد که با داود وارد اردوی شائول شود، شجاعت زیادی از خود نشان داد. ایشای در اوج احساسات، می‌خواست شائول را بکشد، اما داود او را آرام کرد. اگر چه ایشای فقط سعی داشت از رهبرش داود محافظت کند، اما داود به‌خاطر احترامی که برای مقام و سمت شائول به‌عنوان پادشاه تدهین‌شده خدا قائل بود، نمی‌توانست صدمه‌ای به او برساند. شاید ایشای با داود هم‌عقیده نبود، اما او نیز به کسی که در مقامی بالاتر از خودش بود، احترام می‌گذاشت. او عاقبت بزرگترین جنگجوی سپاه داود شد (۲ سموئیل ۱۸:۲۳ و ۱۹).

۸:۲۶ اقلانه‌ترین تصمیمات، آنهایی هستند که پیش از وقوع و سوسه اتخاذ می‌کنیم. داود مصمم بود که از خدا متابعت کند و همین امر در تصمیم او مبنی بر نکشتن شائول، پادشاه تدهین‌شده خدا منعکس شد، حتی وقتی که



شائول داود را تعقیب می‌کند

اهالی زیف باز هم داود را به شائول که در قصرش در جبهه بود، تسلیم کردند. شائول سه هزار نفر از سربازانش را به منظور پیدا کردن داود، با خود به حورش برد. داود می‌توانست شائول را بکشد، اما این کار را نکرد. شائول به‌خاطر محبتی که داود به او نموده بود، احساس کرد که مرتکب حماقت شده است؛ او به جبهه بازگشت و داود به جت رفت.

۴۴:۲۵ ماجرای داود و میکال در اینجا به پایان

انداخته است. اجازه بده بروم و با نیزه‌اش او را به زمین بدوزم تا دیگر از جایش بلند نشود!»

بعضی از مردها استحقاق زن خود را ندارند. ایبجایل احتمالاً بهترین زنی بود که نابال می‌توانست داشته باشد، و وقتی قرار شد با او ازدواج کند، حتی بیش از آنچه که پیش‌بینی کرده بود، به‌دست آورد. ایبجایل زیبا بود و در اداره ثروت نابال از او لایق‌تر بود. اما نابال داشتن چنین زنی را امری بدیهی می‌دانست. علی‌رغم عیوب نابال، اعضای خانواده‌اش هر کاری که می‌توانستند می‌کردند تا او دچار مشکل نشود. چنین وفاداری را باید ایبجایل به اعضای خانواده القا کرده باشد. او به‌موجب فرهنگ خود و شوهرش، ارزش کمی داشت، اما از مهارت‌ها و فرصت‌های خود بیشترین استفاده را می‌کرد. وقتی نابال مرد، او می‌توانست هم ثروت به ارث برد و هم مقام. به جای این، او خود و هر چه را که داشت، به داود داد. بدون تردید او بیشتر علاقمند بود که از خصائل خاصی برخوردار باشد تا از مقامی خاص. او مشاوری کارآمد برای هر دو مرد زندگی‌اش بود و سخت می‌کوشید تا آنها را از اقدامات نسنجیده باز دارد. او با عملکرد سریع خود و مذاکره‌ای ماهرانه، داود را از انتقام گرفتن از نابال باز داشت. او تصویر کامل وضعیت را می‌دید، به‌همین جهت فضای کافی برای دخالت خدا در ماجرا باقی می‌گذاشت.

اهداف شما از چه لحاظ با اهداف ایبجایل تطبیق می‌کند؟ آیا بیشتر به چیزهایی که می‌خواهید داشته باشید فکر می‌کنید یا به خصائلی که می‌خواهید بر خود بگیرید؟ امروز با چه چالش و مسؤولیتی روبرو هستید که مستلزم این است که تحت کنترل خدا قرار گیرید؟

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * مدیری آگاه و لایق بود بر ملکی وسیع.
- * سخنرانی متقاعدکننده بود که می‌توانست شرایط دیگران را نیز مد نظر قرار دهد.

درس‌هایی از زندگی او:

- * شرایط دشوار زندگی باعث می‌شود بهترین چیزهایی که مردم در خود دارند، آشکار شود.
- * لازم نیست کسی عنوان معتبری داشته باشد تا کار چشمگیری صورت دهد.
- * هر کسی در زندگی خود وظایفی دارد که به‌خاطر آنها با فرصت‌های ارزنده‌ای مواجه می‌شود.

آمار حیاتی:

- * محل زندگی: کرمل
- * شغل: خانه‌دار، مباشر ملک
- * خویشاوندان: شوهر اول نابال. شوهر دوم: داود. پسر: کیلاب (دانیال).
- * هم‌عصر با: شائول، میکال، اخینوعم

آیه کلیدی:

«داود به ایبجایل پاسخ داد: «متبارک باد خداوند، خدای اسرائیل که امروز تو را نزد من فرستاد! خدا تو را برکت دهد که چنین حکمتی داری و نگذاشتی دستهایم به خون مردم آلوده شود و با دستهای خود انتقام بگیرم.» (اسموئیل ۲۵:۳۲ و ۳۳).

ماجرای او در اسموئیل فصل ۲۵ تا ۲ سموئیل فصل ۲ نقل شده است. از او در ۱ تواریخ ۱:۳ نیز نام برده شده است.

که ما به‌خاطر اجرای عدالت نمی‌توانیم خطا کنیم. حتی وقتی صمیمی‌ترین دوستان ما انجام کاری را به ما توصیه می‌کنند که به‌نظر درست می‌آید، همیشه باید فرامین خدا را در اولویت قرار دهیم.

به‌نظر می‌رسید مردان او و اوضاع و شرایط شق دوم یعنی کشتن شائول را معقول می‌دانستند. در چنین موقعیتی شما کدامیک خواهید بود، داود یا مردان داود؟ برای اینکه مانند داود باشیم و از خدا متابعت کنیم، باید متوجه باشیم



۹ داود گفت: «نه، او را نکش، زیرا کیست که بر پادشاه برگزیده خداوند دست بلند کند و بی گناه بماند؟^۱ مطمئناً خود خداوند، روزی او را از بین خواهد برد؛ وقتی اجلش برسد او خواهد مرد، یا در بستر و یا در میدان جنگ. اولی من هرگز دست خود را بر برگزیده خداوند بلند نخواهم کرد! اما اکنون به تو می گویم چه کنیم. نیزه و کوزه آب او را بر می داریم و با خود می بریم!»^{۱۱}

۱۲ پس داود نیزه و کوزه آب شائول را که کنار سرش بود برداشته، از آنجا بیرون رفت و کسی متوجه او نشد، زیرا خداوند همه افراد شائول را به خواب سنگینی فرو برده بود.

۱۳ داود از دامنه کوه که مقابل اردوگاه بود بالا رفت تا به یک فاصله بی خطر رسید.^{۱۴} آنگاه داود سربازان شائول و ابنیر را صدا زده، گفت: «ابنیر، صدایم را می شنوی؟»

ابنیر پرسید: «این کیست که با فریادش پادشاه را بیدار می کند؟»^{۱۵} داود به او گفت: «مگر تو مرد نیستی؟ آیا در تمام اسرائیل کسی چون تو هست؟ پس چرا از آقای خود شائول محافظت نمی کنی؟ یک نفر آمده بود او را بکشد!^{۱۶} به خداوند زنده قسم بخاطر این بی توجهی، تو باید کشته شوی، زیرا از پادشاه برگزیده خداوند محافظت نکردی. کجاست کوزه آب و نیزه ای که در کنار سر پادشاه بود؟»

۱۷ و شائول صدای داود را شناخت و گفت: «پسرم داود، این تو هستی؟» داود جواب داد: «بلی سرورم، من هستم. چرا مرا تعقیب می کنید؟ مگر من چه کرده ام؟ جرم من چیست؟^{۱۹} ای پادشاه! اگر خداوند شما را علیه من برانگیخته

۹:۲۶

اسمو ۲۴:۶
اسمو ۱:۴ و ۱۶

۱۲:۲۶

پیدا ۲:۲۱؛ ۱۲:۱۵
اش ۲۹:۱۰

۱۴:۲۶

اسمو ۱۴:۵۵؛ ۱۷:۵

۱۶:۲۶

اسمو ۱۲:۵

۱۷:۲۶

اسمو ۲۴:۱۶

۱۹:۲۶

اسمو ۲۴:۹
اسمو ۱۱:۱۶

ناطاعتی می کرد و سبب به جریان افتادن وقایعی می شد که عواقبش نامعلوم می بود. به جای این کار، او کوزه آب و شمشیری را برداشت تا نشان دهد که فرصت بدی کردن را داشته، اما بدی نکرده است. او این نکته را ثابت کرد که هم برای خدا احترام زیادی قائل است، و هم برای پادشاه تدهین شده خدا. وقتی لازم می شود نکته ای را ثابت کنید، برای این کار به دنبال راههایی بگردید که سازنده باشد و خدا را جلال دهد. از این طریق استدلال شما اثر چشمگیری خواهد داشت.

۱۹:۲۶ «مرا از خانه خداوند دور کرده اند تا در این بیابان، بتهای بت پرستان را عبادت کنم.» داود به این طریق می خواست بگوید که او را از سرزمین اسرائیل بیرون کرده اند. تمامی زمین از آن خداوند است، با این حال، خیمه عبادت، صندوق عهد، و قوم خدا در سرزمین اسرائیل قرار داشتند. داود که مجبور شد سرزمین اسرائیل را ترک کند، نمی توانست در خیمه عبادت به عبادت

۹:۲۶ چرا داود از کشتن شائول امتناع ورزید؟ علت این بود که خدا شائول را به قدرت رسانیده و هنوز او را بر کنار نکرده بود. داود نمی خواست جلوتر از برنامه زمانی خدا پیش برود. اگر رهبران ما در کلیسا یا در دولت کفایت لازم را نداشته باشند، ما نیز ممکن است در وضعیت مشابهی قرار بگیریم. شاید برای ما آسان باشد که بدون توجه به اهداف و برنامه زمانی خدا، از یکی از رهبران انتقاد کنیم یا علیه او اقدام نماییم. داود که قصد نداشت مرتکب کار خطا شود، سرنوشت شائول را به دست خدا سپرد. در عین حال که ما نباید گناه را نادیده بگیریم یا دست از عمل بکشیم یا اجازه دهیم رهبران شرور به شرارت های خود ادامه دهند، نباید هم دست به اعمالی بزنیم که خلاف قوانین خدا است. ما ضمن توکل به خدا، باید برای عدالت کار کنیم.

۱۵:۱۶ و ۱۶ داود می توانست شائول و ابنیر را بکشد و حقانیت خود را ثابت کند، اما با این کار از خدا

است، قربانی تقدیم او می‌کنم تا گناهم بخشیده شود، اما اگر اشخاصی شما را علیه من برانگیخته‌اند، خداوند آنها را لعنت کند، زیرا مرا از خانه خداوند دور کرده‌اند تا در این بیابان، بتهای بت پرستان را عبادت کنم. آیا من باید دور از حضور خداوند، در خاک بیگانه بمیرم؟ چرا پادشاه اسرائیل همچون کسی که کبک را بر کوهها شکار می‌کند، به تعقیب یک کک آمده؟»

^{۲۱}شائول گفت: «من گناه کرده‌ام. پسر، به خانه برگرد و من دیگر آزاری به تو نخواهم رساند، زیرا تو امروز از کشتن چشم پوشیدی. من حماقت کردم و اشتباه بزرگی مرتکب شدم.»

۲۱:۲۶
اسمو ۱۵:۲۴ : ۱۷:۲۴

^{۲۲}داود گفت: «نیزه تو اینجاست. یکی از افراد خود را به اینجا بفرست تا آن را بگیرد. ^{۲۳}خداوند هر کس را مطابق نیکوکاری و صداقتش پاداش دهد. او تو را بدست من تسلیم نمود، ولی من نخواستم به تو که پادشاه برگزیده خداوند هستی آسیبی برسانم. ^{۲۴}چنانکه من به تو رحم نمودم، خداوند نیز بر من رحم کند و مرا از همه این سختی‌ها برهاند.»

^{۲۵}شائول به داود گفت: «پسر، داود، خدا تو را برکت دهد. تو کارهای بزرگی خواهی کرد و همیشه موفق خواهی شد.»

پس داود به راه خود رفت و شائول به خانه بازگشت.

۲۳:۲۶
اسمو ۱۹:۲۴
اسمو ۲۱:۲۲
۲۴:۲۶
مز ۷:۵۴

۵- شکست و مرگ شائول

داود در بین فلسطینی‌ها زندگی می‌کند

داود با خود فکر کرد: «روزی شائول مرا خواهد کشت. پس بهتر است به سرزمین فلسطینی‌ها بروم تا او از تعقیب من دست بردارد؛ آنگاه از دست او رهایی خواهم یافت.»

۲۷

۱:۲۷
اسمو ۱۷:۵۲ : ۱:۲۸

^۲پس داود و آن ششصد نفر که همراهش بودند با خانواده‌های خود به جت رفتند تا تحت حمایت اخیش پادشاه (پسر معوک) زندگی کنند. داود زنان

۲:۲۷
اسمو ۱۰:۲۱ : ۲۵:۴۲ و ۴۳
اسمو ۲:۳ و ۳
پاد ۳۹:۲

بود که پادشاه قوم اسرائیل شود و از او محافظت می‌کرد. **۲۷:۲ و ۳** برای دومین بار، داود از دست شائول به قلمرو فلسطینیان پناهنده شد (۲۱:۱۵-۱۰). او که زمانی فاتح بزرگ فلسطینی‌ها بود، حالا اجازه یافت که تحت حمایت اخیش، پادشاه جت، زندگی کند. یقیناً اخیش از شقاق بین شائول و داود مطلع بود و از پناه دادن به این جنگجوی اسرائیلی خوشحال شد. در عوض اخیش توقع داشت که داود و ۶۰۰ جنگجویش از او حمایت نظامی کنند. داود با به پا کردن یورشهای ساختگی به سرزمین اسرائیل و تظاهر به وفاداری نسبت به حاکم فلسطینی، موقعیتش را نزد اخیش مستحکم‌تر کرد.

پرزاد یا در اعیاد سالانه شرکت کند. او احساس جدایی می‌کرد چون در بین کسانی زندگی می‌کرد که خدایان بیگانه را می‌پرستیدند.

۲۵:۲۶ شائول فرصت‌هایی برای کشتن داود داشت، اما هرگز نتوانست او را بکشد. چرا؟ چون، اول اینکه هر وقت داود و شائول رو در رو قرار می‌گرفتند، داود در حق شائول گذشت می‌کرد. و پادشاه در جواب محبت داود نمی‌خواست در مقابل همه افرادش سنگدلی کند. دوم اینکه، داود در میان قوم اسرائیل طرفداران زیادی داشت. شائول با کشتن داود، ابقای پادشاهی‌اش را به مخاطره می‌انداخت. سوم اینکه، خدا داود را تعیین کرده

۱۱ داود، مرد یا زنی را زنده نمی گذاشت تا به جت بیاید و بگوید که او به کجا حمله کرده است. مادامی که داود در سرزمین فلسطینی‌ها زندگی می کرد، کارش همین بود. ۱۲ کم کم اخیش به داود اعتماد پیدا کرد و با خود گفت: «داود با این کارهایش مورد نفرت قوم خود اسرائیل قرار گرفته، پس تا عمر دارد مرا خدمت خواهد کرد.»

شائول با زنی جادوگر مشورت می کند

۲۸ در آن روزها، فلسطینی‌ها قوای خود را جمع کردند تا بار دیگر به اسرائیل حمله کنند. اخیش پادشاه به داود و سربازانش گفت: «شما باید ما را در این جنگ کمک کنید.»
 ۲ داود پاسخ داد: «البته! خواهید دید چکار خواهیم کرد!»

۳ اخیش به او گفت: «من هم تو را محافظ شخصی خود خواهم ساخت.» (در این وقت سموئیل نبی در گذشته بود و قوم اسرائیل برای او سوگواری نموده، او را در زادگاهش رانه دفن کرده بودند. در ضمن شائول پادشاه، تمام فالگیران و جادوگران را از سرزمین اسرائیل بیرون کرده بود.)

۴ فلسطینی‌ها آمدند و در شونیم اردو زدند. لشکر اسرائیل نیز به فرماندهی شائول در جلبوع صف آرایی کردند. ۵ و وقتی شائول چشمش به قوای عظیم فلسطینی‌ها افتاد بسیار ترسید و از خداوند سؤال نمود که چه کند. اما خداوند نه در خواب جواب داد، نه بوسیلهٔ اوریم و نه توسط انبیاء.

۶ پس شائول به افرادش گفت: «زن جادوگری که بتواند روح احضار نماید پیدا کنید تا از او کمک بگیریم.»
 ۷ آنها گفتند: «در عیندر یک زن جادوگر هست.»

۱:۲۸

اسمو ۱:۲۱؛ ۳-۱:۲۷

۳:۲۸

لاو ۳۱:۱۹

تث ۱۰:۱۸

اسمو ۱:۱۵؛ ۲۳:۲۵

۴:۲۸

اسمو ۱:۳۱

اسمو ۶:۱

۵:۲۸

خرو ۳۱و۳۰:۲۸

اعد ۶:۱۲

۷:۲۸

۲ تو ۲۹:۱۸؛ ۲۲:۳۵

مز ۱۰:۸۳

اش ۱۹:۸

اعما ۱۶:۱۶

نزدوده بود. شاید ما در تقبیح گناه سر و صدای زیادی به پا کنیم، اما اگر قلبمان تغییر نکند، همان گناهان به سراغمان خواهند آمد. دانستن اینکه چه چیزی درست است و محکوم کردن نادرستی، جای «نجام» کار درست را نمی گیرد.

۶:۲۸ ۶:۵۵ کاهن اعظم برای تعیین هدایت خدا در بعضی موضوعات، اوریم را به همراه تمیم به کار می برد (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره استفاده او اوریم و تمیم، مراجعه کنید به توضیحات مربوط به ۱۸:۲).

۷:۲۸ ۸:۷ خدا اسرائیلی‌ها را اکیداً منع کرده بود که با جادوگران، فالگیران، طالع‌بین‌ها، ساحره‌ها، یا هر کسی که ادعای احضار ارواح می کند، کاری نداشته باشند (تثنیه ۱۸:۹-۱۴). در واقع، مجازات جادوگران اعدام بود (خروج ۱۸:۲۲). چنین جادوگری‌هایی به نام خدایان و بتها انجام می شد؛ مردم گاه برای دریافت جوابی که خدا

۲۱:۲۸ درخواست اخیش داود را در وضع دشواری قرار داد. امتناع ورزیدن از کمک به اخیش در جنگ با اسرائیلی‌ها، وفاداری داود به اسرائیل را فاش می ساخت و جان سربازان و خانواده‌اش را به مخاطره می انداخت. اما اگر می پذیرفت که با مردم خودش بجنگد، باید به همان کسانی صدمه می رساند که دوستشان داشت و به زودی قرار بود رهبرشان شود. در هر حال، هرگز لازم نشد که داود این معضل را حل کند. سایر رهبران فلسطینی با حضور او در جنگ مخالفت کردند؛ به این ترتیب، او مجبور نشد با هموطنان خود بجنگد.

۲۸:۸۳ شائول خود هر نوع احضار ارواح و جادوگری را در اسرائیل منع کرده بود؛ اما او اینک از سر نامیدی، برای مشورت به یکی از آنها متوسل شد. با آنکه او گناه جادوگری را از سرزمین اسرائیل زدوده بود، اما آن را از قلب خودش

۸ پس شائول تغییر قیافه داده، لباس معمولی بر تن کرد و دو نفر از افراد خود را برداشته، شبانه به منزل آن زن رفت و به او گفت: «من می‌خواهم با یک نفر که مرده صحبت کنم، آیا می‌توانی روح او را برای من احضار کنی؟»
 ۹ زن جواب داد: «هی‌خواهی مرا به کشتن بدهی؟ مگر نمی‌دانی شائول تمام جادوگران و فالگیران را از کشور بیرون رانده است؟ آمده‌ای مرا به دام بیاندازی؟»

۱۰ اما شائول به خداوند زنده قسم خورد او را لو ندهد. ۱۱ پس زن پرسید: «حال روح چه کسی را می‌خواهی برایت احضار کنم؟»
 شائول گفت: «سموئیل.»

۱۲ وقتی زن چشمش به سموئیل افتاد، فریاد زد: «تو مرا فریب دادی! تو شائول هستی!»

۱۳ شائول گفت: «نترس، بگو چه می‌بینی؟»

گفت: «روحی را می‌بینم که از زمین بیرون می‌آید.»

۱۴ شائول پرسید: «چه شکلی است؟»

زن گفت: «پیرمردی است که ردای بلند برتن دارد.»

شائول فهمید که سموئیل است، پس خم شده او را تعظیم کرد.

۱۵ سموئیل به شائول گفت: «چرا مرا احضار کردی و آرامشم را برهم زدی؟»

شائول گفت: «برای اینکه در وضع بسیار بدی قرار گرفته‌ام. فلسطینی‌ها با ما در حال جنگند و خدا مرا ترک گفته است. او جواب دعای مرا نه بوسیله خواب می‌دهد نه توسط انبیاء. پس ناچار به تو پناه آورده‌ام تا بگویی چه کنم.»

۱۶ سموئیل جواب داد: «اگر خداوند تو را ترک گفته و دشمنت شده است

دارد. او با حقه‌بازی یا با قدرت شیطان سموئیل را احضار نکرد؛ خدا سموئیل را باز گرداند تا سرنوشت شائول را پیشگویی کند، پیغامی که شائول از آن مطلع بود. این امر به هیچ وجه توجیهی برای تلاش برای ارتباط با مردگان و احضار ارواح نیست. خدا مخالف همه این قبیل کارها است (غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱).

۱۵:۲۸ خدا به درخواست‌های شائول جواب نداده بود، چون او به رهنمودهای قبلی خدا توجه نکرده بود. بعضی اوقات مردم از خود می‌پرسند که چرا خدا به دعاهایشان جواب نمی‌دهد. انسان وقتی به وظایفی که خدا به او داده است عمل نمی‌کند، نباید تعجب کند که چرا خدا با او سخن نمی‌گوید و هدایتش نمی‌کند.

به علتی نمی‌دهد، به جادوگری متوسل می‌شدند و هنوز نیز می‌شوند.

منبع اطلاعات کسانی که سحر و جادو می‌کنند، شیطان و دیوها است؛ خدا اراده‌اش را به جادوگران آشکار نمی‌کند؛ او در گذشته از طریق انبیا سخن می‌گفت و امروز نیز هنوز از طریق کلامش سخن می‌گوید.

۱۲:۲۸ آیا سموئیل واقعاً از طریق زن جادوگر، از عالم مردگان باز گشت؟ زن جادوگر با ظاهر شدن سموئیل فریاد زد، زیرا خیلی خوب می‌دانست که تلاشهای او برای برقراری ارتباط با مردگان یا ساختگی است یا شیطانی. حضور سموئیل به طریقی برای او مشخص کرد که او با قدرتی بسیار بزرگتر از قدرتی که می‌شناخت، سر و کار

دیگر چرا از من می‌پرسی که چه کنی؟^{۱۷} همانطور که خداوند توسط من فرموده بود، سلطنت را از دست تو گرفته و به رقیب تو داود داده است.^{۱۸} تمام این بلاها برای این به سر تو آمده است که وقتی خداوند به تو فرمود: برو قوم عمالیق را بکلی نابود کن، او را اطاعت نکردی.^{۱۹} در ضمن خداوند، تو و قوای اسرائیل را تسلیم فلسطینی‌ها خواهد کرد و تو و پسرانت فردا پیش من خواهی بود!»

^{۲۰} شائول با شنیدن سخنان سموئیل زانوانش سست شد و نقش زمین گشت. او رمقی در بدن نداشت، چون تمام روز چیزی نخورده بود.^{۲۱} وقتی آن زن شائول را چنین پریشان دید، گفت: «قربان، من جان خود را به خطر انداختم و دستور شما را اطاعت کردم.^{۲۲} خواهش می‌کنم شما هم خواهش کنیزتان را رد نکنید و کمی خوراک بخورید تا قوت داشته باشید و بتوانید برگردید.»^{۲۳} ولی شائول نمی‌خواست چیزی بخورد. اما افراد او نیز به اتفاق آن زن اصرار کردند تا اینکه بالاخره بلند شد و نشست.^{۲۴} آن زن یک گوساله چاق در خانه داشت. پس با عجله آن را سربرید و مقداری خمیر بدون مایه برداشت و نان پخت.^{۲۵} بعد نان و گوشت را جلو شائول و همراهانش گذاشت. آنها خوردند و همان شب برخاسته، روانه شدند.

فلسطینی‌ها به داود بدگمانند

فلسطینی‌ها قوای خود را در افیق به حال آماده باش درآوردند و اسرائیلی‌ها نیز کنار چشمه‌ای که در یزرعیل است اردو زدند.^{۲۹} رهبران فلسطینی صفوف سربازان خود را به حرکت درآوردند. داود و سربازانش همراه اخیش بدنبال آنها در حرکت بودند.^۳ رهبران فلسطینی پرسیدند: «این عبرانی‌ها در سپاه ما چه می‌کنند؟» اخیش به آنها جواب داد: «این داود است. او از افراد شائول، پادشاه اسرائیل است که از نزد او فرار کرده و بیش از یک سال است با ما زندگی می‌کند. در این مدت کوچکترین اشتباهی از او سر نزده است.»^۴ اولی رهبران فلسطینی خشمگین شدند و به اخیش گفتند: «او را به شهری

۱۷:۲۸
اسمو ۲۸:۱۵؛ ۱۳:۱۶

۱۹:۲۸
اسمو ۲:۳۱ و ۶

۲۰:۲۸
اسمو ۳۷:۲۵ و ۳۸

۲۳:۲۸
۲ پاد ۱۳:۵
۲۴:۲۸
پیدا ۱۸:۷ و ۶

۱:۲۹
یوش ۱۸:۱۲
اسمو ۱:۴
۲ پاد ۳۰:۹

۳:۲۹
اسمو ۲۷:۱ و ۲
توا ۱۲:۱۹ و ۲۰

۲۸:۲۳-۲۵ این پاراگراف وضعیت اندوهبار شائول را برجسته می‌سازد. او به‌خاطر خبرهایی که سموئیل به او داد، ترسان و درمانده و افسرده شد. او از شدت ناراحتی از اینکه مورد غضب خدا قرار گرفته، تمام روز غذایی نخورد به‌طوری که مجبورش کردند تا چیزی بخورد. چه سقوط غم‌انگیزی برای کسی که در ابتدا اینچنین مورد لطف و احترام خدا قرار داشت.

۲۰:۲۸ شائول با دیدن سپاه فلسطینی‌ها، سراسیمه شد. اما به‌جای توکل به خدا، به یک جادوگر متوسل شد. بگذارید سختی‌ها و موانع زندگی، شما را در مسیر خدا قرار دهند و وادارتان سازند که به او اتکا کنید. همانطور که از ماجرای شائول متوجه می‌شویم، توسل به هر چیز یا هر کس دیگری، فقط به فاجعه می‌انجامد.

که به او داده‌ای برگردان! چون ما را در جنگ یاری نخواهد کرد و از پشت به ما خنجر خواهد زد. برای اینکه رضایت اربابش را جلب نماید چه چیز بهتر از اینکه سرهای ما را به او پیشکش کند. ^۵ این همان داود است که زنان اسرائیلی برای او می‌رقصیدند و می‌سرودند: شائول هزاران نفر را کشته و داود ده‌ها هزار نفر را!

۵:۲۹

اسمو ۷:۱۸ ؛ ۱۱:۲۱

^۶ پس اخیش، داود و افرادش را احضار کرد و گفت: «به خداوند زنده قسم که من به تو اطمینان دارم و در این مدت که با ما بودی هیچ بدی از تو ندیده‌ام. من راضی هستم که با ما به جنگ بیایی، ولی رهبران فلسطینی قبول نمی‌کنند. ^۷ پس خواهش می‌کنم ایشان را ناراحت نکنید و بدون سر و صدا برگردید.» ^۸ داود گفت: «مگر در این مدت از من چه بدی دیده‌اید؟ چرا نباید با دشمنان شما بجنگم؟»

۶:۲۹

اسمو ۱۲:۲۷

^۹ اما اخیش گفت: «در نظر من، تو چون فرشتهٔ خدا خوب هستی ولی رهبران فلسطینی نمی‌خواهند تو با ما بیایی. ^{۱۰} بنابراین فردا صبح زود بلند شو و همراه افرادت از اینجا برو.»

۹:۲۹

اسمو ۱۷:۱۷ و ۲۰ ؛ ۲۷:۱۹

^{۱۱} پس داود و افرادش، صبح زود برخاستند تا به سرزمین فلسطین برگردند، ولی سپاه فلسطین عازم یزرعیل شد.

داود عمالیقی‌ها را نابود می‌کند

۳۰ بعد از سه روز، داود و افرادش به صقلغ رسیدند. قبل از آن، عمالیقی‌ها به جنوب یهودا هجوم آورده، شهر صقلغ را به آتش کشیده بودند و همهٔ زنان و کودکان را با خود برده بودند. ^۳ داود و افرادش وقتی به شهر رسیدند و دیدند چه برسر زنها و بچه‌هایشان آمده است، ^۴ با صدای بلند آنقدر گریه کردند که دیگر رمقی برایشان باقی نماند. ^۵ هر دو زن داود، اخینوعم و ایجایل هم جزو اسیران بودند. ^۶ داود بسیار مضطرب بود، زیرا افرادش بخاطر از دست دادن بچه‌هایشان از شدت ناراحتی می‌خواستند او را سنگسار کنند. اما او خویشتن را از خداوند، خدایش تقویت کرد. ^۷ داود به ایباتار کاهن گفت: «یفود را پیش من بیاور!» ایباتار آن را آورد.

۱:۳۰

اسمو ۷:۱۵ ؛ ۲۷:۸ و ۲۶:۳۰

۵:۳۰

اسمو ۳۹:۲۵ ؛ ۴۳

۱۹ و ۱۸:۳۰

اسمو ۲:۲ ؛ ۲:۳

۶:۳۰

خرو ۴:۱۷

اسمو ۲۳:۱۶

مز ۱۸:۲

۷:۳۰

اسمو ۲۳:۹

کردن سپر بلا، ببینید چطور می‌توانید به پیدا کردن راه حل کمک کنید.

۷:۳۰ وقتی داود کاهن اعظم را فرستاد تا ایفود را بیاورد، عملاً از او خواست که اوریم و تمیم را که در کیسه‌ای متصل به ایفود نگهداری می‌شد، بیاورد. فقط کاهن اعظم می‌توانست اوریم و تمیم را حمل کند و آنها را به کار ببرد (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره ایفود و محتویات آن، مراجعه کنید به توضیحات مربوط به خروج ۲:۳۹).

۶:۳۰ سربازان داود با مواجه شدن با چنین مصیبتی، یعنی فقدان خانواده‌هایشان، به مخالفت با داود پرداختند و حتی از شدت ناراحتی می‌خواستند او را بکشند. آنها به جای پیدا کردن راهی برای نجات، دنبال کسی بودند که گناه را به گردنش بیندازند. اما داود به جای یافتن سپر بلا، دنبال راه حل بود. در مواجهه با مشکلات، به خاطر داشته باشید که پیدا کردن کسی که گناه را به گردنش بیندازید یا از او انتقاد کنید، بی‌فایده است. به جای پیدا

داود از خداوند پرسید: «آیا دشمن را تعقیب کنم؟ آیا به آنها خواهیم رسید؟» خداوند به او فرمود: «بلی، آنها را تعقیب کن، چون به آنها خواهی رسید و آنچه را که برده‌اند پس خواهی گرفت!»

۹ واپس داود و آن ششصد نفر به تعقیب عملیاتی‌ها پرداختند. وقتی به نهر بسور رسیدند، دو‌یست نفر از افراد داود از فرط خستگی نتوانستند از آن عبور کنند، اما چهار صد نفر دیگر به تعقیب دشمن ادامه دادند. ۱۱ و ۱۲ در بین راه به یک جوان مصری برخوردند و او را نزد داود آوردند. او سه شبانه روز چیزی نخورده و نیاشامیده بود. آنها مقداری نان انجیری، دو نان کشمش و آب به او دادند و جان او تازه شد.

۱۳ داود از او پرسید: «تو کیستی و از کجا می‌آیی؟» گفت: «من مصری و نوکر یک شخص عملیاتی هستم. اربابم سه روز پیش مرا در اینجا رها نمود و رفت، چون مریض بودم. ۱۴ اما به جنوب سرزمین کربتی‌ها واقع در جنوب یهودا و سرزمین قبیله کالیب هجوم بردیم و شهر صقلغ را سوزاندیم.»

۱۵ داود از او پرسید: «آیا می‌توانی ما را به آن گروه برسانی؟» آن جوان پاسخ داد: «اگر به نام خدا قسم بخورید که مرا نکشید و یا مرا به اربابم پس ندهید حاضرم شما را راهنمایی کنم تا به آنها برسید.» ۱۶ پس او داود و همراهانش را به اردوگاه دشمن راهنمایی کرد. آنها در مزارع پنخ شده، می‌خوردند و می‌نوشیدند و می‌رقصیدند، چون از فلسطینی‌ها و مردم یهودا غنایم فراوانی به چنگ آورده بودند.

۱۷ همان شب داود و همراهانش بر آنها هجوم برده، تا غروب روز بعد، ایشان را از دم شمشیر گذراندند، بطوری که فقط چهارصد نفر از آنها باقی ماندند که بر شتران خود سوار شده، گریختند. ۱۸ و ۱۹ داود تمام غنایم را از عملیاتی‌ها پس گرفت. آنها زنان و اطفال و همه متعلقات خود را بدون کم و کسر پس گرفتند و داود دو زن خود را نجات داد. ۲۰ افراد داود تمام گله‌ها و رمه‌ها را گرفته، پیشاپیش خود می‌راندند و می‌گفتند: «همه اینها غنایم داود است.»

۲۱ سپس داود نزد آن دو‌یست نفر خسته‌ای که کنار نهر بسور مانده بودند، رفت. آنها به استقبال داود و همراهانش آمدند و داود با آنها احوال‌پرسی کرد. ۲۲ اما بعضی از افراد شروری که در میان مردان داود بودند گفتند: «آنها

۸:۳۰
داو ۱۸:۲۰
اسمو ۲:۲۳ و ۴
اسمو ۱۹:۵

۹:۳۰
اسمو ۲:۲۷

۱۱:۳۰
داو ۱۹:۱۵

۱۴:۳۰
اسمو ۱:۳۰
اسمو ۱:۱۰؛ ۱۷:۱۵ و ۱۸
اتوا ۱۷:۱۸

۱۵:۳۰
یوش ۱۲:۲؛ ۱۹:۹

۱۷:۳۰
اسمو ۳:۱۵

۲۱:۳۰
اسمو ۱۱:۳۰ و ۱۱

با کسانی که برخوردار می‌کنید، هر چقدر هم حقیر به نظر برسند، با احترام و متانت رفتار کنید. شما نمی‌دانید که خدا این گونه اشخاص را به چه نحو برای کمک به شما یا مجازات شما به کار خواهد برد؛ این امر بستگی دارد به واکنش شما نسبت به آنها.

۱۵:۱۱:۳۰ عملیاتی‌ها با بی‌رحمی این برده را تنها گذاشته بودند تا بمیرد، اما خدا از او برای هدایت داود و مردانش به اردوی عملیاتی‌ها استفاده کرد. داود و مردانش با مهربانی با این مرد جوان رفتار کردند و او مهربانی آنها را با هدایت ایشان به سوی دشمن جواب داد.

همراه ما نیامدند، بنابراین از این غنیمت هم سهمی ندارند. زنان و بچه‌هایشان را به آنها واگذارید و بگذارید بروند.»

^{۳۳} اما داود گفت: «نه، برادران من! با آنچه خداوند به ما داده است چنین عمل نکنید. خداوند ما را سلامت نگاه داشته و کمک کرده است تا دشمن را شکست دهیم. ^{۲۴} من با آنچه شما می‌گویید موافق نیستم. همه ما بطور یکسان از این غنیمت سهم خواهیم برد. کسانی که به میدان جنگ می‌روند و آنانی که در اردوگاه نزد اسباب و اثاثیه می‌مانند سهم هر دو مساوی است.» ^{۲۵} از آن زمان به بعد این حکم داود در اسرائیل بصورت یک قانون درآمد که تا به امروز هم به قوت خود باقی است.

^{۲۶} وقتی که داود به صقلغ رسید، قسمتی از غنایم جنگی را برای بزرگان یهودا که دوستانش بودند، فرستاد و گفت: «این هدیه‌ای است که از دشمنان خداوند بدست آورده‌ایم.» ^{۲۷-۳۱} داود برای این شهرها نیز که خود و همراهانش قبلاً در آنجا بودند هدایا فرستاد: بیت‌ئیل، راموت در جنوب یهودا، یتیر، عروغیر، سفموت، آشموع، راکال، شهرهای یرحم‌ئیلیان، شهرهای قینیان، حرمه، بورعاشان، عتاق و حبرون.

شائول در میدان جنگ کشته می‌شود

فلسطینی‌ها با اسرائیلی‌ها وارد جنگ شدند و آنها را شکست دادند. **۳۱** اسرائیلیها فرار کردند و در دامنه کوه جلبوع، تلفات زیادی بجای گذاشتند. ^۲ فلسطینی‌ها شائول و پسران او یوناتان، اینناداب و ملکیشوع را محاصره کردند و پسرانش را کشتند. ^۳ عرصه بر شائول تنگ شد و تیراندازان فلسطینی دورش را گرفته او را بسختی مجروح کردند.

۲۴:۳۰
اعد ۲۷:۳۱
یوش ۱۰۷:۲۲

۲۶:۳۰
پیدا ۱۱:۳۳
اسمو ۲۷:۲۵
۲ پاد ۱۵:۵

۱:۳۱
اسمو ۴:۲۸
اتوا ۱۲:۱۰

۳:۳۱
داو ۵۴:۹
اسمو ۱۰:۶

۲۶:۳۰ چرا داود قسمتی از غنایم جنگی را برای قبیله یهودا فرستاد؟ چون (۱) داود از قبیله یهودا بود؛ (۲) او می‌دید که یهودا بزرگترین قبیله اسرائیل و مظهر بزرگترین قدرت در میان این قوم است؛ (۳) پس از مرگ شائول، قبیله یهودا از بقیه قبایل جدا شد (۲ سموئیل ۴:۲)، زیرا ایشان از پذیرفتن پسر شائول برای پادشاهی اجتناب ورزیدند. شاید داود از این انشقاق استقبال کرد. در این صورت، او داشت رهبران یهودا را آماده می‌کرد تا او را به‌عنوان پادشاه خود بپذیرند.

۴ و ۳:۳۱ فلسطینی‌ها به‌درستی برای شکنجه اسرای خود شهرت داشتند. بدون شک شائول از سرنوشت سامسون مطلع بود (داوران ۱۶:۱۸-۳۱) و نمی‌خواست خطر قطع عضو یا سایر خشونت‌ها را بپذیرد. وقتی محافظش از کشتن او سر باز زد، خودش به زندگی‌اش پایان داد.

۲۵:۳۰ داود قانونی وضع کرد که کسانی که نزد اسباب و اثاثیه مانده بودند، می‌بایست به اندازه کسانی که به میدان جنگ رفته بودند، سهم ببرند. امروز افراد متعددی لازم است تا خدمات پشتیبانی برای هر سرباز را در میدان جنگ تأمین کند. در کلیسا و سایر سازمانها، لازم است با کسانی که تأمین‌کننده خدمات پشتیبانی هستند، در مقایسه با کسانی که در خط مقدمند، یکسان رفتار شود. بدون دفتردارها، منشی‌ها، مربی‌ها، و مدیران، کسانی که در خط مقدم خدمت می‌کنند قادر به انجام وظیفه نخواهند بود. آیا شما در خط مقدم هستید؟ کسانی را که به شما یاری می‌رسانند، فراموش نکنید. آیا شما جزو گروه پشتیبانی هستید؟ در این صورت، بدانید که سمت شما، با آنکه شاید کمتر مهیج یا جالب باشد، برای کار کل گروه حیاتی است.

۴ پس شائول به محافظ خود گفت: «پیش از آنکه به دست این کافران بیفتم و با رسوایی کشته شوم، تو با شمشیرت مرا بکش!»

ولی آن مرد ترسید این کار را نکند. پس شائول شمشیر خود را گرفت و خود را بر آن انداخت و مرد. ۵ محافظ شائول چون او را مرده دید، او نیز خود را روی شمشیرش انداخت و همراه شائول مرد. ۶ بدین ترتیب، شائول و سه پسرش و محافظ وی و همهٔ افرادش در آن روز کشته شدند.

۷ اسرائیلی‌هایی که در آنسوی دره یزرعیل و شرق رود اردن بودند، وقتی شنیدند که سربازانشان فرار کرده و شائول و پسرانش کشته شده‌اند، شهرهای خود را ترک نموده گریختند. پس فلسطینی‌ها آمدند و در آن شهرها ساکن شدند.

۸ در فردای آن روز، چون فلسطینی‌ها برای غارت کشته‌شدگان رفتند، جنازهٔ شائول و سه پسرش را که در کوه جلبوع افتاده بود یافتند. ۹ آنها سر شائول را از تنش جدا کرده، اسلحهٔ او را باز کردند، سپس جارچیان به سراسر فلسطین فرستادند تا خبر کشته شدن شائول را به بتخانه‌ها و مردم فلسطین برسانند. ۱۰ اسلحهٔ شائول را در بتخانهٔ عشتاروت گذاشتند و جسدش را بر دیوار شهر بیتشان آویختند.

۱۱ وقتی ساکنان یابیش جلعاد، آنچه را که فلسطینی‌ها بر سر شائول آورده بودند شنیدند، ۱۲ امردان دلاور خود را به بیتشان فرستادند. آنها تمام شب در راه بودند تا سرانجام به بیتشان رسیدند و اجساد شائول و پسرانش را از

۹:۳۱

داو ۲۴ و ۲۳:۱۶ و سمو ۲۰:۱

۱۰:۳۱

یوش ۱۱:۱۷

داو ۱۴:۱۲ و ۳:۷

سمو ۱۴ و ۱۲:۲۱

۱۱:۳۱

اسم ۱۳-۱:۱۱

۱۲:۳۱

سمو ۷-۴:۲

وجود دارد. انجام عمل خطا هیچ وقت درست یا اخلاقی نیست، فرقی هم نمی‌کند چه کسی آن دستور را می‌دهد، و اطاعت نکردن از او چه عواقبی می‌تواند داشته باشد. وقتی با معضلی اخلاقی روبرو می‌شوید، چه چیزی تعیین‌کننده انتخاب شماست؟ این شجاعت را داشته باشید که پیروی از قانون خدا را بر انجام فرامین انسانی در اولویت قرار دهید.

۴:۳۱ برخوردار شائول با مرگ درست مانند برخوردارش با زندگی بود. او خودش بدون در نظر گرفتن خدا یا طلبیدن هدایت او، اقدام می‌کرد. اگر حالا زندگی ما به آن شکلی که دوست داریم نیست، نباید تصور کنیم که در آینده ایجاد تغییر در زندگی مان آسانتر صورت خواهد گرفت. با نزدیک شدن به مرگ، پاسخ ما به خدا، همان پاسخی خواهد بود که در تمام عمر به او می‌داده‌ایم. رویارو شدن با مرگ فقط به ما نشان می‌دهد که ما «واقعاً» چطور آدمی هستیم؟ چگونه می‌خواهید با مرگ برخوردار کنید؟ همین حالا همان طور با زندگی برخوردار کنید.

۴و۳:۳۱ شائول بلندقامت، خوش‌سیم، نیرومند، و ثروتمند بود. اما اینها کافی نبود تا از او کسی را بسازد که برای ما سرمشق باشد. او از لحاظ جثه بزرگ بود، اما از نظر خدا کوچک. او خوش قیافه بود، اما گناهش او را زشت ساخته بود. او قوی بود، اما فقدان ایمانش او را ناتوان ساخته بود. او ثروتمند بود، اما از لحاظ روحانی ورشکسته بود. او توانست به بسیاری دستور دهد، اما نتوانست از احترام و طرفداری آنها برخوردار شود. ظاهر شائول خوب به نظر می‌رسید، اما از درون فاسد می‌شد. پرهیزکاری و پارسایی بسیار با ارزش‌تر از ظاهر خوب است.

۴و۳:۳۱ محافظ شائول با معضلی اخلاقی روبرو شد: آیا او می‌بایست دستور غیر اخلاقی مردی را اجرا می‌کرد که ملزم به اطاعت از او بود؟ او می‌دانست که باید از اربابش پادشاه، اطاعت کند، اما این را نیز می‌دانست که قتل خطا است. او تصمیم گرفت شائول را نکشد.

بین عمل کردن به دستوری که با آن موافق نیستید و عمل کردن به دستوری که می‌دانید خطا است، تفاوت

دیوار پایین کشیده، به یابیش آوردند و آنها را در آنجا سوزاندند.^{۱۳} سپس استخوانهای ایشان را گرفته، زیر درخت بلوطی که در یابیش است دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند.

سایر اقوام، حلال همه مشکلاتشان باشد. مشکل واقعی به دلیل نوع حکومت نبود، بلکه به خاطر پادشاه خطاکار. شائول سعی کرد با اعمال مذهبی ناگهانی و مبتنی بر احساس، خدا را خشنود سازد، اما روحانیت واقعی به یک عمر اطاعت پیگیر نیاز دارد.

زندگی روحانی قهرمانانه با انباشته شدن مداوم و هر روزه اطاعت ایجاد می‌گردد. هر عملی که از روی اطاعت انجام می‌شود، مانند یک آجر، به خودی خود کوچک است، اما با گذر زمان، این اعمال بر روی هم انباشته خواهد شد و دیوار عظیمی از شخصیتی نیرومند به وجود خواهد آورد، دیواری مستحکم در مقابل وسوسه. ما باید هر روز برای اطاعتی پیگیر تلاش کنیم.

۱۳:۳۱ به تفاوت بین آخرین داور قوم اسرائیل و اولین پادشاه این قوم توجه کنید. شائول فردی بود دمدمی مزاج، نامطیع، و خودرأی. قلب او از آن خدا نبود. سموئیل، آخرین داور قوم اسرائیل، فردی بود باثبات، مطیع، و عمیقاً مشتاق برای انجام اراده خدا. او اشتیاق واقعی برای خدا داشت.

وقتی خدا سموئیل را خواند، او گفت: «بفرما، خدمتگزارت گوش به فرمان تو است» (۱۰:۳). اما وقتی خدا شائول را خواند، او جواب داد: «چرا این سخنان را به من می‌گویی؟» (۲۱:۹). شائول وقف خودش بود و سموئیل وقف خدا.

۱۳:۳۱ مرگ شائول مرگ یک تصور آرمانی بود. قوم اسرائیل دیگر نمی‌توانست باور کند که داشتن پادشاه مانند